

نهضت عاشورا

مروری بر سیره و سخنان

حسین بن علی علیه السلام

خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان
آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی
می‌برد.

و کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان طاغوتند؛ از
روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌برندشان

(سوره‌ی بقره، ۲۵۷)

قسمتی از سخنان امام حسین (ع) در منا، در روزگار معاویه

... خداوند می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.» [سوره‌ی توبه، ۷۱]. خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک واجب آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرائض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانه] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

پس شما ای گروه قدرتمند که به علم شهرت دارید و به نیکی از شما یاد می‌کنند و به خیرخواهی معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم مهابتی پیدا نموده‌اید، مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن کس که هیچ برتری و قدرتی بر او ندارد شما را بر خود مقدم می‌دارد، هر گاه نیازمندان از رسیدن به نیازهای خود محروم مانند شما را واسطه می‌گیرند و در راه‌ها با هیبت شاهان و احترام سران و بزرگان گام برمی‌دارید، آیا همه اینها بدان امید نیست که به استوار داشتن حق خدا قیام کنید؟ اگرچه در [ادای] بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کردید.

...کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال،] شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ظالمان خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده است.

... شما ظالمان را در جای خودتان نشاندید و امور خدا را به آنان سپردید تا بر اساس شبهه‌ها کار کنند و به راه شهوت‌ها روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که [ناگزیر] ترکتان خواهد کرد، آنان را بر این [جایگاه] چیره کرد.

پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی، [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشانند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده.

(تحف العقول، باب سخنان امام حسین علیه السلام)

فهرست مطالب

۱. در روزگار معاویه.....
۱. نامه‌ای از امام حسین(ع) به معاویه.....
۵. خطبه‌ی منا.....
۱۱. از مدینه تا مکه.....
۱۱. خطاب به حاکم مدینه.....
۱۲. در پاسخ مروان بن حکم.....
۱۳. در کنار قبر رسول خدا(ص).....
۱۴. در پاسخ محمد حنفیه.....
۱۵. وصیت امام حسین(ع) به محمد حنفیه.....
۱۶. سخن امام(ع) هنگام خروج از مدینه و هنگام ورود به مکه.....
۱۶. در پاسخ عبدالله بن عمر.....
۱۷. درباره‌ی عبدالله بن عمر.....
۱۹. نامه‌ای به بنی هاشم.....
۱۹. نامه حسین بن علی(ع) در پاسخ نامه‌های مردم کوفه.....
۲۱. نامه حسین بن علی(ع) به مردم بصره.....
۲۳. در پاسخ عبدالله بن زبیر.....
۲۴. سرانجام ابن زبیر.....
۲۵. خطبه حسین بن علی(ع) در مکه.....
۲۷. در مسیر کربلا.....
۲۷. در پاسخ به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید.....
۲۸. با فَرَزْدَق.....
۲۹. دومین نامه به مردم کوفه.....
۳۰. در منزل زُروُد، دیدار با زُهَیْر بن قَیْن.....
۳۱. در منزل ثعلبیه، خبر شهادت مسلم بن عقیل.....
۳۲. در منزل ثعلبیه، پاسخ به یک سؤال.....
۳۳. در منزل زُبَاله.....
۳۴. رویارویی با سپاه حرّ.....
۳۵. سخنرانی امام(ع) برای سپاهیان حرّ.....
۳۶. سخنرانی امام(ع) بعد از نماز عصر و گفتگو با حرّ.....
۳۸. در منزل بَیْضَه.....
۴۰. سخنی با عبیدالله بن حرّ جُغَفی.....
۴۱. در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش.....
۴۲. در نزدیکی کربلا.....

۴۳.....در کربلا.....

۴۳.....هنگام ورود به کربلا.....

۴۴.....خطبه‌ی امام پس از ورود به کربلا.....

۴۵.....نامه‌ای به محمد حنفیه.....

۴۵.....در پاسخ نامه‌ی ابن زیاد.....

۴۶.....گفتار امام در عصر تاسوعا.....

۴۸.....سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا.....

۵۰.....قرائت امام(ع) در شب عاشورا.....

۵۱.....دعای امام در صبح عاشورا.....

۵۲.....اوّلین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا.....

۵۶.....دوّمین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا.....

۶۰.....در پاسخ عمرو بن حجاج.....

۶۱.....خطاب به یاران هنگام شروع جنگ.....

۶۲.....سخن امام(ع) هنگام شهادت بارانش.....

۶۳.....گفتاری با مسلم بن عوسجه.....

۶۳.....خطاب به ابوئمامه صاندی.....

۶۵.....خطاب به سعید بن عبدالله حنفی.....

۶۶.....خطاب به عمرو بن قرظله.....

۶۷.....به هنگام شهادت حبیب بن مُظاهر.....

۶۷.....با حرّ بن یزید ریاحی.....

۷۰.....خطاب به زُهَیر بن قَین.....

۷۲.....شهادت عابس بن ابی شیب و شوذب.....

۷۳.....خطاب به خنظله شبامی.....

۷۵.....خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد.....

۷۶.....هنگام شهادت طفل صغیر.....

۷۶.....شهادت حضرت ابوالفضل(ع).....

۷۷.....در شهادت عبدالله بن حسن(ع).....

۷۸.....امام علیه‌السلام در میدان شهادت.....

۷۹.....آخرین مناجات حسین بن علی(ع).....

۸۱.....پیوست ۱: مسلم بن عقیل در کوفه.....

۸۱.....وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او.....

۸۲.....سخنرانی نُعمان بن بشیر برای مردم کوفه.....

۸۳.....انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه.....

۸۵.....تسلط ابن زیاد بر کوفه.....

۸۵.....شناسایی محل مسلم و دستگیری هانی.....

- ۸۷.....حرکت مسلم بن عقیل به سوی دارالحکومه.....
- ۹۰.....اسارت مسلم بن عقیل.....
- ۹۲.....گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد.....
- ۹۳.....شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه.....
- ۹۴.....نامه‌ی ابن زیاد به یزید بن معاویه.....
- ۹۶.....پیوست ۲: پیام‌آوران عاشورا.....**
- ۹۶.....ورود کاروان اسیران به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب(س) برای مردم.....
- ۹۸.....زینب(س) در مجلس ابن زیاد.....
- ۹۹.....امام زین العابدین(ع) در مجلس ابن زیاد.....
- ۱۰۰.....شهادت عبدالله بن عقیف.....
- ۱۰۱.....ورود کاروان اسیران به مجلس یزید.....
- ۱۰۲.....زینب(س) در مجلس یزید.....
- ۱۰۸.....مجموعه‌ای از حکمت‌ها و نیایش‌های امام حسین(ع).....**
- ۱۲۲.....فهرست منابع.....**

در روزگار معاویه

نامه‌ای از امام حسین (ع) به معاویه^۱

معاویه، در سال‌های آخر عمر خویش، پسرش یزید را به عنوان ولی‌عهد معرفی کرد و سعی داشت در زمان حیات خود از بزرگان آن زمان برای وی بیعت بگیرد. حسین بن علی علیه‌السلام از جمله مخالفان سرسخت این امر بود.

در همین روزها، عده‌ای به معاویه نامه نوشتند که کسانی از بزرگان عراق نزد حسین بن علی علیه‌السلام رفت و آمد دارند و بیم شورش وی می‌رود. پس معاویه، این نامه را به امام علیه‌السلام نوشت: «أما بعد، فقد انتهت إلیّ منک أمور، لم أکن أظنک بها رغبة عنها، و إن أحقّ الناس بالوفاء لمن أعطی بیعة من کان مثلک، فی خطرک و شرفک و منزلتک التی أنزلک الله بها، فلا تنازع إلی قطعک، و اتق الله و لا تردنّ هذه الأمة فی فتنة، و انظر لنفسک و دینک و أمة محمد، و لا یستخفّنک الذین لا یوقنون.» «از طرف تو اخباری به من رسیده است که هرگز از تو انتظار نداشتم بدان گونه مطالب گرایش داشته باشی. شایسته‌ترین مردم در وفاداری، با کسی که همانند تو در شرافت و منزلت و بزرگی است بیعت کرده‌اند. پس برای جدایی نزاع مکن، و از خدا پروا کن و این امت را به فتنه مینداز و متوجه خود و دین خود و امت محمد باش، و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری و اندازند [سوره‌ی روم، ۶۰].»

امام حسین علیه‌السلام در پاسخ معاویه این نامه را نگاشت:

«أما بعد، فقد جاءنی کتابک تذکر فیہ أنه انتهت إلیک عنی أمور، لم تکن تظننی بها، رغبة بی عنها، و إن الحسنات لا یهدی لها، و لا یسدد إلیها إلا الله تعالی، و أما ما ذكرت أنه رقی إلیک عنی، فإنما رقاہ الملاقون، المشاءون بالنمیمة، المفرقون بین الجمع، و کذب الغاؤون

۱ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۱. این نامه با تغییراتی در انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲۸ نیز آمده است.

المارقون، ما أردت حربا و لا خلافا، و إنى لأخشى الله فى ترك ذلك، منك و من حزبك القاسطين المحلّين، حزب الظالم، و أعوان الشيطان الرجيم.

«اما بعد، نامهات به من رسيد. نوشته بودى كه درباره‌ى من، خبرهاىي به تو رسيده كه هرگز از من انتظار نداشتى كه بدان گونه مطالب گرايش داشته باشم. جز خداوند، كسى به سوى نيكي‌ها ره نمى‌نمايد و از آن مانع نمى‌شود. اما آنچه گفتى كه درباره من به تو رسيده، آن را چاپلوسان سخن چين و تفرقه‌افكنان به تو رسانده‌اند؛ و گمراهان و از راه خارج شدگان دروغ گفتند. من سر جنگ و مخالفت با تو را ندارم، و همانا كه از خدا به خاطر ترك آن، در برابر تو و پيروان خروج کرده از حق و پيمان‌شكن تو بيم دارم، آن پيروان ستمكار و يارى گران شيطان رجيم.

أ لست قاتل حُجر، و أصحابه العابدين المختبين، الذين كانوا يستفطعون البدع، و يأمرون بالمعروف، و ينهاون عن المنكر، فقتلتهم ظلما و عدوانا، من بعد ما أعطيتهم المواثيق الغليظة، و العهود المؤكدة، جراءة على الله و استخفافا بعهده. أو لست بقاتل عمرو بن الحمق، الذى أخلقت و أبلت وجهه العبادة، فقتلته من بعد ما أعطيت من العهود ما لو فهمته العصم نزلت من شعف الجبال.

آيا تو قاتل حُجر^۱ و ياران عابد و فروتن او نيستى؟ آنان كه بدعت‌ها را ناروا مى‌شمردند و به نيكي فرمان مى‌دادند و از بدى باز مى‌داشتند؟ پس تو آنان را از سرِ ستم و تجاوز كشتى، بعد از آنكه با آنان پيمان‌هاى سخت و عهدهاى محكم بسته بودى، و اين از گستاخى تو بر خدا و كوچك شمردن عهد او بود. آيا تو قاتل عمرو بن حمق نيستى؟ آن كس كه عبادت چهره‌اش را شكسته و فرسوده ساخته بود. او را نيز بعد از آن كشتى كه با او عهد و پيمان‌هاى بسته بودى كه اگر با آهوان مى‌بستى، از فراز كوه‌ها [با اطمينان] پايين مى‌آمدند.

أو لست المدعى زيادا فى الإسلام، فرعمت أنه ابن أبى سفيان، و قد قضى رسول الله: أن الولد للفراش و للعاهر الحجر، ثم سلطته على أهل الإسلام، يقتلهم و يقطع أيديهم و أرجلهم من

۱ حُجر بن عدى، از ياران امام على(ع) بود كه در زمان خلافت معاويه توسط وى به شهادت رسيد.

خلاف و یصلبهم علی جذوع النخل، سبحان الله یا معاویه! کأنک لست من هذه الأمة، و لیسوا منک.

آیا تو، بر دین اسلام، درباره‌ی زیاد ادعا نکردی و او را پسر ابوسفیان به شمار نیاوردی؟ در حالی که پیامبر خدا حکم کرده بود: *فرزند از آن زوج است و مرد زناکار را هیچ بهره‌ای نیست*^۱. پس او را بر اهل اسلام مسلط کردی، و او آنان را کشت و دست و پاهایشان را یکی از راست و یکی از چپ قطع کرد و بر تنه‌های خرما به دارشان آویخت. منزّه است خدا، ای معاویه! گویی تو از این امت نیستی، و ایشان از تو نیستند.

أولست قاتل الحضرمیّ الذی کتب إلیک فیه زیاد أنه علی دین علی، و دین علی هو دین ابن عمه، الذی أجلسک مجلسک الذی أنت فیه، و لو لا ذلک کان أفضل شرفک و شرف آبائک تجشم الرحلتین: رحلة الشتاء و الصيف، فوضعها الله عنکم بنا، منّة علیکم.

آیا تو قاتل حَضْرَمِی نیستی؟ آن کس که زیاد به تو نوشت که بر دین علی است، حال آنکه دین علی همان دین پسر عمویش است، که تو را به جایگاهی که داری درآورد، و اگر آن [دین] نبود بزرگترین شرف تو و شرف پدرانت، برعهده داشتن [سختی] دو کوچ بود، کوچ زمستانی و تابستانی. پس خدا آن را به وسیله‌ی ما از شما برداشت، و این منتهی بر شما بود.

۱ دستاویز معاویه برای این کار، گفته‌ی ابوسفیان بود که زمانی ادعا کرده بود که زیاد، حاصل زنا‌ی او با مادر زیاد است. درواقع، این عمل معاویه را می‌توان رشوه‌ی او به زیاد تلقی کرد، چون زیاد از این طریق به بنی‌امیه که خاندانی محترم محسوب می‌شدند ملحق می‌شد. زیاد، که سیاست‌مداری کاردان و خطیبی ماهر بود و در عین حال طبعی بی‌رحم داشت، فردی ارزشمند برای معاویه به شمار می‌رفت، و معاویه از این طریق می‌توانست یاری او را تضمین کند.

۲ معنی ظاهری سخن پیامبر(ص) چنین است: «فرزند از آن بستر است و بهره‌ی مرد زناکار سنگ است»، که کنایه از این است که مرد زناکار را هیچ بهره‌ای نیست، و فرزند متولد شده، هر چند که از زنا هم باشد، به شوهر زن منتسب می‌شود. بعضی این سخن پیامبر(ص) را به مجازات سنگسار تعبیر کرده‌اند، ولی سید رضی این معنا را رد کرده و آن را خارج از حد فصاحت دانسته است. ابن اثیر نیز این سخن پیامبر(ص) را کنایه از حرمان دانسته است، این سخن را مثال آورده که: «ما لک عندی شیء غیر التراب و ما بیدک غیر الحجر». (المجازات النبویة، ص ۱۴۰، النهایة، ج ۱، ص ۳۴۳)

و قلت فيما قلت: لا ترد هذه الأمة في فتنه، و إني لا أعلم لها فتنه أعظم من إمارتك عليها،
و قلت فيما قلت: انظر لنفسك و لدينك و لأمة محمد، و إني و الله ما أعرف أفضل من
جهادك، فإن أفعَل فإنه قرابة إلى ربي، و إن لم أفعله فأسْتَغفر الله لديني، و أسأله التوفيق لما
يحب و يرضى.

و گفתי در آنچه گفتم: این امت را در فتنه نینداز، همانا که من فتنه‌ای بزرگ‌تر از امارت تو
بر ایشان نمی‌شناسم. و گفتم در آنچه گفتم که متوجه خود و دین خود و امت محمد باش، و
همانا من، به خدا سوگند، چیزی افضل از جهاد با تو نمی‌بینم. پس اگر به آن دست زدم،
نزدیکی‌ای به پروردگارم باشد، و اگر به آن نپردازم، پس از خدا برای دینم آموزش می‌طلبم،
و از او توفیق را در راه آنچه که دوست دارد و می‌پسندد درخواست دارم.

و قلت فيما قلت: متى تكذني أذكك، فكذني يا معاوية فيما بدالك، فلعمري لقد فيما يكاد
الصالحون، و إني لأرجو أن لا تضر إلا نفسك، و لا تمح إلا عملك، فكذني ما بدالك، و
أتق الله يا معاوية، و اعلم أن لله كتابا لا يغادر صغيرة و لا كبيرة إلا أحصاها. و اعلم أن الله
ليس بناس لك قتلك بالظنة، و أخذك بالتهمة، و إمارتك صيبا يشرب الشراب، و يلعب
بالكلاب، ما أراك إلا و قد أوبقت نفسك، و أهلكت دينك، و أضعت الرعية و السلام.»

و گفتم در آنچه گفتم که اگر با من مکر کنی، با تو مکر می‌کنم! پس، ای معاویه، هر چه
می‌خواهی با من مکر کن. به جانم سوگند، از قدیم با صالحان مکر کرده‌اند، و من امید دارم
که جز به خود زیان نرسانی، و جز عمل خود را تباه نکنی. اکنون هر چه می‌خواهی مکر
کن!

از خدا پروا کن، ای معاویه، و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را
فرو نگذارد جز آنکه به شمارش آورد. و بدان که خداوند آدم‌کشی‌ات بر اساس حدس و
گمان، و دستگیر کردن بر اساس تهمت، و امارت دادنت به کودکی که شراب می‌خورد و بسا

۱ این گفته‌ی معاویه در نامه‌ای که در الامامة و السياسة نقل شده نیامده، ولی در منابع دیگر، از جمله انساب الاشراف، جمله‌ای به این مضمون در نامه‌ی معاویه وجود دارد.

سگان بازی می‌کند را فراموش نمی‌کند. و جز این نمی‌بینم که خود را هلاک کرده، دین خود را نابود ساخته و رعیت را ضایع کرده‌ای. والسلام.»

خطبه‌ی منّا^۱

حدود یک سال پیش از مرگ معاویه، بسیاری از اصحاب پیامبر(ص) و علمای اسلام به درخواست امام حسین(ع) در ایام حج در منّا جمع شدند و امام(ع) برای ایشان سخنرانی فرمود. در بخش اول خطبه، امام(ع) جایگاه و منزلت خاندان پیامبر(ص)، از جمله امام علی(ع) و امام حسن(ع) و خود را یادآوری می‌کنند، و حاضران به این جایگاه گواهی می‌دهند. این سخنان امام حسین(ع) مقابله‌ای بود با تلاش وسیع معاویه برای تخریب چهره‌ی امام علی(ع) و فرزندان ایشان، و همچنین یادآوری جایگاه امامت در میان مردم.

امام در بخش دوم خطبه، ضمن اشاره به فساد و ظلم موجود در جامعه و وظایف خطیر عالمان را یادآور می‌شود و به‌خصوص بر اهمیت امر به معروف و نهی از منکر تأکید می‌نماید و چنین می‌گوید:

«اعتبروا أيها الناس بما وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَيَّ الْأَخْبَارِ اذْ يَقُولُ: كَلَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمْ الْأَنْتُمْ وَ قَالَ: لُعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - أَلَيْسَ قَوْلُهُ - لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَ أَنَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ: فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْنَ وَ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْبَتُهَا وَ صَعْتُهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةٌ الْفِيءِ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۵۹-تحف العقول، باب سخنان حسین بن علی(ع)

«ای مردم، از آنچه خدا به اولیای خود پند داده عبرت گیرید، از نکوهشی که بر عالمان دینی [یهود] کرده، آنجا که فرموده: چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] باز نمی‌دارند؟^۱ [سوره‌ی مائده، ۶۳] و فرموده: از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند [سوره‌ی مائده، ۷۹-۷۸].

خداوند از آن جهت ایشان را مذمت کرد که از ستمگرانی که در میانشان بودند زشتی و فساد را می‌دیدند و نهیشان نمی‌کردند؛ به طمع آنچه از آن ظالمان به ایشان می‌رسید و از بیم آنچه از آن حذر می‌کردند، و [حال آنکه] خداوند فرموده: از مردم نترسید و از من بترسید [سوره‌ی مائده، ۴۴] و فرموده: مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وامی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند [سوره‌ی توبه، ۷۱].

خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری واجب از جانب خویش آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانه] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ. يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ وَيُؤْتِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا أُمْنِعَتْ مِنْ طَلَابِهَا وَ تَمْسُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كَرَامَةِ الْأَكَابِرِ أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ أَمَّا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ

۱ سوره‌ی مائده، ۶۳-۶۲؛ و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و حرامخواری خود شتاب می‌کنند؛ واقعاً چه بد اعمالی انجام می‌دادند. * چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرامخواری‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند.

أَكْثَرَ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ فَاسْتَخَفُّوهُمْ بِحَقِّ الْاِثْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِرِزْقِكُمْ فَظَلَلْتُمْ فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتُهُ وَ مُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ؟

پس شما ای گروه قدرتمند که به علم شهرت دارید و به نیکی از شما یاد می‌کنند و به خیرخواهی معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم مهابتی پیدا نموده‌اید، مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن کس که هیچ برتری و قدرتی بر او ندارد شما را بر خود مقدم می‌دارد، هر گاه نیازمندان از رسیدن به نیازهای خود محروم گردند شما را واسطه می‌گیرند و در راه‌ها با هیبت شاهان و احترام سران و بزرگان گام برمی‌دارید، آیا همه اینها بدان امید نیست که به استوار داشتن حق خدا قیام کنید؟ اگر چه در [ادای] بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کردید و حق امت^۱ را خوار شمردید؛ پس حقوق ضعیفان را تباه ساختید، و در طلب آنچه که حق خود می‌پنداشتید برآمدید. [در راه ادای این حقوق] نه مالی خرج کردید و نه جانی را به خاطر آن که خلقش کرده به خطر انداختید و نه در راه خدا با عشیره‌ای در افتادید. آیا شما از درگاه خداوند، بهشت او و همشینی پیامبرانش و امان از عذابش را آرزو دارید؟

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ فَضَلَّيْتُمْ بِهَا وَمَنْ يُعْرِفْ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَقْضُوزَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةً وَمَحْفُورَةً الْعُمَى وَالْبِكْمَ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةً لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ. وَ بِالْأَدِهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ.

ای آرزومندان از درگاه خدا! می‌ترسم کيفری از كيفرهای او بر شما فرود آید، زیرا شما از

۱ در تحفالعقول این کلمه «ائمة» است، ولی با توجه به متن، احتمالاً این کلمه «امة» بوده و در نسخه‌برداری اشتباه ثبت شده است.

۲ یا «پیشوایان»، که در این صورت مقصود پیشوایان به حق است. رک. پاورقی قبل.

کرامت خدا به منزلتی دست یافتید که بر دیگران برتری داده می‌شود. کسی را که به وسیله‌ی خدا به شما شناسانده می‌شود گرامی نمی‌دارید، و خود به سبب خدا در میان بندگان گرامی داشته می‌شوید. می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته می‌شود و باکتان نیست. اگر پاره‌ای از پیمان‌های پدران‌تان شکسته شود نگران [و پریشان] می‌گردید، و [حال آنکه] پیمان رسول خدا خوار و ناچیز شده است.

کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال]، شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده، [یعنی] نهی [از بدی] و بازداشتن یکدیگر^۱ [از زشتی‌ها]، و شما از آن غافلید.

وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْصِيَةً لِمَا تُهْمُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنْ مَجَارَى الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَاتَّخَذْتُمُ الْمَسْلُوبِينَ تَلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بَتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُؤَوَّنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ وَ لَكُمْ مَكْنَتُمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ اعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارَقَتُكُمْ فَاسَلَّمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَأْرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَانِهِمْ اقْتِنَادًا بِالْأَشْرَارِ وَ جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنْبَرِهِ خَطِيبٌ مَضَعٌ فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَأَ الْمُعِيدَ.

۱ در متن عربی «النهی و التناهی» آمده، و تناهی در مورد یک گروه یا جامعه به کار می‌رود که اعضای آن یکدیگر را از بدی‌ها باز می‌دارند.

فِيَا عَجَبًا وَ مَا لِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مُتَّصِدِّ ظُلُومٍ وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بِهِمْ غَيْرُ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

و اگر بدانید، مصیبت شما از همه‌ی مردم بزرگ‌تر است، که در حفظ جایگاه عالمان مغلوب شدید. زیرا گذرگاه کارها و احکام به دست عالمان به خداست، که بر حلال و حرام او امینند. این جایگاه را از شما ربودند، و آن از شما ربوده نشد مگر به خاطر پراکندگی شما از [حول] حق، و اختلافان در سنت [پیامبر(ص)]، با اینکه [بر آن] دلیل روشن داشتید. و اگر بر آزارها شکبیا بودید و در راه خدا هزینه‌ها را تحمل می‌کردید، امور خدا بر عهده‌ی شما در می‌آمد و از جانب شما به جریان می‌افتاد و به شما بازمی‌گشت. ولی شما ظالمان را در جای خودتان نشانیدید و امور خدا را به آنان سپردید تا بر اساس شبهه‌ها کار کنند و به راه شهوت‌ها روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که [ناگزیر] ترکتان خواهد کرد، آنان را بر این [جایگاه] چیره کرد.

پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشاند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده. مردم بردگان آنانند و دست [ستمی] که به ایشان ضربه زند را از خود نرانند. آنانی که برخی زورگو و ستیزه‌جویند، و برخی بر ناتوانان سلطه‌گر و تندخویند، اطاعت‌شوندگانی که [خدای] آغازگر [خلقت] و بازگرداننده [به قیامت] را نمی‌شناسند.

شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که کشور در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات‌گیری ستمگر و فرمانروایی بی‌رحم بر مؤمنان است، پس خدا در آنچه به خاطر آن به منازعه برخاسته‌ایم داور، و در آنچه از ستیزه که بین ما رخ داده به حکم خویش قضاوت‌گر است.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّسَ مِنْ فَضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنِ
لِنُورِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَا مَنْ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ
بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَانْكُمُ إِنْ لَا تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَ عَمِلُوا فِي
إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.»

خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سر زد، نه برای رقابت در فرمانروایی بود و نه برای دستیابی
به اندک مال دنیا؛ بلکه می خواهیم نشانه های آیین تو را بنمایانیم و اصلاح را در
سرزمین های آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ی تو آسوده گردند و به فرائض و سنت های
تو عمل شود. پس، همانا اگر شما، ما را یاری نرسانید و داد ما را ندهید، ستمگران بر شما
نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است، بر او توکل
کرده ایم، به سوی او به انابه رو می کنیم، و بازگشت به سوی اوست.»

از مدینه تا مکه

خطاب به حاکم مدینه^۱

با مرگ معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۰ هجری، یزید پسر وی به خلافت رسید. او بلافاصله طی نامه‌هایی که به حاکمان نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هریک از آنان در پست خویش، به آن‌ها دستور داد که دوباره از مردم برای او بیعت بگیرند. اما برای حاکم مدینه، ولید بن عتبّه، نامه‌ی کوچک دیگری نیز فرستاد و در آن بر بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید به عنوان ولی عهد نشده بودند، تأکید نمود که: «خُذِ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ أَخْذًا شَدِيدًا لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ حَتَّى يُبَايَعُوا وَالسَّلَامُ» «بر حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر سخت بگیر و هیچ رخصتی به آنها مده تا آنکه بیعت کنند، والسلام.»

ولید شبانه مأموری فرستاد و این سه نفر را به نزد خود دعوت نمود. حسین بن علی علیه‌السلام به عده‌ای از نزدیکان خود فرمود که خود را مسلح کنند و به همراه آن حضرت به سوی ولید حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

آنگاه که امام علیه‌السلام به مجلس ولید وارد شد مشاهده کرد که مروان بن حکم نیز نزد اوست. ولید پس از آنکه خبر مرگ معاویه را اعلام کرد موضوع بیعت یزید را مطرح نمود. امام در پاسخ وی فرمود: «إِنِّي لَا أَرَاكَ تَقْنَعُ بِنَبِيِّنِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّى أَبَايَعَهُ جَهْرًا، فَيَعْرِفَ النَّاسُ ذَلِكَ» «گمان نمی‌کنم که تو به بیعت پنهانی من قانع شوی بلکه مایلی آشکارا بیعت کنم تا مردم بدانند.» ولید گفت: «بله.» آن‌گاه حسین علیه‌السلام فرمود: «فَتُصْبِحُ وَ تَرَى رَأْيِكَ فَي ذَلِكَ» «پس تا فردا در این باره ببندیش.» ولید گفت: «با نام خدا باز گرد تا به همراه

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۰۴، ص ۲۰۹

جمعیت مردم نزد ما بیایی.»

در این هنگام، مروان گفت: «به خدا سوگند، اگر اینک حسین از تو جدا شود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، مگر آن که کشته‌ها بین شما زیاد شوند. وی را حبس کن تا از نزد تو خارج نگردد مگر این که بیعت کند یا گردنش را بزنی.»
حسین علیه‌السلام فرمود: «أنت - يَا بِنَ الزَّرْقَاءِ - تَقْتُلْنِي أَوْ هُوَ؟ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَأَمِيتُ» «تو - ای پسر زرقاء^۱ - می‌خواهی مرا بکشی یا او؟ به خدا دروغ گفتی و گناه کردی.» پس، از جا برخاست و از مجلس بیرون آمد.

در پاسخ مروان بن حکم^۲

صبحگاهان، چون حسین علیه‌السلام از منزل بیرون آمد، مروان بن حکم او را دید و گفت: «ای ابا عبدالله! من خیر خواه توأم. به حرف من گوش بده تا نجات یابی.» حسین علیه‌السلام فرمود: «وما ذاك؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ» «[نصیحت تو] چیست؟ بگو تا بشنوم.» مروان گفت: «با یزید، امیر مؤمنان، بیعت کن که در آن، خیر دنیا و آخرت توست.» حسین علیه‌السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ» «انا لله و انا اليه راجعون، پس باید با اسلام وداع کرد آنگاه که امت به فرمانروایی چون یزید گرفتار شوند. به راستی که از جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.»^۳

۱ «زرقاء» نام مادربزرگ مروان است که از زنان بدنام دوران خویش بود.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۱۳

۳ در برخی منابع، سخنی به این مضمون به امام حسین(ع) منتسب شده است: «همانا من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است، پس اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. و مردم مدینه او را بر منبر [پیامبر] دیدند و شکمش را نشکافتند، پس خداوند آنان را به یزید فاسق گرفتار نمود.» (ر.ک. سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۹ و الفتوح، ج ۵، ص ۱۷)

گفتگو بین ایشان و مروان به درازا کشید، تا اینکه مروان با عصبانیت جدا شد.

در کنار قبر رسول خدا(ص)^۱

امام علیه‌السلام تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود و به سوی مکه روان گردد. وی قبل از خروج از مدینه چند بار به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل گردید^۲. بنا به یکی از موارد نقل شده، امام علیه‌السلام به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در کنار قبر آن حضرت با این جملات به زیارت پرداخت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ فَرُخُكَ وَابْنُ فَرُخَتِكَ وَسِبْطُكَ الَّذِي خَلَقْتَنِي فِي أُمَّتِكَ فَاشْهَدْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَّهُمْ خَذَلُونِي وَلَمْ يَحْفَظُونِي وَهَذِهِ شِكْوَايُ إِلَيْكَ حَتَّى الْفَاكِ» «درود بر تو ای رسول خدا! این منم حسین، فرزند فاطمه، منم فرزند تو و پسر دختر و نوهی تو که در میان امت خویش به جا گذاشتی. پس گواه باش ای پیامبر خدا که ایشان مرا واگذاشتند و حق مرا رعایت نکردند، و این شکوهی من است نزد تو تا آنگاه که تو را دیدار کنم.»

پیش از حرکت به سوی مکه امام علیه‌السلام باری دیگر به زیارت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و چنین فرمود: «اللَّهُمَّ اِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ اللَّهُمَّ اِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأُنْكِرُ الْمُنْكَرَ وَأَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتُ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضَى وَ لِرِسْوَلِكَ رِضَى» «خدایا! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله است و من فرزند دختر پیامبر توام، و برای من پیشامدی رخ داده است که خود می‌دانی. خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۴۳، ص ۴۵

۲ روایت شده که در یکی از دفعاتی که امام(ع) به مسجد پیامبر(ص) وارد شد، ابیات زیر از یزید بن مفرغ را خواند:

«لَا دَعَرْتَ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيَّرًا وَلَا دَعَيْتَ يَزِيدَا

يَوْمَ أُغْطِي مَخَافَةَ الْمَوْتِ كَفَأُ وَالْمَنَابِيَا يِرْضُدُنِّي أَنْ أَحْيِدَا»

«ستوران را در دمدام صبح شبیخون‌زنان رماندم، دیگر مرا یزید ابن مفرغ [نخوانند آن روز که از ترس مرگ دست در دست ظلم نهم، هرچند که مرگها در کمین من نشسته‌اند او منتظرند] تا تنها بمانم.»

و از بدی و منکر بیزارم، ای خدای با شکوه و ارجمند! به احترام این قبر و آن که در آن دفن شده، از تو می‌خواهم چیزی را برای من برگزینی که رضای تو و رضای رسول تو در آن است.»

در پاسخ محمد حنفیه^۱

پس از تصمیم امام علیه‌السلام به خروج از مدینه محمد حنفیه، یکی از فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام، نزد حسین بن علی علیه‌السلام آمد و چنین گفت: «برادر! تو محبوب‌ترین و عزیزترین مردم نزد من هستی و من باید آنچه را که خیر و صلاح می‌دانم برای تو بگویم. به نظر من فعلاً تا آنجا که امکان‌پذیر است در شهر معینی اقامت نکن و خود و فرزندان در نقطه‌ای دور از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیر و از آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل دار و حمایت آنان را به سوی خود جلب کن. پس اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می‌گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه‌ای به تو وارد نگردیده است» [...]

امام علیه‌السلام فرمود: «برادر، به کجا بروم؟» محمد حنفیه گفت: «فکر می‌کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نداشتی از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده‌ی آنان بر تو روشن شود. امیدوارم با درک عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در برابرت قرار گیرد و مشکلات را با حزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی.»

امام علیه‌السلام در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود: «يَا أَخِي لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُلْجَأٌ وَلَا مَأْوَىٰ لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ» «برادر اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی نباشد باز هم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.»

چون سخن به اینجا رسید محمد حنفیه گریست و امام علیه‌السلام به او فرمود: «يَا أَخِي

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۲

جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا لَقَدْ نَصَحْتَ وَأَشْرْتَ بِالصَّوَابِ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ وَقَدْ تَهَيَّأْتُ
 لِذَلِكَ أَنَا وَاخْوَاتِي وَبَنُو أَخِي وَشَبِيعَتِي وَأَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي وَأَمَا أَنْتَ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ
 تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ لَا تُخْفِي عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ.» «برادر! خدا تو را
 پاداش خیر دهد، خیرخواهی کردی و شایسته پسند دادی. من آهنگ مکه دارم و خود و
 برادران و برادرزادگان و پیروان خود را برای رفتن مهیا کرده‌ام؛ امر آنان امر من و رأی آنان
 رأی من است. و اما تو، باکی نیست که در مدینه بمانی تا در میان این مردم چشم [و
 خبررسان] من باشی [پس] هیچ کار آنان را از من پوشیده مدار.»

وصیت امام حسین(ع) به محمد حنفیه^۱

امام علیه‌السلام پس از گفتگو با محمد حنفیه، این وصیت را نوشت و به وی سپرد: «بِسْمِ
 اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا ما أوصى به الحسين بن علي إلى أخيه محمد بن الحنفية، أن الحسين
 يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عنده وأن
 الجنة حق والنار حق والساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور وأني لم أخرج
 أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي صلى الله عليه
 وآله أريد أن أمر بالمعروف وأنهى عن المنكر وأسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب
 فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ومن رد علي هذا أصبر حتى يقضي الله بيني وبين
 القوم وهو خير الحاكمين وهذه وصيتي إليك يا أخي وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وأليه
 أنيب» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه؛
 همانا حسین شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز خدای یگانه‌ی بی‌انبار نیست، و محمد بنده
 و فرستاده‌ی اوست که حق را از جانب او آورده است. و [شهادت می‌دهد که] همانا بهشت
 حق است، و دوزخ حق است و قیامت بی‌هیچ تردیدی خواهد آمد و خدا هر که در
 قبرهاست را برانگیزد. من از روی هوس و سرکشی و تبهکاری و ستمگری قیام نکردم. من

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۵. با وجود شهرت بسیار این وصیت‌نامه، در
 صحت انتساب آن به امام(ع) تردیدهایی وجود دارد؛ رک. به معرفی و نقد منابع عاشورا، ص ۱۷۸

به طلب اصلاح در امت جد خود برخاستم، می‌خواهم به نیکی‌ها فرمان دهم و از بدی‌ها باز دارم و روش جد خود و پدرم علی بن ابی‌طالب را دنبال کنم. هر کس [دعوت] مرا از سرِ پذیرش حق پذیرفت، پس خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس نپذیرفت صبر می‌کنم تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است. برادرم! این وصیت من به توست و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم [سوره هود، ۸۸].»

سخن امام (ع) هنگام خروج از مدینه و هنگام ورود به مکه^۱

حسین بن علی علیه‌السلام روز یکشنبه، دو روز به آخر ماه رجب، به همراه فرزندان و افراد خانواده‌اش به سوی مکه حرکت کرد. آنگاه که شهر مدینه را پشت سر می‌گذاشت، این آیه شریفه، که توصیف وضع و سخن موسی علیه‌السلام به هنگام خروج از مصر است، را قرائت نمود: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «[موسی] ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می‌گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» [سوره قصص، ۲۱]

امام علیه‌السلام در مدت پنج روز فاصله‌ی مدینه تا مکه را پیمود و در شب جمعه سوم ماه شعبان به شهر مکه وارد گردید. به هنگام ورود به شهر، آن حضرت این آیه را که به نزدیک شدن موسی علیه‌السلام به مدین مربوط است قرائت نمود: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» «و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.» [سوره قصص، ۲۲]

در پاسخ عبدالله بن عمر^۲

در همان روزهای نخستین ورود حسین بن علی علیه‌السلام، عبدالله بن عمر نزد وی آمد و

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۸ و ص ۶۰

۲ مشیر الاحزان، ص ۴۱، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۶۲

امام علیه‌السلام را از عواقب مخالفت با یزید برحذر داشت و به آن حضرت صلح و سازش و بیعت با یزید را توصیه نمود.^۱

امام علیه‌السلام در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد: «يَا عَبْدَ اللَّهِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدَى إِلَى بَعِيٍّ مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَبِيعُونَ وَيَسْتُرُونَ كَأَن لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذًا عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ذِي انْتِقَامٍ» «ای عبدالله، آیا ندانستی که از نشانه‌های حقارت دنیا نزد خدا این است که سر یحیی بن زکریا به شخص ناپاک و زناکاری از ناپاکان بنی اسرائیل هدیه شد؟ آیا ندانستی که بنی اسرائیل از هنگام فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند و سپس به خرید و فروش مشغول می‌شدند، گویی که کاری نکرده‌اند؟ پس خداوند در عذاب آنها شتاب نکرد، بلکه [به ایشان مهلت داد و] پس از آن چون زبردستی مقتدر و صاحب انتقام آنان را فروگرفت.» امام علیه‌السلام، سپس فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْعَنْ نَصْرَتِي» «ای ابو عبدالرحمان، پروای خدا پیشه کن و یاری مرا فرو مگذار.»

درباره‌ی عبدالله بن عمر

پس از عثمان، که قریب به اتفاق مهاجرین و انصار با پیشنهاد خلافت به علی علیه‌السلام و

۱ در الفتح گفته شده که ابن عمر در ترغیب امام(ع) به بیعت با یزید چنین گفت: «با عبدالله! خدا تو را رحمت کند، از خدا - که بازگشت به سوی اوست - پروا کن! تو از دشمنی و ظلم مردم این دیار با شما (خاندان پیامبر) آگاهی. این مردم با یزید بن معاویه بیعت کرده‌اند. من نگرانم به سبب این پول‌های زرد و سفید به او گرایش بیابند و تو را بکشند و به خاطر تو مردم زیادی کشته شوند. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسین کشته می‌شود و اگر او را بکشند و تنها بگذارند و یاری نرسانند، خداوند تا قیامت آنان را به ذلت مبتلا خواهد کرد. اندرز می‌دهم همچون مردم سازش کنی. چنان‌که قبلاً برای معاویه صبر کردی، شکیبی باش. امید است خدا میان تو و این قوم ستمگر داوری کند.» (الفتح، ج ۵، ص ۲۴)

ولی ادامه‌ی این خبر حاوی مطالبی متعارض و ضعیف است، از این رو در صحت انتساب این سخن به ابن عمر تردید است.

اصرار به او، با وی بیعت نمودند، عبدالله بن عمر حاضر به بیعت نشد. او در مورد این مخالفت گفت که هر وقت همه‌ی مسلمانان بیعت کردند، من نیز بیعت خواهم نمود و من باید آخرین کسی باشم که با علی بیعت می‌نماید. علی (ع) نیز او را مجبور به بیعت نکرد. اما پس از شهادت امام علی (ع)، این عمر با معاویه بیعت کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت.

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می‌گرفت، عبدالله بن عمر به گروه مخالفان پیوست، ولی نه معاویه از مخالفت وی بیمناک بود و نه یزید. معاویه آنگاه که با پسرش درباره مخالفان سخن می‌گفت چون نام عبدالله بن عمر به میان آمد چنین گفت: «فَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ فَالْزَمَهُ وَلَا تَدْعُهُ» «و اما عبدالله بن عمر، پس او با تو است، با او باش و او را از خود مران.» نیز در توصیه‌ای که پیش از مرگ به یزید کرد چنین گفت: «عبدالله بن عمر مردی است که عبادت او را به خود مشغول داشته و خواهان حکومت نیست مگر آنکه بی‌هیچ زحمتی برای او پیش آید.»

عبدالله پس از ملاقات با حسین علیه‌السلام - که ذکر آن رفت - راهی مدینه شد. در آنجا نامه‌ای به یزید نوشت و گفت که حکومت و خلافت او را با جان و دل می‌پذیرد. او در این بیعت آنچنان استوار بود که چون مردم مدینه پس از شهادت حسین بن علی علیه‌السلام بر ضد یزید شوریدند و حاکم وی عثمان بن محمد را بیرون راندند، عبدالله اقوام و عشیره و غلامان و فرزندان خویش را جمع کرد و سخنانی در پشتیبانی از حکومت یزید گفت و سپس تأکید کرد که: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: در روز قیامت برای هر فرد پیمان‌شکن پرچمی برافراشته خواهد شد که معرف پیمان‌شکنی او گردد. و من بالاتر از این غدر و پیمان‌شکنی نمی‌دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند. لذا اگر بدانم هریک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده‌اید رابطه‌ی خود را با او قطع می‌کنم.»

پس از یزید بن معاویه، عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر، حجاج بن یوسف را به مکه گسیل داشت. حجاج در راه مکه به مدینه وارد شد. عبدالله بن عمر

شبانه دیر هنگام به منزلگاه حجاج رفت و گفت: «امیر! دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم.» حجاج گفت: «عبدالله! این عجله برای چیست؟ می توانستی این بیعت را به فردا موکول کنی.» عبدالله گفت: «از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِيدِهِم که فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امام و پیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است. ترسیدم که شب هنگام مرگم فرا رسد و به خاطر نداشتن امام مشمول گفتار پیامبر شوم و از مردگان جاهلیت محسوب گردم!» پس حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت: «بیا [به جای دست] با پایم بیعت کن.» و عبدالله بن عمر چنین کرد!

نامه‌ای به بنی هاشم^۱

حسین بن علی علیه السلام از مکه برای برادرش محمد حنفیه و سایر افراد بنی هاشم این نامه را فرستاد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که نزد اویند. اما بعد، هر کس به من بپیوندد به شهادت خواهد رسید، و هر که از همراهی من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت. والسلام.»

نامه حسین بن علی (ع) در پاسخ نامه‌های مردم کوفه^۲

چون شیعیان کوفه از مرگ معاویه آگاه شدند در منزل سلیمان بن صُرد گرد آمدند. سلیمان گفت: «معاویه مرده است و حسین (ع) از بیعت خودداری کرده و رهسپار مکه شده است. شما شیعیان پدر او بید، اگر مطمئنید که او را یاری می‌کنید و با دشمنش می‌جنگید به او نامه بنویسید [و او را به کوفه دعوت کنید]، اما اگر از ترس و سستی خود بیم دارید او را فریب ندهید.» گفتند: «نه، بلکه با دشمن او می‌جنگیم و خود را فدای او می‌کنیم.» پس نامه‌ای

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۰

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۵، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۲۳

بدین مضمون برای حسین علیه‌السلام فرستادند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، حبیب بن مظاهر و پیروان مؤمن و مسلمان کوفی او. سلام بر تو باد. در ستایش خدایی که هیچ معبود به حقی جز او نیست با تو هم‌زبانیم. اما بعد، ستایش خدایی راست که دشمن بیدادگر کینه‌توز تو را در هم شکست. همان کسی که بر این امت چیره گشت و با نیرنگ امر [خلافت] آنان را ربود. بیت‌المال امت را غصب کرد و بدون رضایت آنان بر آنان فرمان راند، سپس نیکان امت را کشت و بدانشان را نگه داشت و مال خدا را به دست ستمگران و توانگران سپرد. خدایش از رحمت خویش دور دارد چنانکه قوم نمود را دور داشت. اکنون ما مردم عراق پیشوایی نداریم. به سوی ما رهسپار شو، امید است خدای متعال به وسیله‌ی تو ما را به حق فراهم آورد. ما در نمازهای جمعه و عید با نعمان بن بشیر^۱ - که در قصر زمامداری خود است - کاری نداریم و اگر خبر یابیم که به سوی ما رهسپار شده‌ای بیرونش کرده، به خواست خدا تا شام تعقیبش می‌نماییم. سلام و رحمت خدا بر تو باد.»

این نامه به وسیله‌ی دو نفر به مکه فرستاده شد و دهم ماه رمضان به دست حسین بن علی علیه‌السلام رسید. دو روز بعد نزدیک به پنجاه نامه که هر کدام از جانب یک یا چند نفر بود توسط سه نفر از کوفه به مکه آورده شد. در نامه‌ای چنین نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به حسین بن علی، از طرف پیروانش از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، به سوی ما بشتاب. به راستی که مردم انتظار تو را می‌کشند و نظری به غیر تو ندارند. پس بشتاب، بشتاب. و سلام بر تو باد!» شَبَّثَ بن رِبْعِي، حَجَّار بن أَبِيجَر، یزید بن حارث و چند تن دیگر نیز این نامه را نوشتند: «اما بعد، آستانه شهر، سرسبز است و میوه‌ها رسیده و آب‌ها فراوانند. پس هر گاه اراده کردی، بر لشکری آماده فرود آی. سلام بر تو باد!»

حسین (ع) نامه‌ها را خواند، از فرستادگان در مورد وضعیت کوفه و نظر مردم پرس‌وجو نمود، و در نهایت تصمیم گرفت مسلم بن عقیل را برای بررسی احوال کوفه به آنجا بفرستد.^۲ پس

۱ نُعمان بن بشیر در آن زمان از جانب یزید حاکم کوفه بود.

۲ ماجرای مسلم در کوفه را می‌توانید در پیوست ۱ پیگیری نمایید.

این پاسخ را برای مردم کوفه نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهَمْتُ كُلَّ أَلْدَى فَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَةُ جُلُكُمُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَاقْبَلِ لَعْلَ اللَّهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ. وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِي وَتَقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَامْرَأَتَهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَأَمْرِكُمْ وَرَأْيِكُمْ فَإِنَّ كُتُبَكُمْ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ وَذَوِي الْفَضْلِ وَالْحِجَى مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمَ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدَمَ عَلَيَّكُمْ وَشَيْكَأً أَنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ وَالسَّادِقُ بِالْحَقِّ وَالْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از سوی حسین بن علی به بزرگان مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، هانی و سعید آخرین فرستادگان شما نامه‌های شما را آوردند و از مضمون این نامه‌ها آگاهی یافتم. سخن بیشتر شما این بود که ما پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا، امید است خدای متعال به وسیله‌ی تو ما را بر هدایت و حق فراهم آورد. اکنون برادر، پسرعمو و شخص مورد وثوق خاندانم را نزد شما می‌فرستم. از او خواسته‌ام تا احوال و امور و افکار شما را برایم بنویسد. اگر نوشت که بزرگان و اندیشمندان و خردمندان شما بر آنچه فرستادگان شما می‌گویند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام همداستانند، به زودی نزد شما خواهم آمد، ان شاء الله.

به جانم سوگند امام و پیشوا نیست مگر آن‌کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد. والسلام.»

نامه حسین بن علی (ع) به مردم بصره^۱

امام علیه‌السلام پس از ورود به مکه این نامه را به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو و مُنْذَر بن جَارُود نوشت: «أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا مِنْ خَلْفِهِ وَأَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ إِلَيْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَكُنَّا أَهْلَهُ وَآوَالِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَوَرَثَتَهُ وَأَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۲

فَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَحْبَبْنَا الْعَاقِبَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَالْبُدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ فَإِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» «اما بعد، خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را از میان خلائق خویش برگزید و او را به نبوت خود گرامی داشت و برای پیامبری خویش انتخاب کرد. سپس او را نزد خود برد در حالی که برای مردم خیرخواهی کرده و آنچه را که بدان فرستاده شده بود به درستی ابلاغ کرده بود. و ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او و سزاوارترین مردم به جانشینی او بودیم. پس دیگران بر ما پیشی جستند، و ما پذیرفتیم و تفرقه را نخواستیم و عافیت را [برای امت] پسندیدیم، در حالی که می‌دانستیم که ما بر این حق از متولیان آن سزاوارتریم. اکنون این نامه را توسط فرستاده‌ی خود نزد شما می‌فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم، که همانا سنت میرانده شده و بدعت زنده گشته. اگر سخنم را بشنوید، شما را به راه راست هدایت کنم؛ و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.»

امام علیه‌السلام این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام سلیمان به بصره فرستاد. سلیمان به نزد بزرگان بصره رفت و نامه‌ی امام علیه‌السلام را خواند و پیام را رساند. همه‌ی بزرگان این نامه را مخفی داشتند مگر منذر بن جارود که آن را دسیسه‌ی عبیدالله بن زیاد^۱ پنداشت. از این رو فرستاده‌ی امام علیه‌السلام و نامه‌اش را نزد عبیدالله آورد. ابن زیاد چون نامه را خواند، فرستاده‌ی امام علیه‌السلام را به دار آویخت. سپس بر منبر شد و خطبه خواند و مردم را از مخالفت با یزید بر حذر داشت و بیم داد و چون صبح شد، برادر خود عثمان بن زیاد را بر جای خویش نشانند و خود شتابان رهسپار کوفه شد.

۱ عبیدالله بن زیاد در آن هنگام حاکم بصره بود و به تازگی فرمان یزید را برای امارت بر کوفه و کنترل ناراضیان و انقلابیون آن شهر دریافت کرده بود. دختر منذر بن جارود همسر عبیدالله بود.

در پاسخ عبدالله بن زبیر^۱

پس از مرگ معاویه و تلاش حکومت برای بیعت گرفتن از چند مخالف شاخص، عبدالله بن زبیر، که یکی از ایشان بود، از مدینه خارج شد و در مکه اقامت گزید. او پس از ورود امام علیه‌السلام به مکه گاهی هر روز و گاهی یک روز در میان - مانند بسیاری دیگر از مردم - به سکونتگاه آن حضرت رفت و آمد داشت.

آنچه دلخواه ابن زبیر بود این بود که امام علیه‌السلام از مکه خارج شود و حجاز را برای او بگذارد تا خود بتواند بر مردم فرمان براند، اما سعی او این بود که این خواسته را آشکار نکند. چون ابن زبیر از تصمیم امام برای سفر به عراق مطلع گردید نزد آن حضرت آمد و در سخنانی چنین گفت: «ای پسر رسول خدا! اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم آنجا را به هر مکان دیگر ترجیح می‌دادم.» اما گویی که ترسید متهم شود، گفتارش را این چنین ادامه داد: «البته اگر شما در حجاز هم بمانید و بخواهید که حاکم شوید به خواست خدا کسی با شما مخالفت نخواهد کرد.»

سخنانی از امام علیه‌السلام در پاسخ وی نقل شده است، از جمله اینکه فرمود: «إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بِمَكَّةَ كَيْشًا بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُهَا فَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْكَيْشَ» «پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی‌خواهم آن قوچ من باشم!» و اینکه فرمود: «وَلَمَّا أُقْتِلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ فِيهَا وَلَكِنْ أُقْتِلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرٍ هَامَّةٍ مِنْ هَذِهِ الْهُوَامِ يَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَقْضُوا بِي حَاجَتَهُمْ وَاللَّهِ لَيُعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اغْتَدَّتِ الْبُهُودُ فِي السَّبْتِ.» «اگر یک وجب بیرون از حرم کشته شوم برایم محبوب‌تر است تا درون آن، و اگر دو وجب خارج از آن کشته شوم در نزد من محبوب‌تر است تا یک وجب خارج از آن! به خدا سوگند، اگر در آشیانه‌ی جانوری نیز باشم آنان مرا بیرون آورند تا به مراد خود

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۹۱

برسند، آنان همچون قوم یهود که حرمت روز شنبه^۱ را شکستند بر من تعدی خواهند نمود.»
در نقل دیگری است که امام علیه السلام فرمود: «يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَئِنْ أُدْفِنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحْسَبُ
إِلَىَّ مِنْ أَنْ أُدْفِنَ بِفِنَاءِ الْكُعْبَةِ.» «پسر زبیر! اگر در کنار فرات دفن بشوم برایم محبوب تر است
از اینکه در آستانه‌ی کعبه دفن شوم.»

سرانجام ابن زبیر

اصرار ابن زبیر در استفاده از حرم خداوند به عنوان پناهگاه باعث شد در آینده‌ای نه چندان
دور خانه‌ی خدا دو مرتبه سنگباران گردد.

سه سال از شهادت حسین بن علی علیه السلام گذشته بود. از آنجا که ابن زبیر حاضر نبود با
یزید بیعت کند، یزید لشکریان خود را پس از جنگ «حرّه» و کشتار و غارت مردم مدینه،
در سال ۶۴ هجری به سوی مکه روانه کرد تا ابن زبیر را سرکوب کند. چون لشکریان یزید
شهر را به محاصره‌ی خویش در آوردند، ابن زبیر برای حفظ جاننش به کعبه پناهنده شد.
سرانجام کار به جایی کشید که لشکریان یزید از بالای کوه ابوقبیس داخل مسجدالحرام و
خود کعبه را با منجنیق سنگباران نمودند و گوی‌های مشتعلی نیز به درون کعبه پرتاب کردند.
در اثر این سنگباران قسمتی از خانه کعبه خراب شد. در گرماگرم این حمله خبر مرگ یزید
به مکه رسید و لشکریانش متفرق شدند و ابن زبیر خانه‌ی کعبه را تجدید بنا نمود.

پس از مرگ یزید ابن زبیر مردم مکه را به بیعت با خود دعوت کرد و گروهی نیز با او بیعت
نمودند. در سال ۷۳ در دوران خلافت عبدالملک، حجاج بن یوسف مأمور سرکوبی ابن زبیر
گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره خویش درآورد. در این محاصره، که چند
ماه به طول انجامید، نیز ابن زبیر به کعبه پناهنده گردید. بالاخره کار به جایی کشید که به
دستور حجاج از پنج نقطه‌ی شهر به وسیله منجنیق داخل مسجدالحرام سنگباران شد و
قسمت‌هایی از کعبه ویران گردید. ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را

۱ ماجرای قوم یهود و سبت (روز شنبه) در سوره‌ی اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ آمده است.

خطبه حسین بن علی (ع) در مکه^۱

با نزدیک شدن موسم حج مسلمانان و حاجیان گروه گروه وارد مکه می شدند. در اوایل ماه ذیحجه امام علیه السلام مطلع گردید که به دستور یزید بن معاویه، عمرو بن سعید بن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاج وارد مکه شده، اما در نهران دستور گرفتن بیعت از امام یا قتل آن حضرت را دارد. آن حضرت تصمیم گرفت بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره‌ی مفرده در روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش را که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند جمع کرد و در جمع آنان فرمود: «خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ بَنِي آدَمَ كَخَطِّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ، مَا أَوْلَعَنِي بِالشَّقْوِ إِلَى أُسْلَافِي اسْتِثْيَاقَ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَى يَوْسُفَ وَأَخِيهِ، وَإِنَّ لِي مَصْرَعًا أَنَا لَا قِيَّةَ، كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى أَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا وَحُوشُ الْقَلَوَاتِ غَبْرًا وَعَفْرًا، قَد مَلَأَتْ مِنِّي أَكْرَاشَهَا، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبْرٌ عَلَيَّ بَلَائِهِ لِيُؤَقِّبِنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، وَلَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ حُرْمَتُهُ وَعِزَّتُهُ، وَلَنْ تَفَارِقَهُ أَعْضَاؤُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرُبُ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَتُنَجِّزُ لَهُمْ عِدَّتَهُ، أَلَا مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذْنِ مُهْجَتِهِ فَلْيَرِحْ حَلَّ، فَيَأْتِي رَاحِلٌ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» «مرگ همچون گردنبند دختران آویزه‌ی گلوی بنی آدم است. دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم، اشتیاقی همچون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برادرش! برای من شهادت‌گاهی برگزیده‌اند که آن را دیدار خواهم کرد. گویا به بندبندم می‌نگرم که درندگان بیابان‌ها، آنها را از هم می‌گسلند و شکم‌های خود را از آن می‌آکنند. خشنودی خدا خشنودی ما خاندان پیامبر است. بر بلای او شکیبایی می‌کنیم تا پادشاه صابران را به ما عطا کند. حرم و خاندان رسول خدا از او جدا نیستند و در میان

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۴۶، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۸۱

۲ خوارزمی این خطبه را با اندکی تغییر و بدون ذکر جمله‌ی آخر در زمره سخنان امام (ع) خطاب به اصحاب خویش در روز عاشورا آورده است.

پیامبر و پاره‌های تن وی هرگز جدایی نخواهد افتاد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد
آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده‌ی خود را در حقشان وفا کند. هلا! هر کس
خون خویش را در راه ما می‌دهد پس به راه افتد، که من فردا رهسپارم، ان شاء الله.»

در مسیر کربلا

در پاسخ به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید^۱

عبدالله بن جعفر^۲ پس از حرکت امام علیه‌السلام از مکه طی نامه‌ای که به وسیله دو فرزندش، عون و محمد، به حضور امام ارسال داشت چنین نگاشت: «أما بعد، تو را به خدا، آنگاه که این نامه را دیدی، باز گرد که بیم دارم این سفری که در پیش داری، موجب مرگ تو و نابودی خاندانت گردد. اگر اینک نابود گردی، نور زمین خاموش می‌شود؛ زیرا تو راهنمای ره‌یافتگان و امید مؤمنانی. پس در رفتن شتاب مکن، که من در پی نامه [به سوی تو] ره‌سپارم. والسلام.»

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید حاکم معزول مدینه منصوب شده بود و دستور گرفتن بیعت از امام علیه‌السلام یا قتل آن حضرت را داشت، ملاقات کرد و از وی خواست امان‌نامه‌ای برای امام بنویسد. عمرو این امان‌نامه را نوشت و حاضر شد برای جلب اطمینان بیشتر برادرش یحیی بن سعید را مأمور رساندن امان‌نامه‌ی امام علیه‌السلام نماید. پس عبدالله با یحیی به سوی قافله‌ی امام علیه‌السلام که راهی کوفه بود به راه افتاد و خود را به او رساند و امان‌نامه را به او تسلیم کرد.

آن حضرت درخواست آنان را نپذیرفت و در پاسخ امان‌نامه‌ی عمرو بن سعید این نامه را نگاشت: «أما بعد فإنه لم يُشاقق الله و رسوله من دعا الى الله عزوجل و عمل صالحاً وقال اننى من المسلمين. وقد دعوت الى الامان والبر والصلة، فخير الامان امان الله و لن يؤمن الله يوم القيامة من لم يخفه في الدنيا. فנסأل الله مخافة في الدنيا توجب لنا امانه يوم القيامة فان نويت بالكتاب صلتى وبرى فجزيت خيراً في الدنيا والاخرة؛ والسلام» «اما بعد، به راستی که

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۱، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۵۵

۲ عبدالله بن جعفر فرزند جعفر بن ابی‌طالب و پسرعموی امام حسین(ع) و همسر حضرت زینب(س) بود.

راه مخالفت با خدا و رسول او نپیموده است آن کس که به سوی خدای عزوجل بخواند و عمل صالح انجام دهد و سخن او این باشد که همانا من از تسلیم شدگانم. و تو به امان و نیکی و پیوند فراخوانده‌ای؛ همانا بهترین امان‌ها امان خدا است و کسی که در دنیا خوف خدا نداشته باشد در روز قیامت از جانب او امانی نخواهد داشت. پس، از خداوند خوفی در دنیا را خواستاریم که امان او را در روز قیامت برای ما موجب شود. و اگر منظور تو از این نامه ایجاد پیوند با من و نیکوکاری نسبت به من بوده، در دنیا و آخرت جزای خیر بینی. والسلام»

عبدالله چون از انصراف حسین بن علی علیه السلام ناامید شد به دو فرزندش گفت که با امام بمانند و خود با یحیی بن سعید به مکه بازگشت.

با قَرَزْدَقِ

بعضی مورخین نقل کرده‌اند که چون حسین بن علی علیه السلام از مکه به سوی عراق روانه شد، در خارج از شهر با فرزدق، شاعر معروف عرب، برخورد کرد. ماجرای این ملاقات از زبان فرزدق این گونه روایت شده است:

”من در سال شصت با مادرم عازم مکه برای انجام مراسم حج بودم. به هنگامی که وارد محدوده‌ی حرم شدم در حالی که افسار شتر مادرم را به دست گرفته بودم و می‌کشیدم، به قافله‌ی حسین بن علی علیه السلام که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش رفتم. پس از سلام و تعارفات گفتم: «یابن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو، چه چیز باعث خروج تو از مکه با این عجله، قبل از انجام مراسم حج، شده است؟» امام فرمود: «لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأُحْذِثُ» «اگر شتاب نمی‌کردم دستگیر می‌شدم.» آنگاه امام از من پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «مردی از ملت عرب» و به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری نپرسید. سپس پرسید که نظر مردم [عراق] نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم: «خبر را از خبره‌اش می‌خواهی؛ دل‌های مردم با

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۵

تو و شمشیرهایشان بر علیه توست، و مقدرات در دست خداست و خدا هر چه بخواهد می‌کند.» امام در پاسخ من چنین فرمود: «صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ وَ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ أَنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ وَ نَرْضَى فَ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَ أَنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ بَيْتَهُ وَ التَّقْوَى سِرِّيَّتَهُ» «راست گفתי! همه‌ی امور در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضا بدانگونه که دوست داریم و می‌پسندیم نازل شود، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و هم اوست مددکار در ادای شکر، و اگر قضا بر خلاف انتظار فرود آید، آن کس که نیتش حق و در نهادش تقوی است ستم نکرده است.»

چون سخن امام بدینجا رسید، گفتم: «آری، خدا تو را به خواسته‌ات برساند و از زیان‌ها باز دارد.» آنگاه مسائلی درباره‌ی حج و غیر آن سؤال کردم. امام پس از پاسخ دادن به این سؤالها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی کرد و از همدیگر جدا شدیم.^۱

دومین نامه به مردم کوفه^۱

آنگاه که حسین بن علی علیه‌السلام در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام «حاجز»^۲ وارد گردید، نامه‌ای خطاب به مردم کوفه و در پاسخ به نامه‌ای از مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مُسهر صیداوی^۳ به سوی آنان فرستاد. قسمتی از این نامه چنین است: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ يُخْبِرُنِي بِاجْتِمَاعِكُمْ عَلَيَّ نَصْرًا وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنُوعَ وَ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَغْظَمَ الْأَجْرِ وَ قَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لثَمَانٍ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَانْكَمِشُوا فِي أَمْرِكُمْ فَإِنِّي قَادِمٌ فِي أَيَّامِي هَذِهِ أَنْ شَاءَ اللَّهُ» «اما بعد، نامه‌ی مسلم بن عقیل به من رسید که مرا از اجتماع شما بر یاری ما و طلب حق ما خبر می‌داد. از خدا خواستم که کار ما را نیک گرداند و شما را بر

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۲۰، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۶۰

۲ یا «حاجر»

۳ عده‌ای این فرستاده را عبدالله بن یقطر دانسته‌اند.

این [کار] بالاترین پاداش دهد. من روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه از مکه به سوی شما حرکت کرده‌ام. چون فرستاده‌ی من به کوفه رسید در [سر و سامان دادن به] کار خود هر چه بیشتر شتاب کنید که من همین روزها بر شما وارد می‌شوم، ان شاء الله.»

گفته شده که مسلم بن عقیل، حدود یک ماه پیش از آنکه به شهادت برسد برای حسین علیه‌السلام نامه‌ای نوشته بود و او را از همراهی مردم کوفه خبر داده بود. قیس بن مسهر با نامه حسین علیه‌السلام به سوی کوفه آمد تا به قادیسیه رسید. در این محل حُصَین بن نُمَیر، او را دستگیر کرد و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله به او گفت: «بالای قصر برو و آن دروغگو، زاده‌ی دروغگو را نفرین کن». وی، بالا رفت و گفت: «ای مردم! به زودی حسین بن علی، بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا، [به اینجا] می‌رسد. من، فرستاده‌ی او به سوی شمایم و در منزلگاه حاجز، از او جدا شدم. دعوت او را اجابت گوید.» و سپس عبیدالله و پدرش را نفرین کرد و برای علی بن ابی‌طالب آمرزش خواست. عبیدالله، دستور داد او را از فراز قصر به زیر افکندند و به شهادت رساندند.

در منزل زَرود، دیدار با زُهَیر بن قَین^۲

چون حسین بن علی علیه‌السلام به زَرود رسید، خیمه‌ای برافراشته دید و در مورد صاحب آن سؤال کرد. گفتند که خیمه از آن زُهَیر بن قَین^۳ است. او به حج رفته بود و اکنون از مکه به کوفه می‌رفت. حسین علیه‌السلام شخصی را نزد او فرستاد تا او را به گفتگو دعوت نماید. عده‌ای از همراهان زهیر این ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

ما همراه زهیر بن قین بودیم و چون از مکه بیرون آمدیم با حسین هم‌مسیر شدیم، و چیزی برای ما ناخوشایندتر از آن نبود که در همان جایی که او منزل می‌کند منزل گزینیم، تا آن

۱ در بعضی منابع نام وی «حُصَین بن تَمیم» ذکر شده است.

۲ الارشاد، ج ۲، ص ۷۳

۳ زهیر بن قین، از شخصیت‌های مهم کوفه و زبانزد در شرافت و شجاعت بود و نیز گفته شده که از طرفداران و خون‌خواهان عثمان بوده است.

که در محلی ناگزیر با او هم‌منزل شدیم. پس حسین در یک‌سو فرود آمد و ما در سوی دیگر.

نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم که مردی از جانب حسین آمد و سلام کرد و گفت: «ای زهیر بن قین، ابا عبدالله الحسین مرا به سوی تو فرستاده تا نزد او بروی.» هر که با ما نشستند بود آنچه در دست داشت انداخت و خاموش نشستیم، [و هیچ حرکتی نمی‌کردیم] گویی که پرنده‌ای بر سر ماست.

همسر زهیر به او گفت: «سبحان‌الله! آیا پسر رسول خدا به سوی تو می‌فرستد و تو نزد او نمی‌روی که سخنش را بشنوی و بازگردی؟» پس زهیر برخاست و به سوی حسین علیه‌السلام رفت و چیزی نگذشت که با چهره‌ای درخشان بازگشت. دستور داد خیمه‌اش را برکنند و با اسباب و وسایل سفرش به نزد خیمه‌های حسین علیه‌السلام منتقل کنند. سپس به همسرش گفت: «تو را طلاق دادم. به خویشان خود ملحق شو، زیرا دوست ندارم به سبب من چیزی جز خیر به تو برسد.» آنگاه به همراهان خود گفت: «هر کس از شما که می‌خواهد مرا پیروی کند و با من بیاید، وگرنه این آخرین دیدار ماست ...»^۱

در منزل ثعلبیه، خبر شهادت مسلم بن عقیل^۲

قافله حسین بن علی علیه‌السلام پس از گذشتن از منازل خزیمه و زُروُد، به منزل ثعلبیه وارد گردید. ابن سلیم که از مردم کوفه است می‌گوید: من و همراهم پس از انجام مراسم حج، همت خود را به کار بستیم که هر چه زودتر به کاروان حسین بن علی علیه‌السلام برسیم و سرانجام کار او را بدانیم. در منزل زُروُد به قافله‌ی آن حضرت رسیدیم. در همین محل به مسافری به نام بکیر که از کوفه می‌آمد برخوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او

۱ در بعضی منابع گفته شده است که همسر زهیر هنگام وداع با او گریست و گفت: «خداوند یار و یاور تو باشد و خیر را برای تو فراهم آورد، از تو می‌خواهم که در قیامت مرا در نزد جدّ حسین یاد کنی.» (ر.ک. اللهوف، ص ۴۵ و مشیرالاحزان، ص ۴۶)

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۳۲، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۶۶

گفت: «به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدن‌های آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می‌کشاندند.»

پس از آگاهی از این خبر ما به قافله حسین بن علی علیه‌السلام پیوستیم و به هنگام غروب به منزل ثعلبیه وارد شدیم. در این منزل با امام علیه‌السلام ملاقات کردیم و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رساندیم. امام با شنیدن این خبر گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و اشک بر صورتش جاری گردید. همراهان امام علیه‌السلام و بنی‌هاشم نیز گریستند. گفتیم: «شما را به خدا! خودت و خاندانت را حفظ کن و از همین جا برگرد که در کوفه یار و پیرو نداری. ما نگرانیم که کوفیان بر ضد تو باشند.» فرزندان عقیل گفتند: «نه، به خدا سوگند که ما از پای نمی‌نشینیم مگر اینکه انتقام خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند برادر خود به شهادت برسیم.» امام علیه‌السلام به ما نگریست و فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ» «پس از اینها دیگر در زندگی خیر و سودی نیست.» ما دانستیم که آن حضرت بر ادامه‌ی راه مصمم است، پس گفتیم: «خدا آنچه خیر است نصیب شما کند.» فرمود: «خدا شما را رحمت کند.»

بنا به روایتی، پس از این گفتگو بعضی یاران حسین علیه‌السلام به وی گفتند: «به خدا سوگند، تو مانند مسلم بن عقیل نیستی. اگر به کوفه وارد شوی مردم به سوی تو می‌شتابند.» امام علیه‌السلام سخنی نگفت و در انتظار ماند و بامداد به جوانان فرمود تا آب فراوان بردارند و آنگاه به راه افتادند.

در منزل ثعلبیه، پاسخ به یک سؤال^۱

در منزل ثعلبیه شخصی نزد حسین بن علی علیه‌السلام آمد و از آن حضرت درباره‌ی این آیه سؤال نمود: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» «در آن روز [= قیامت] که هر قوم و ملتی را با امام و پیشوایشان فرا می‌خوانیم.» [سوره‌ی اسراء، ۷۱]

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۳۵

امام در پاسخ فرمود: «امام دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوا إِلَيْهِ وَامَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوا إِلَيْهَا هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَهَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» «پیشوایی به سوی هدایت فراخواند، پس [گروهی] او را در رفتن بدان سو اجابت نمودند و پیشوایی به سوی گمراهی فراخواند، پس [گروهی دیگر] او را در این راه اجابت گفتند. آنان در بهشتند و اینان در دوزخ، و این است گفته‌ی خدای تعالی که: دسته‌ای در بهشتند و دسته‌ای در آتش [سوره‌ی شوری، ۷].»

در منزل زُبَاله^۱

قافله‌ی امام علیه‌السلام وارد منزل «زُبَاله» گردید و در همین منزل بود که نامه‌ای از کوفه رسید که از شهادت مسلم، هانی و عبدالله بن يَقْطَرُ^۲ خبر می‌داد. امام همه‌ی کسانی که با او همراه شده بودند را فراهم آورد و چنین فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ آتَانَا خَيْرٌ فَطِيعٌ قَتَلَ مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَقْطَرٍ وَقَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنْهَا ذِمَامٌ.» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اما بعد، خبر دردناک کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر [در نامه‌ای] به ما رسیده است. شیعیان ما، ما را بی‌یاور گذاشته‌اند. پس هر کس از شما که می‌خواهد باز گردد چنین کند، که ما حقی بر او نداریم.»

پس از این سخن، بسیاری از کسانی که در بین راه با امام علیه‌السلام همراه شده بودند پراکنده شدند.^۳

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۴، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۷۰

۲ عبدالله بن یقطر را عده‌ای پیک مسلم به سوی امام (ع) دانسته‌اند که در بین راه دستگیر شد و به شهادت رسید. عده‌ای نیز او (و نه قیس بن مسهر) را پیک امام (ع) به سوی مسلم دانسته‌اند و ماجرای که پیش از این در مورد شهادت قیس بن مسهر گفته شد را در مورد او نقل کرده‌اند (ر.ک. به صفحه ۲۹).

۳ در ارشاد چنین آمده است: امام علیه‌السلام این کار را از آن رو کرد که می‌دانست بادیه‌نشینان به این پندار از پی او آمده‌اند که او به سوی شهری می‌رود که مردمش به اطاعت وی استوارند و نخواست با وی بیایند و ندانند کجا می‌روند. (به نقل از شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۷۱)

روبارویی با سپاه حرّ

کاروان امام علیه‌السلام پس از پشت سر گذاشتن منازل مختلف وارد منزلی به نام «شَراف» گردید. سحرگاه، امام علیه‌السلام به جوانان فرمود که آب فراوان بردارند و سپس به راه افتادند. اوّل روز را با شتاب راه پیمودند تا روز به نیمه رسید. در این هنگام یکی از کاروانیان گفت: «اللّه اکبر!» حسین علیه‌السلام فرمود: «اللّه اکبر! برای چه تکبیر گفتی؟» گفت: «نخلستان دیدم.» دو مرد اسدی گفتند: «هیچ گاه در این جا حتّی یک نخل ندیده‌ایم.» حسین علیه‌السلام از آن دو پرسید: «پس به نظر شما چه دیده است؟» پاسخ دادند: «به نظر ما گردن اسبان و سر نیزه‌ها را دیده است.» فرمود: «به خدا، نظر من نیز همین است.»

سپس حسین علیه‌السلام سؤال کرد: «آیا پناهگاهی هست که به سوی آن برویم و آن را پشت سر خود قرار دهیم تا با این قوم، از یک سمت روبرو شویم؟» آن دو گفتند: «آری، ذوحُسم نزدیک توست. از سمت چپ، به سوی آن می‌پیچی. اگر زودتر از این قوم به آنجا برسی، چنان می‌شود که می‌خواهی.» پس کاروان با شتاب مسیر خود را به سوی ذوحُسم تغییر داد. سپاهسانی که می‌آمدند نیز وقتی تغییر مسیر کاروان را دیدند، راه خود را کج کردند. کاروان حسین علیه‌السلام توانست زودتر به ذوحسم برسد. چون فرود آمدند، سپاهسانی که حدود یک هزار سوار بودند به فرماندهی حُرّ بن یزید، در گرمای نیم‌روز، از راه رسیدند. حسین علیه‌السلام به یارانش فرمود: «به این جماعت آب بدهید و سیرابشان کنید. اسبان را نیز سیراب کنید.» گروهی از جوانان برخاستند و به آنان آب دادند تا سیراب شدند.

از یکی از سپاهیان حرّ نقل شده است که: با حُرّ بن یزید بودم و با آخرین دسته از یاران وی از راه رسیدیم. چون حسین علیه‌السلام دید که من و اسبم تشنه‌ایم، [نزدیک آمد و] گفت: «أَنْخِ الرَّأوِيَةَ» «راویه را بخوابان.» من سخنش را نفهمیدم، چون راویه نزد [قبیله‌ی] ما، معنای مَشک می‌داد. آن‌گاه فرمود: «يَا بِنَ أَخ، أَنْخِ الْجَمَلَ» «برادرزاده! شتر را بخوابان.» و

۱. شهادت‌نامه امام حسین(ع)، ص ۳۷۶

من، شتر را خوابانیدم. پس [مشک آبی به من داد و] گفت: «بنوش.» چون آغاز به نوشیدن نمودم، آب از مشک به رویم می‌ریخت. حسین علیه‌السلام فرمود: «اِخْنِثِ السَّقَاءَ» «لب مشک را برگردان» و من ندانستم چه کنم. حسین علیه‌السلام آمد و دهانه‌ی مشک را کج کرد و من آب نوشیدم و سپس اسبم را هم آب دادم.

سخنرانی امام (ع) برای سپاهیان حرّ

وقت نماز ظهر فرا رسید. حسین علیه‌السلام به حجاج بن مسروق جُفّی فرمود که اذان بگوید و او اذان گفت. چون وقت برپایی نماز رسید، حسین علیه‌السلام با ردا و عبا و نعلین، بیرون آمد. خدا را ستایش کرد و او را سپاس گزارد و آن‌گاه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعَذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَيْكُمْ؛ إِنِّي لَمْ آتِكُمْ حَتَّى أَتَنِّي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ: أَنْ أَقْدَمَ عَلَيْنَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ، لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى. فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْكُمْ، فَإِنْ تَعَطَوْنِي مَا أَطْمَنُّ إِلَيْهِ مِنْ عُهودِكُمْ وَمَوَائِقِكُمْ أَقْدَمَ مِصْرُكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ انصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ» «ای مردم! این، عذری است در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ و شما. من پیش شما نیامدم، مگر پس از آنکه نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان آمدند که: به سوی ما بیا که پیشوایی نداریم، امید است که خدا به وسیله‌ی تو ما را بر هدایت فراهم آورد. اگر بر این قرارید، آمده‌ام و اگر عهد و پیمانی می‌سپارید که بدان اطمینان یابم، به شهر شما می‌آیم، اما اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش نمی‌دارید، از پیش شما باز می‌گردم و به همان جا می‌روم که از آن، به سوی شما آمده‌ام.» آنان در مقابل وی، خاموش ماندند و به مؤذن خویش گفتند که: اقامه بگو. او نیز اقامه‌ی نماز را گفت. حسین علیه‌السلام به حُرّ فرمود: «أَتُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ بِأَصْحَابِكَ؟» «آیا می‌خواهی با یاران خویش نماز بگزاری؟» گفت: «نه، تو نماز می‌گزاری و ما نیز به تو اقتدا می‌کنیم.» پس حسین علیه‌السلام با آنان نماز خواند. آن‌گاه به درون [خیمه] رفت و یارانش به گرد او جمع آمدند. حُرّ نیز به جای خویش رفت و وارد خیمه‌ای شد که برایش برپا کرده بودند.

۱ شهادت‌نامه امام حسین (ع)، ص ۳۷۷

جمعی از یارانش، دور او جمع شدند و بقیه سپاه نیز رفتند و از نو، صف بستند و هر کدام، عنان مرکب خویش را گرفته و در سایه آن نشستند بود.

سخنرانی امام(ع) بعد از نماز عصر و گفتگو با حرّ

وقتی عصر شد، حسین علیه‌السلام به یارانش فرمود: «برای حرکت، آماده باشید.» پس از آن، بیرون آمد و مؤذنّ خویش را خواند و او ندای نماز داد و اقامه گفت. سپس حسین علیه‌السلام پیش آمد و با یارانش و سپاهیان حرّ نماز گزارد. آنگاه رو به جماعت کرد و خدا را ستایش نمود و او را سپاس گزارد و سپس گفت: «أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّكُمْ إِن تَتَّقُوا وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِلَّهِ لِيَكُنْ أَرْضَى لَكُمْ، وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ، وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، وَإِن أَنْتُمْ كَرِهْتُمُونَا، وَجَهَلْتُمْ حَقَّتْنَا، وَكَانَ رَأْيُكُمْ غَيْرَ مَا أَتَنَى كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ» «اما بعد، ای مردم! اگر پروا پیشه کنید و حق را از آن صاحبانش بدانید بیشتر مایه رضای خدا خواهد بود. ما اهل بیت، به ولایت این امر سزاوارتر از اینان هستیم که مدعی چیزی‌اند که از آن ایشان نیست و در میان شما به ستم و تجاوز عمل می‌کنند. و اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است که در نامه‌هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده‌اند، از نزد شما باز می‌گردم.»

حرّ بن یزید گفت: «به خدا ما نمی‌دانیم این نامه‌ها که می‌گویی چیست!» حسین علیه‌السلام فرمود: «ای عقبه بن سمعان! دو خورجینی را که نامه‌های آنها در آن است بیاور.» عقبه، دو خورجین پر از نامه آورد و پیش روی آنها ریخت. حرّ گفت: «ما جزو این گروهی که به تو نامه نوشته‌اند نیستیم. به ما دستور داده‌اند که وقتی به تو رسیدیم، از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.» حسین علیه‌السلام فرمود: «الْمَوْتُ أَدْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ» «مرگ، از این کار به تو نزدیک‌تر است.» آنگاه به یاران خویش فرمود: «برخیزید و سوار شوید.»

پس یاران وی سوار شدند و منتظر ماندند تا زنان نیز سوار شدند. آنگاه حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: «برمی گردیم!» چون خواستند که برگردند، سپاهیان حرّ مانع شدند. حسین علیه السلام به حُرّ گفت: «تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ! ما تُرِيدُ؟» «مادر به ماتمت بنشیند! چه می خواهی؟» حرّ گفت: «به خدا، اگر کسی از عرب جز تو این سخن را به من گفته بود و در این وضع بود که تو هستی، هر که بود، از آرزو کردن عزاداری مادرش دریغ نمی کردم. اما به خدا، از مادر تو نمی توان سخن گفت مگر به نیکوترین شکل.» حسین علیه السلام فرمود: «پس چه می خواهی؟» گفت: «به خدا، می خواهم تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.» حسین علیه السلام فرمود: «در این صورت، به خدا که با تو نمی آیم.» حرّ گفت: «در این صورت، به خدا که تو را و نمی گذارم.»

چون سخن در میان آن دو بسیار شد، حُرّ گفت: «به من دستور جنگ با تو را نداده اند. فقط دستور داده اند که از تو جدا نشوم تا تو را به کوفه برسانم. اگر ای داری، راهی را در پیش بگیر که تو را به کوفه نرساند و به سوی مدینه هم نبرد، که میان من و تو انصاف باشد، تا من برای ابن زیاد نامه بنویسم و تو نیز اگر می خواهی به یزید نامه بنویسی، بنویسی، یا اگر می خواهی به ابن زیاد بنویسی، بنویسی. شاید خدا تا آن وقت کاری پیش آورد که مرا از ابتلا به کار [جنگ با] تو معاف دارد.» به این ترتیب کاروان حسین علیه السلام با همراهی سپاهیان حر در مسیری، جز راه کوفه و مدینه، روانه شد.

روایت شده است که چون دو گروه حرکت کردند، حر به حسین علیه السلام گفت: «یا حسین، اَنِّي اُذَكِرُكَ اللّٰهَ فِي نَفْسِكَ فَانِّي اَشْهَدُ لَنْ قَاتَلْتَ لَتَقْتُلَنَّ» «ای حسین، خدا را در مورد جانت به یادت می آورم، پس گواهی می دهم که اگر بجنگی کشته خواهی شد.»

امام علیه السلام پاسخ داد: «اَفِي الْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ وَ هَلْ يَعْذُو بِكُمْ الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونِي؟ وَ سَأَقُولُ مَا قَالَ اَخُو الْاَوْسِ لَابْنِ عَمَّةٍ وَ هُوَ يَرِيْدُ نَصْرَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ:

سَأَمْضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ وَّاسِيَ الرَّجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ فَارِقَ مَبْنُورًا وَ خَالَفَ مُجْرَمًا

فَإِنْ عَشْتُمْ لَمْ أَدْمَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلُْمْ كَفَى لَكُمْ ذَلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَا»

«آیا مرا با مرگ می ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من از شما کاری ساخته است؟ من همان می گویم که که برادر اوسی آنگاه که می خواست به یاری پیامبر خدا بشتابد به پسرعمویش [که مخالف شرکت در جنگ بود] گفت:

من به این راه می روم و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست، آنگاه که آهنگ حق کند و بجنگد در حالی که مسلمان باشد؛

در راه مردان صالح جان خویش فدا کند، و از هر ناشایستی جدا شده و با هر تبهکاری مخالفت کند.

اگر زنده بمانم سرزندی بر من نیست و اگر جان باختم ملامتی نمی شوم، اما تو را خواری همین بس که زنده بمانی به ننگ.»

در منزل بَیْضَه^۲

کاروان امام علیه السلام و سپاهیان حر در مسیری به راه افتادند تا به منزلی به نام بَیْضَه رسیدند. امام علیه السلام در این منزل برای یاران خویش و سپاهیان حُر سخنرانی کرد. او نخست حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِتًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ . أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزَمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ وَ عَطَلُوا الْأُمُودَ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ . وَ قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَ قَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْتُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَخَذِلُونِي فَإِنِ اتَّمَمْتُمْ عَلَيَّ بِيَعْتَكُمْ تُصِيبُوا رُسُلَكُمْ فَإِنَّا الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ

۱ «تُرغما» را چنین معنی کرده اند: زبون و خوار شوی و نتوانی از حق خود دفاع کنی، بینات را به خاک بمالند.

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۱

وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ وَلَكُمْ فِي أَسْوَأَ الَّذِي لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَفْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ مَا هِيَ لَكُمْ بِنَكَرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ فَالْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ فَحَطَّكُمْ أَخْطَاءَكُمْ وَنَصَبِيكُمْ ضَيْعَتُمْ وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» «ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فرمانراوایی ستمگر را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند و در میان پندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، آنگاه نه در عمل بر او بشورد و نه با گفتار، بر خداست که [در روز جزا] او را به همان جایگاهی در آورد که آن ستمگر را در می‌آورد.

بدانید، اینان به پیروی شیطان چسبیده‌اند و اطاعت رحمان را ترک گفته‌اند. تباهی‌ها را آشکار ساخته، حدود [خداوندی] را تعطیل کرده، ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند، و من از هر کس دیگر سزاوارترم که [بر ایشان] بشورم.

نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان در آمدند که: مرا تسلیم نمی‌کنید و از یاری‌ام باز نمی‌مانید. اگر بر بیعت خود بمانید به رشد [و هدایت‌یافتگی] خود می‌رسید. اینک من حسین، پسر علی و پسر فاطمه دخت رسول خدایم، خود با شمایم و کسانم با کسان شمایند و برای شما در من اسوهای [و الگویی] است.

و اگر چنین نکردید و پیمان شکستید و دست از بیعت خود برداشتید، به جانم سوگند که این رفتار از شما ناشناخته نیست، که قبلاً با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم نیز چنین کردید. فریب‌خورده کسی است که فریب شما را بخورد. شما سعادت خود نشناختید و نصیب خود را ضایع کردید، و هر کس پیمان شکند همانا به زیان خود پیمان شکسته [سوره فتح، ۱۰]، و به زودی خدا [مرا] از شما بی‌نیاز خواهد ساخت. والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته.»

سخنی با عبیدالله بن حرّ جعفی^{۲۱}

کاروان امام علیه‌السلام به منزل بنی‌مقاتل رسید و آنجا فرود آمد. حسین علیه‌السلام خیمه‌ای برافراشته دید و پرسید: «این خیمه از آن کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام علیه‌السلام نخست فرستاده‌ای را نزد او روانه کرد. فرستاده نزد عبیدالله آمد و گفت: «این حسین فرزند علی است و از تو می‌خواهد تا نزد او روی.» عبیدالله بن حر پاسخ داد: «به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر به خاطر دیدن فراوانی کسانی که برای جنگ با او بیرون می‌شدند و واگذاشتن شیعیانش او را و [اینکه] دانستم او کشته می‌شود و من نمی‌توانم یاری‌اش کنم. پس، دوست ندارم که او مرا ببیند یا من او را ببینم.» فرستاده‌ی امام علیه‌السلام نزد وی بازگشت و سخن ابن‌حر را نقل کرد.

امام علیه‌السلام خود برخاست و به خیمه‌ی عبیدالله آمد و او را به یاری خویش خواند. عبیدالله گفت: «به خدا سوگند من می‌دانم که هر کس تو را همراهی کند در آخرت سعادتمند خواهد بود ولی گمان نمی‌کنم یاری من به حال تو سودی داشته باشد، و در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد. پس به خدا سوگندت می‌دهم که مرا به این کار نکشانی که من از مرگ سخت‌گریزانم ولی اسب خود، مُلحِقَه، را به تو می‌دهم، اسبی که با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز اینکه به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب نکرده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته‌ام.»

امام علیه‌السلام در پاسخ وی چنین فرمود: «أَمَّا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي فَرَسِكَ» «اکنون که خود را از ما دریغ داشتی، ما را حاجتی به اسب تو نیست.»

۱ الاخبار الطوال، ص ۲۵۰

۲ عبیدالله بن حر از دلاوران کوفه بود. در زمان خلافت امام علی(ع) به شام رفت و به نام خون‌خواهی عثمان در جنگ صفین در سپاه معاویه قرار گرفت. اما پس از شهادت امام علی(ع) از معاویه کناره گرفت و در کوفه سکنی گزید. گزارش‌هایی از غارتگری اموال مردم توسط وی، بعد از مرگ یزید در منابع تاریخی نقل شده است.

در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش^۱

در همان منزل بنی مُقاتِل عمرو بن قیس مشرقی به همراه پسر عمویش به حضور حسین علیه السلام آمد. جریان این ملاقات از زبان عمرو بن قیس این‌گونه نقل شده است:

من و پسر عمویم در [منزلگاه] بنی مقاتل بر حسین علیه السلام وارد شدیم و بر او سلام کردیم. پسر عمویم به وی گفت: «ای ابا عبدالله! آنچه می بینم، خضاب است، یا محاسنتان به چنین رنگ است؟» فرمود: «خضاب است. پیری در بنی هاشم زودرس است.» آن‌گاه به ما رو کرد و پرسید: «برای یاری من آمده‌اید؟»

گفتم: «من مردی سالمند، بدهکار و عیالوارم و در دستم امانت‌های مردم است و نمی‌دانم [اگر با شما بیایم] چه می‌شود و دوست ندارم که امانت‌ها از دست بروند.» پسر عمویم نیز همین سخن را گفت. امام علیه السلام به ما فرمود: «فَانظُرْنَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَّةٌ وَلَا تَرِيَا لِي سَوَادًا، فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَّتَنَا أَوْ رَأَى سَوَادَنَا فَلَمْ يُجِبْنَا وَلَمْ يُغْنِنَا، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْبُهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ» «پس بروید تا فریاد [دادخواهی] ما را نشنوید و سیاهی [کاروان] ما را نبینید؛ چرا که هر کسی فریاد ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند و ما را پاسخ نگوید و به یاری ما نشتابد، خداوند به طور قطع او را به رو در آتش جهنم افکند.»^۲

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۸

۲ در تاریخ طبری از شخص دیگری به نام ضحاک بن عبدالله شرقی نام برده شده است و گفتگوهایی مشابه گفتگوهای نقل شده از عمرو بن قیس به وی منتسب شده است. برخی محققین بر این عقیده‌اند که عمرو بن قیس مشرقی و ضحاک بن عبدالله شرقی در واقع یک شخصیت هستند. طبق متن تاریخ طبری، ضحاک بن عبدالله از پسر عمویش جدا شد و به امام (ع) پیوست، اما شرط کرد که فقط تا وقتی با امام (ع) بماند که به حال وی مفید باشد. ضحاک با شروع جنگ در روز عاشورا در صف یاران امام (ع) به دفاع از وی پرداخت، اما وقتی که حس کرد شهادت امام (ع) قطعی و نزدیک است، از امام (ع) اجازه رفتن گرفت و بر اسب خود سوار شد و گریخت. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۶)

در نزدیکی کربلا^۱

کاروان امام علیه‌السلام در اواخر شب از منزل بنی‌مقاتل حرکت کرد. در هنگام حرکت ناگهان صدای امام به گوش رسید که می‌گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» او این سخن را دو یا سه بار تکرار کرد. پسرش، علی اکبر علیه‌السلام، بر اسب خویش نزدیک آمد و گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، پدر جان، جانم به فدایت، برای چه خدا را حمد نمودی و استرجاع گفتی؟» امام علیه‌السلام پاسخ داد: «يَا بُنَيَّ! إِنِّي حَقَّقْتُ بِرَأْسِي حَقَّقَةً، فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ، فَقَالَ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنِيَا تَسْرَى إِلَيْهِمْ، فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نَعِيَتْ إِلَيْنَا» «پسرم، مرا خواب ربود، و سواری را بر اسبی دیدم که گفت: این قوم می‌روند و مرگ به سوی ایشان همی رود. پس دانستم که از مرگمان به ما خبر می‌دهند.»

علی اکبر علیه‌السلام گفت: «يَا أَبَتِ، لَا أَرَاكَ لِلَّهِ سَوْءًا، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟» «پدر جان، خدا برایت بد نیاورد، مگر ما برحق نیستیم؟»

امام علیه‌السلام پاسخ داد: «بَلَىٰ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ» «چرا، سوگند به آن که بازگشت بندگان به سوی اوست.»

علی اکبر گفت: «يَا أَبَتِ، إِذَا لَا بُدَّ لِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّينَ» «پدر جان، پس باکی نیست که بمیریم در حالی که بر حقیقیم.» امام علیه‌السلام گفت: «جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جَزَىٰ وَكِدًّا عَنُ وَالِدِهِ» «خدا، نیکوترین پاداشی را که به خاطر پدری به فرزندی داده، به تو بدهد.»

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۸۹

در کربلا

هنگام ورود به کربلا'

قافله امام علیه‌السلام و سپاهیان حرّ به حرکت خود ادامه دادند تا در حدود نینوا به کربلا رسیدند. ناگاه سواری کمان بر دوش از جانب کوفه نمایان شد. هر دو گروه به انتظار او ایستادند. چون نزدیک شد به حرّ و سپاهش سلام کرد و بر امام علیه‌السلام و یارانش سلام نکرد. نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد به حرّ داد که در آن چنین آمده بود: «فَجَعَجِعَ بِالْحُسَيْنِ حِينَ يَبْلُغُكَ كِتَابِي وَ يَقْدُمُ عَلَيْكَ رَسُولِي وَ لَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ حِصْنٍ وَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فَقَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزِمَكَ وَ لَا يُفَارِقَكَ حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَاذِكَ أَمْرِي وَ السَّلَامُ» «اما بعد، چون نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد، بر حسین سخت گیر و او را جز در دشتی بی‌آب و گیاه فرود نیاور. به فرستاده‌ی خود دستور داده‌ام از تو جدا نشود تا خبر انجام فرمانم را بیاورد. والسلام.»

حر چون نامه را خواند، به امام(ع) علیه‌السلام نزدیک شد و گفت: «این نامه‌ای عبیدالله بن زیاد است که فرمانم داده در همین جا که نامه‌اش رسیده بر شما سخت گیرم و به فرستاده‌ی خود دستور داده از من جدا نشود تا فرمانش را اجرا کنم.»

یزید بن مهاجر کندی، که در سپاه امام علیه‌السلام بود، به فرستاده‌ی ابن زیاد نگریست و او را شناخت و گفت: «مادرت به عزایت نشیند، این چه کاری است که برای آن آمده‌ای؟»

گفت: «از امام و پیشوای خود پیروی نمودم و به بیعتم وفا کردم.»

ابن مهاجر پاسخ داد: «بَلْ عَصَيْتَ رَبَّكَ وَ أَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاقِ نَفْسِكَ وَ كَسَبْتَ الْقَارِ وَالنَّارَ وَ بَسَسَ الْإِمَامُ إِمَامَكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يُدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ فَأَمَامُكَ مِنْهُمْ» «بلکه پروردگار خود را نافرمانی کردی و از پیشوایت در هلاکت خود پیروی نمودی و ننگ و آتش به دست آوردی. چه بد پیشوایی است پیشوای

تو. خداوند فرمود، و گرامی است گوینده: و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد [سوره‌ی قصص، ۴۱]. پیشوای تو از ایشان است.»

حرّ کاروان امام علیه‌السلام را در دشتی بی آب و آبادانی فرود آورد. امام علیه‌السلام گفت: «بگذار در آبادی‌های نینوا و غاضریّه یا شفیّه فرود آییم.» حر گفت: «به خدا سوگند نمی‌توانم، این مرد آمده تا مراقب من باشد.»

زهیر بن قین به امام علیه‌السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، به خدا که من آینده را سخت‌تر از حال می‌بینم. هم‌اینک جنگ با اینان آسان‌تر است از جنگ با کسانی که پس از این‌گردد خواهند آمد؛ به جانم سوگند که سپاه‌یانی [بسیار] خواهند آمد که با آنان برابری نتوانیم کرد.» امام علیه‌السلام فرمود: «مَا كُنْتُ لِأَبْدَانِهِمْ بِالْقِتَالِ» «من آغازگر جنگ نخواهم بود.» سپس فرود آمد.

فردای آن روز، در سوم محرم سال ۶۱ هجری، عمر بن سعد بن ابی‌وقاص با چهار هزار سوار از راه رسید و در کربلا اردو زد.

خطبه‌ی امام پس از ورود به کربلا^۱

حسین بن علی علیه‌السلام پس از توفقی کوتاه، در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش این خطبه را ایراد نمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُلبَابَةٌ كَصُلبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسْبُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ إِلَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا، النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعَقْلِ عَلِيِّ السِّتِّهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵

۲ درباره‌ی محل این سخنرانی اختلاف است. در بعضی گزارش‌ها این محل دوحسّم یا عذیب هجانات دانسته شده است، ر.ک. به شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۲

مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»

«اما بعد، برای ما آن پیش آمده که می بینید. همانا دنیا دگرگون شده و زشتی آن آشکار گردیده و نیکی آن پشت کرده و از آن باقی نمانده جز اندکی، همانند اندکی [آب] که ته ظرفی باقی بماند، و زندگی ای پر از خواری در چراگاهی پرسنگلاخ. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل باز داشته نمی شود؟ [در این هنگام] شایسته است که مؤمن به دیدار پروردگار رغبت کند. همانا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستم پیشگان را جز سختی و رنج نمی بینم. مردم بندگان دنیایند، و دین، بازیچه ای بر سر زبان آنهاست؛ تا زمانی که زندگی شان بچرخد، حول دین می گردند، اما چون به بلاها آزموده شوند دینداران اندکند.»

نامه ای به محمد حنفیه^۱

روایت شده که حسین بن علی علیه السلام پس از ورود به کربلا خطاب به محمد حنفیه و افراد بنی هاشم که با امام علیه السلام همسفر نشده بودند، چنین نوشت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَانَ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ. وَالسَّلَامُ.» «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی هاشم که نزد اویند، اما بعد، گویی دنیا هرگز نبوده است و گویی آخرت هرگز زوال نداشته است. والسلام.»

در پاسخ نامه ی ابن زیاد^۲

حرّ با نامه ای ورود حسین علیه السلام به کربلا را به ابن زیاد اطلاع داد و او این نامه را خطاب به امام نوشت: «اما بعد، من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع شدم و امیرمؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت وی گردن نهی. والسلام.»

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۹

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۱

امام علیه‌السلام چون نامه ابن‌زیاد را خواند، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود: «لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ اشْتَرُوا مَرَضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ» «رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به بهای کسب غضب خالق خریدند.»

نامه‌رسان درخواست پاسخ نامه را نمود. امام علیه‌السلام در جواب او فرمود: «مَالَهُ عِنْدِي جَوَابٌ لِأَنَّهُ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ» «برای او در نزد من پاسخی نیست، همانا او مستحق عذاب خداوند گردید.» چون نامه‌رسان نزد ابن‌زیاد برگشت و عکس‌العمل امام را در مورد نامه‌اش به اطلاع وی رسانید، ابن‌زیاد شدیداً خشمناک شد.

گفتار امام در عصر تاسوعا^۱

عصر پنجشنبه نهم محرم لشکر عمرسعد تحرکاتی انجام داد و آماده برای حمله شد. امام علیه‌السلام به برادرش ابوالفضل علیه‌السلام فرمود: «ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ؟ وَمَا بَدَأَ لَكُمْ؟ وَتَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟» «برادرم، جانم به فدایت! سوار شو و با آنان دیدار کن و بپرس که در چه حالتند؟ و چه شده است و برای چه [به حرکت در] آمده‌اند؟» ابوالفضل علیه‌السلام با حدود بیست تن، از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر، به سوی دشمن حرکت نمود و از انگیزه‌ی جنب و جوششان پرسید. لشکریان عمرسعد گفتند: «اینک از سوی امیر حکم تازه‌ای رسیده است که شما باید بیعت کنید وگرنه همین الان وارد جنگ خواهیم گردید.» ابوالفضل علیه‌السلام به سوی امام برگشت و آنچه گفته بودند را به امام رساند.^۲

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۶

۲ گفته شده که در همین فاصله گفتگویی بین باران امام و سپاهیان عمر سعد صورت گرفت. حبیب بن مظاهر به آنان گفت: «بدانید که - به خدا سوگند - ، فردای قیامت و نزد خدا، چه بد مردمی هستند که بر او در می‌آیند، در حالی که فرزندان پیامبرش صلی الله علیه و آله راه و خاندان و اهل بیت او، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را کشته‌اند!»
عزرة بن قیس به او گفت: «تا می‌توانی، خویشتن را پاک بشمار [و از خودت تعریف کن.!]»
زهیر به او گفت: «ای عزرة! خداوند او را پاکیزه نموده و هدایت کرده است. از خدا پروا کن - ای عزرة - که من، خیرخواه تو هستم! تو را به خدا سوگند می‌دهم - ای عزرة - که مبادا در کشتن

امام علیه السلام چنین فرمود: «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَىٰ غُدُوَّةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ إِنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالْإِسْتِغْفَارِ.» «نزد آنان بازگرد و اگر توانستی جنگ را به فردا بيفكن، و آنان را امشب از ما باز دار، که امید است در این شب برای پروردگاران نماز بگزاریم و او را بخوانیم و از وی آموزش بطلبیم، که خدا می‌داند که من به راستی نماز و تلاوت کتاب او و دعا و آموزش خواهی فراوان را دوست دارم.»

ابوالفضل علیه السلام برگشت و تقاضای یک شب مهلت نمود. عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود پس موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح کرد و نظر آنان را جویا شد. یکی از فرماندهان به نام عمرو بن حجاج گفت: «سبحان الله! اگر اینها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی را از تو درخواست می‌کردند شایسته بود که به آنان جواب مثبت می‌دادی، حال آنکه اینها فرزندان پیامبر(ص) هستند.»

قیس بن اشعث یکی دیگر از فرماندهان گفت: «به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد، زیرا این درخواست وی نه برای عقب‌نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر است، بلکه به خدا سوگند فردا اینها پیش از تو جنگ را شروع خواهند نمود.» عمر سعد گفت: «اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم؟»

سرنجام پس از گفتگوی بسیار، عمر سعد به ابوالفضل علیه السلام گفت: «ما امشب را به شما مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید شما را به نزد او می‌بریم، اما

جان‌های پاک، از یاوران گمراهی باشی!»

او گفت: «ای زهیر! تو نزد ما از پیروان این خاندان، به شمار نمی‌رفتی. تو عثمانی بودی!» زهیر گفت: «آیا تو از این جایگاه من، به این راه نمی‌بری که از آنها هستم؟! بدانید که - به خدا سوگند - من هیچ‌گاه نامه‌ای به او ننوشته‌ام و پیکری روانه نساختم‌ام و به او وعده یاری نداده‌ام؛ اما راه، ما را با هم گرد آورد و هنگامی که او را دیدم، به [واسطه‌ی] او، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم و جایگاهش در نزد وی راه و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم. پس اندیشیدم که یاری‌اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبرش را که شما تباہ کرده‌اید، پاس بدارم.» (شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۳۲)

اگر امتناع کردید ما شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود.»

سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا^۱

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب یاران خویش را گرد آورد و با آنان چنین سخن گفت: «أَتَيْتَنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ التَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَأَقْنَدَةً، فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَ إِنِّي لِأَظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ، أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَاذْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» «خداوند را ثنا می گویم به بهترین ثنا، و او را در راحتی و سختی می ستایم. خداوندا! تو را ستایش می کنم بر اینکه ما را به نبوت [محمد(ص)] کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و در دینمان نیک فهمی عطا نمودی و برای ما گوشها و چشمها و دلهایی آفریدی، پس ما را از جملهی شکرگزاران قرار ده. اما بعد، من اصحابی باوفاتر و نیکتر از اصحاب خود و خاندانی نیکوتر و پیوندجوتر از خاندان خود سراغ ندارم. خدا شما را پاداش نیک دهد. بدانید، که گمان دارم که این آخرین روز ما در برابر ایشان خواهد بود. همانا من شما را اذن [رفتن] دادم، پس همگی با آسودگی رهسپار شوید، که از جانب من بیعتی بر شما نیست. این شب است که شما را پوشانده، آن را مرکب خود گیرید [و بروید].» و به روایتی این جملات را نیز اضافه نمود: «ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفْرَجَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي» «هر کدام از شما [یاران]، دست مردی از خاندانم را بگیرد و در دشتها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند گشایشی دهد که این مردم در پی من هستند و اگر به من دست بیابند، در پی دیگران نمی روند.»

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۹۳، شهادت نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۳۸ و ص ۴۴۲

پس از این سخن امام علیه‌السلام، اصحاب به او پاسخ دادند. برادران، پسران و برادرزادگان وی و دو پسر عبدالله بن جعفر گفتند: «چرا چنین کنیم؟ برای اینکه پس از تو بمانیم؟! خدا نکند که هرگز چنین روزی را ببینیم!» عباس بن علی علیه‌السلام، آغازگر این سخن بود و سپس، بقیه‌ی آنها، همین سخن و مانند آن را بر زبان آوردند.

حسین علیه‌السلام فرمود: «ای فرزندان عقیل! کشته شدن مُسلم، برای شما کافی است. بروید که من به شما اجازه دادم.» آنها پاسخ دادند: «سبحان‌الله، مردم چه خواهند گفت؟ می‌گویند که ما بزرگ و سرور خود را و بهترین آموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنان، نه تیری انداختیم، و نه نیزه‌ای پُراندیم و نه شمشیری زدیم، و نمی‌دانیم که چه کردند! به خدا سوگند، چنین نمی‌کنیم؛ بلکه جان و مال و کسان خود را فدای تو می‌کنیم و همراه تو می‌جنگیم تا به سرانجام تو برسیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند!»

سپس، مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و به حسین علیه‌السلام گفت: «آیا ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز از عهده‌ی ادای حق تو در برابر خدا، بر نیامده‌ایم؟! بدان که - به خدا سوگند - با تو هستم تا آنجا که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان بشکنم! تا هر زمان که قبضه شمشیرم را به دست دارم، با آنان می‌جنگم و از تو، جدا نمی‌شوم؛ و اگر دیگر سلاحی نداشته باشم تا با آنان بجنگم، در دفاع از تو، به سوی آنان، سنگ پرتاب می‌کنم تا همراه تو بمیرم.»

سپس سعید بن عبدالله حَنَفی گفت: «به خدا سوگند، تو را تنها نمی‌گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را پاس داشتیم. به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم، آنگاه زنده زنده سوزانده می‌شوم و خاکسترم را بر باد می‌دهند و این کار را هفتاد مرتبه با من می‌کنند، باز هم از تو جدا نمی‌شدم تا کشته شدن پیش روی تو را ببینم! پس اکنون چرا این کار را نکنم که تنها یک بار کشته شدن است و آن هم با کرامتی جاویدان در پی آن؟!»

و زُهَیر بن قَین گفت: «به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس زنده شوم و باز

کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند، اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جان این جوانان خاندانت، دور بدارد!»

سایر یاران حسین علیه السلام نیز سخنانی از همین دست بر زبان آوردند و گفتند: «به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم؛ جان هایمان فدای تو باد! ما از تو با دل و جان و دست و سر محافظت می کنیم و چون کشته شویم به عهد خویش وفا کرده ایم و آنچه وظیفه مان بوده است را انجام داده ایم.»

پس، حسین علیه السلام از خدا پاداش نیک برای ایشان طلب کرد و به خیمه ی خویش بازگشت.

قرائت امام (ع) در شب عاشورا^۱

در شب عاشورا، عده ای از اصحاب امام علیه السلام به عبادت مشغول بودند و عده ای نیز خود را برای نبرد فردا مهیا می کردند. نقل شده است که عده ای از سپاهیان عمر سعد، حین گشت زنی به خیمه های امام علیه السلام نزدیک شدند و یکی از آنها صدای حسین بن علی علیه السلام را شنید که این آیه را تلاوت می نمود: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا فِيثَمَّ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» «و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، مگر آنکه پلید را از پاک جدا کند.» [سوره ی آل عمران، ۱۷۸-۱۷۷]

آن مرد با شنیدن این آیه گفت: «به خدا سوگند، این افراد نیک، ما هستیم که خدا ما را از شما جدا کرده است!»

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۲۳

یکی از یاران امام علیه‌السلام، به نام بُریر بن خضیر پیش آمد و گفت: «ای فاسق! خدا تو را در صف ناپاکان قرار داده است، به سوی ما بازگرد و از این گناه بزرگ خود توبه بکن؛ که به خدا سوگند ما بیم آن افراد پاک.»

آن مرد از روی استهزا گفت: «وَ أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «و من بر این امر از گواهانم.»
آنگاه به سوی اردوگاه لشکر ابن سعد برگشت.

دعای امام در صبح عاشورا^۱

در سحرگاه عاشورا حسین بن علی علیه‌السلام نماز صبح را به جای آورد و آنگاه اصحاب خود را مورد خطاب قرار داد و پس از حمد خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَدْنَىٰ فِي قَتْلِكُمْ وَ قَتْلِي فِي هَذَا الْيَوْمِ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالْقِتَالِ» «همانا خدای تعالی به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داد، پس بر شما باد شکیبایی و نبرد.»

آن حضرت پس از این بیان صفوف لشکر خویش را که بنا به روایت مشهور هفتاد و دو تن بودند منظم نمود. جناح راست سپاه را به زهیر بن قین و جناح چپ را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی علیه‌السلام سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند.

در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش صفوف لشکر خویش مشغول بود. امام علیه‌السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ. كَمْ مِنْهُمْ يَضْعُفُ فِيهِ الْفُسَّادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَسْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَ شَكَّوْهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَكَشَفْتَهُ وَفَرَجْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ مُنْتَهَىٰ كُلِّ رَغْبَةٍ» «خداوند! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی، و در هر سختی امید منی، در هر حادثه‌ی ناگواری که بر من آید پشت و پناه و ذخیره‌ی منی. چه بسا غمی که در آن دل ناتوان و چاره نیاب می‌شد، و دوست

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۲۸ و ۲۳۱

وامی گذاشت و دشمن زبان به شماتت می‌گشود، و من آن را نزد تو آوردم و شکوه به درگاه تو کردم، تا از جز تو گسسته و تنها به تو روی آورده باشم، و تو آن را رفع کردی و [در کارم] گشایش دادی. پس تو ولی هر نعمت و منتهای هر خواسته‌ای.»

اولین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا^۱

امام علیه‌السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش سوار بر اسب گردید و از خیمه‌ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به لشکر افراد عمر سعد چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّىٰ أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَلْبِي عَذْرِي وَصَدَقْتُمْ قَوْلِي وَأَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ وَإِنْ لَمْ تُقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرُ وَلَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ، إِنَّ وِلْيَیَّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.» «هان ای مردم! به سخنم گوش فرا دهید و در پیکارم شتاب نکنید تا حق اندرز شما را که بر من است ادا کنم و عذر آمدن خود را بیان کنم. اگر عذر من را پذیرفتید و گفتارم را تصدیق کردید و با من از راه انصاف در آمدید، برای شما نیکوتر است و شما را بر من راهی نیست. و اگر عذر من را نپذیرفتید و با من از در انصاف در نیامدید، پس [در] کارتان با شریکان خود همدارستان شوید، سپس در کارتان پرده‌پوشی نکنید، آنگاه کار مرا یکسره کنید و مهلتم ندهید [سوره‌ی یونس، ۷۱]، بی‌تردید سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو شایستگان را سرپرستی می‌کند [سوره‌ی اعراف، ۱۹۶].»

چون سخن امام علیه‌السلام بدینجا رسید، صدای گریه‌ی بعضی از زنان و دختران که سخنان آن حضرت را می‌شنیدند بلند شد. امام علیه‌السلام سخن خویش را قطع کرد و به عباس علیه‌السلام گفت که آنها را به سکوت و آرامش دعوت کند.

آنگاه بنا به روایتی، امام از نو شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه‌ی

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۳۳

و روی کریمش را از شما گردانده است و غضبش را بر شما فرستاده. چه نیکو پروردگاری است پروردگار ما، و چه بد بندهایی هستیید شما! به طاعت خدا گردن نهادید و به رسول [او]، محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و سپس برای کشتن فرزندان و اهل بیتش هجوم کردید! شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای عظیم را از یادتان برده، پس هلاکت [و نیستی] باد بر شما و بر آنچه می‌خواهید! ما از خداییم و به سوی او بازگردنده‌ایم. [خداوندان!] اینان قومی‌اند که بعد از ایمانشان کافر شدند [سوره‌ی آل عمران، ۸۶]، پس دور باد [رحمت خدا از] گروه ستمگران [سوره‌ی هود، ۴۴].»

امام علیه‌السلام آنگاه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اُنْسِبُونِي مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ اُنْفِسِكُمْ وَعَاتِبُوهَا وَاَنْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَاَنْتِهَاكُم حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَاِبْنَ وَصِيِّهِ وَاِبْنَ عَمِّهِ وَ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرِسُولِهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوْلَيْسَ حَمَزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي؟ أَوْلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي؟ أَوْلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَاَلَاخِي هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ فَإِنَّ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعَمَّدَتْ الْكُذْبَ مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقْتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَيَضْرِبُهُ مِنْ اِخْتَلَفَهُ وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَأَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ وَسَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَاَلَاخِي أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي»

«مردم! نسب مرا بگوئید و بگوئید من چه کسم؟ سپس به [وجدان] خویش رجوع نمایید و خود را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و درهم شکستن حرمت من بر شما جایز است؟ آیا من فرزند دخت پیامبر شما نیستم؟ و پسر وصی و پسرعموی او و اولین مؤمنان به خدا و تصدیق‌کننده‌ی رسول در آنچه از جانب پروردگاش آورده بود؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: این دو، سرور جوانان بهشت هستند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق بکنید، گفتاری که قطعاً حق است و کوچک‌ترین خلافتی در آن نیست، سوگند به خدا که

دروغی از روی عمد نگفته‌ام از آن روز که پی برده‌ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به گوینده‌ی آن برمی‌گرداند. و اگر مرا تکذیب می‌کنید، اینک در میان شما کسانی هستند که از آنها پرسید، از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید تا شما را مطلع کنند، که همانا این سخنان را دربار‌ی من و برادرم از رسول خدا شنیده‌اند. آیا این شما را از ریختن خون من باز نمی‌دارد؟»

در اینجا شمر بن ذی الجوشن که یکی از فرماندهان و سران لشکر کوفه بود، سخن امام را قطع نمود و فریاد کرد که: «او خدا را بر حالی [و بی‌باور] می‌پرستد، اگر بدانند که چه می‌گوید.» حبیب بن مظاهر هم از سوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد: «به خدا سوگند تو را می‌بینم که خدا را به هفتاد حال [ظاهری و بی‌باور] می‌پرستی و گواهی می‌دهم که راست می‌گویی که نمی‌فهمی حسین چه می‌گوید، که خدا بر قلب تو مهر زده است.»

آنگاه امام سخن خود را بدین گونه ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ فَاتَّشْكُوا نَأْيَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ وَيَحْكُمُ أَنْطَلُوبُنِي بِقَتِيلِ قَتَلْتَهُ أَوْ مَالٍ اسْتَهْلَكْتَهُ أَوْ يَقِصَاصِ جَرَا حَةٍ» «اگر در آنچه گفتم شک دارید آیا در اینکه من فرزند دختر نبی شما هستم نیز شک دارید؟ به خدا سوگند میان شرق و غرب عالم فرزند دختر پیامبری جز من، نه در شما و نه در غیر شما، نیست. تنها منم که فرزند دختر پیامبر شمایم. آیا من کسی از شما را کشته‌ام که [تقاص] خونش را می‌خواهید؟ آیا مالی از شما را تباہ کرده‌ام؟ آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جویید؟»

آنگاه امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده بودند و در میان لشکر این سعد حضور داشتند خطاب کرد و چنین فرمود: «ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید: میوه‌ها رسیده و باغ‌ها سرسبز گردیده و چاه‌ها پرآب است و تو بر سپاهی آراسته در آی و به ما روی

آر؟» آنان گفتند: «ما چنین نامه‌ای به تو ننوشته‌ایم!» امام علیه‌السلام فرمود: «سبحان الله، چرا، به خدا سوگند شما نوشتید.» سپس فرمود: «ای مردم، اینک که [آمدنم را] نمی‌خواهید، بگذارید به جای دیگر بروم.» قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: «حسین! چرا با پسرعمویت بیعت نمی‌کنی؟ در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد شد.»

امام در پاسخ وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ أَعْطَيْهِمْ بِيَدِي أَعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفْرُ مِنْهُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ. يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِنِّي عُدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» «به خدا سوگند، نه دست ذلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان از آنان می‌گریزم، ای بندگان خدا، من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگباران کنید» [سوره‌ی دخان، ۲۰]. از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام [سوره‌ی غافر، ۲۷].»

دومین سخنرانی امام (ع) در روز عاشورا^۲

پس از آن هر دو سپاه آماده گردیدند. پرچم‌های سپاه عمرسعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و از دور خیمه‌های حسین بن علی علیه‌السلام را فراگرفتند. حسین بن علی علیه‌السلام از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند ولی آنها سر و صدا و همهمه می‌نمودند. پس حسین علیه‌السلام فرمود: «وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَتَّصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي قَدْ أَنْخَزْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمَلَيْتُمْ بِطُؤْنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيْلَكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ أَلَا تَسْمَعُونَ؟» «وای بر

۱ این آیه بیانگر سخن موسی علیه‌السلام در مقابل فرعون و یارانش است.

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵، تحف العقول، باب سخنان امام حسین (ع)، مشیرالاحزان، ص ۵۴

شما! چرا خاموش نمی‌شوید تا گفتارم را بشنوید؟ که همانا من شما را به راه رشد و راستی فرا می‌خوانم، هر که پیرویم کند از ره یافتگان است و هر که سرپیچیم کند از هلاک‌شوندگان. و شما همه از من سرپیچی می‌کنید و سخن مرا نمی‌شنوید، چرا که هدایا و پاداش‌هایی به حرام گرفته‌اید و شکم‌هایتان از حرام پر شده و خدا بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرا نمی‌دهید؟»

بعضی از لشکریان عمر سعد یکدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی‌کنند و همه‌ی سپاه اندک اندک فرو نشست. پس امام علیه‌السلام چنین فرمود: «تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ أَفْحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهِنَّ مُتَحَيِّرِينَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ سَأَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَّاها عَدُوُّكُمْ وَ عَدُونَا فَاصْبَحْتُمْ أَلْبَا عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ وَ يَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَ لَا أَمَلَ أَصْحَابُكُمْ فِيهِمْ إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ وَ خَسِيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ مِنْ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا وَ لَا رَأَى تَقِيلَ لَنَا مَهْلًا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكْتُمُونَا فَتَجَهَّرْتُمْ وَ السَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ وَ الْجَأشُ طَامِنٌ وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسْتَصْحَفْ وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدَّبَاءِ وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْنَا كَتَدَاعِي الْفَرَّاشِ فَقَبِحًا لَكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاعِيتِ الْأُمَّةِ وَ سَبَدَاذِ الْأَحْزَابِ وَ بَيْدَةِ الْكِتَابِ وَ نَفْتَةِ الشَّيْطَانِ وَ عَصَبَةِ الْإِثَامِ وَ مُحَرَفِي الْكِتَابِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ وَ قَتَلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُبِيرِي عَتْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ مُلْحَقِي الْعَهَارِ بِالنَّسَبِ وَ مُؤَدِّي الْمُؤْمِنِينَ وَ صُرَاخِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.» «هلاکت و اندوه باد بر شما ای جماعت! آیا در حالی که سرگشته و حیران ما را به فریادخواهی خواندید و ما شتابان و آماده به فریاد شما رسیدیم، بر ما شمشیر می‌کشید و سرهای ما را نشانه گرفته‌اید؟ و آتش فتنه‌ها را - که دشمن شما و ما فراهم آورده - بر [علیه] ما برافروخته‌اید؟ و همه با هم دشمنِ دوستان خود و یکدست بر علیه آنان شدید تا دشمنان خود را خرسند کنید؟ بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کرده یا آرزویی از شما برآورده باشند، به جز [مال] حرام دنیا و زندگی بی‌مقداری که در دنیا خواهانش هستید، و بدون اینکه از ما گناهی سر زده یا اندیشه‌ی

۱ در *تحف العقول* این بخش از سخنان امام(ع) با تغییراتی به عنوان نامه‌ای به مردم کوفه ذکر شده است.

وای بر شما! اگر ما را ناخوش می‌داشتید و تنها می‌گذاردید پس چرا در حالی که شمشیرها در نیام و سینه‌ها آرام بود و اندیشه‌ها پا نگرفته بود فتنه‌ها فراهم کردید؟ آری، شما همچون ملخ‌ها شتابان به سوی ما شتافته‌اید و یکدیگر را همچون انبوه پشگان فراخواندید، پس زشت بادید، که شما بید سرکشان امت و دسته‌های جدا شده از آن و دورافکنان قرآن و بارورشدگان شیطان و هواداران گناه! و [شما بید] تحریف‌کنندگان قرآن و خاموش‌گران سنت‌ها و کشندگان اولاد انبیا و نابودکنندگان خاندان اوصیا! و سازندگان نَسب برای زنازادگان و آزاردهندگان مؤمنان و صدای سران استهزاگر؛ آنان که قرآن را جزء جزء کردند!

«وَأَنْتُمْ إِبْنُ حَرْبٍ وَأَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ وَإِنَّا تَخَذُلُونَ أَجَلَ وَاللَّهِ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ وَشَجَّتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ وَتَوَارَتْهُ أَوْالُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ وَنَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَغَشِيَتْ بِهِ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ أَحْبَبْتُ شَجْرَةَ شَجَىٰ لِلنَّاطِرِ وَ أَكَلَةُ لِلْغَاصِبِ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوَكُّدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَانْتُمْ وَاللَّهِ هُمْ . أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةُ يَا بِي اللَّهُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَ نَفُوسٌ آيِيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلٰى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلٰى قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَخِذْلَانِ النَّاصِرِ.» «شما بر پسر حرب (یزید) و پیروانش تکیه می‌کنید و ما را وامی‌نهدید. آری، به خدا سوگند وانهادن شما از دیرباز شناخته شده است و ریشه‌های شما به آن آمیخته و شاخ و برگ شما از آن ارث برده و دل‌های شما بر آن روییده و سینه‌های شما با آن پوشیده است. پس شما ناپاک‌ترین درختید، که [میوه‌ی آن] برای باغبانش لقمه‌ای گلوگیر و برای غاصب آن شیرین و گواراست. لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی که پیمان‌ها را پس از استوار داشتن آن می‌شکنند، و شما خدا را بر پیمان خود ضامن گرفتید، و به خدا سوگند که شما از آن پیمان‌شکنانید.

آگاه باشید بی‌نَسب فرزند بی‌نَسب^۱، میان دو چیز پای فشرده است: شمشیر یا ذلت. هیهات

۱ «دعی»، به معنی کسی است که در نَسب مشکوک باشد، یا کسی که غیر از پدر یا قوم خود را در

که ما ذلت را بپذیریم! خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند. آگاه باشید که من حجت را تمام کردم و شما را انذار دادم! بدانید که من با این یاران^۱، و با وجود کمی نفرات و نبودِ یاور، به سوی نبرد می‌شتابم.»

آنگاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند:

فَأَنْ نَهْرِمَ فَهَرَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نَهْرِمَ فَغَيْرُ مَهْرَمِينَا
 وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَنَائِنَا وَدَوْلَةَ آخِرِينَا
 فَقُلْ لِلشَّا مَتِينَ بِنَا أَفِيقُوا سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا
 إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنَاسٍ بِكُلِّكَلِهٍ أَنَاخَ بِآخِرِينَا

«اگر دشمن را بشکنیم [و بر او پیروز شویم] از دیرباز شکست‌دهنده بوده‌ایم، و اگر [هم به ظاهر] مغلوب شویم هرگز شکست‌خورده نیستیم، که در خوی ما ترس نیست [که ما را بشکنند] بلکه این اجل و نوبت و دولت و افسوس ماست [که چنین در رسیده است]. شماتت‌کنندگان ما را بگو بیدار باشید که آنان نیز مثل ما با شماتت‌کنندگان مواجه خواهند گردید، که مرگ هر وقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد در کنار در دیگری خواهد خواباند.»

سپس فرمود: «أَمَا وَاللَّهِ لَا تَلْبِثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْشَمَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلُقَ بِكُمْ فَلَقَ الْمَحْوَرَّ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَن جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ. فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا

نسب خود ادعا کند. در اینجا مقصود، عبیدالله بن زیاد است. زیاد، پدر مشخصی نداشت و معاویه، بر خلاف شریعت اسلام، او را برادر خود و فرزند ابوسفیان اعلام کرد (ر.ک. پاورقی صفحه‌ی ۳). در نسب خود عبیدالله نیز تردید بوده، و به همین علت در همان زمان هم بعضی او را به مادرش منتسب می‌کردند و «ابن مرجانه» می‌خواندند.

۱ «اسرة» که در اینجا «یاران» ترجمه شده است، به معنی خانواده و عشیره فرد است، و نیز جماعتی که امری مشترک آن‌ها را گرد آورده باشد.

مِنْ دَابَّةِ الْإِلَهِ هُوَ أَخَذُ بِنَاصِيئِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» «آگاه باشید! به خدا سوگند پس از این [جنگ] جز به اندازه‌ای که پیاده سوار اسب شود درنگ نخواهید کرد تا چرخش آسیاب بر سر شما باز آید و گردش محور [آسیاب] آرامش را از شما بستاند. این آگاهی و عهده‌ی است که پدرم از جدم رسول خدا به من سپرده است. پس [در] کارتان با شریکان خود همدستان شوید، سپس در کارتان پرده‌پوشی نکنید، آنگاه کار مرا یکسره کنید و مهلتم ندهید [سوره‌ی یونس، ۷۱]، در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست دارد به راستی پروردگار من بر راه راست است [سوره‌ی هود، ۵۶].»

در پاسخ عمرو بن حجاج^۱

یکی از فرماندهان لشکر کوفه به نام عمرو بن حجاج^۲ افراد تحت فرماندهی خود را به جنگ با امام تشویق و ترغیب می‌نمود و چنین می‌گفت: «قاتلوا من مرق عن الدین و فارق الجماعة» «بجنگید، بجنگید با کسی که از دین برگشته و از جماعت [مسلمانان] بیرون رفته است.»

امام علیه‌السلام چون گفتار عمرو بن حجاج را شنید فرمود: «وَيَحْكُ يَا عَمْرُو أَعْلَى تُحْرَضُ النَّاسُ؟ أَنْحُنْ مَرَقْنَا مِنَ الدِّينِ وَأَنْتَ تُقِيمُ عَلَيْهِ؟ سَتَعْلَمُونَ إِذَا فَارَقْتَ أَرْوَاحُنَا أَجْسَادَنَا مِنْ أَوْلَى بَصَلَى النَّارِ.» «وای بر تو ای عمرو! آیا مردم را بر علیه من تحریض می‌کنی؟ آیا ما از دین بیرون شده‌ایم و تو بر آن مانده‌ای؟ پس به زودی، آنگاه که روحمان از بدن جدا شد، خواهید دانست که چه کسی به آتش سزاوارتر است.»

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۶۸

۲ عمرو بن حجاج سرکرده‌ی گروهی بود که بعد از دستگیری هانی بن عروه به مخالفت با ابن‌زیاد برخاستند، ر.ک. به ص ۸۷.

خطاب به یاران هنگام شروع جنگ^۱

چون عمر سعد تصمیم به شروع نبرد گرفت، از میان صفوف لشکریانش بیرون آمد و تیری به سوی خیمه‌های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیانش چنین گفت: «در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که تیر انداختم.»

به دنبال او، سپاهیان تیرها را به سوی خیمه‌ها رها کردند.

در این هنگام که تیرهای دشمن همچون قطرات باران به خیمه‌ها سرازیر بود، امام علیه‌السلام به یاران خویش فرمود: «قُومُوا أَيُّهَا الْكِرَامُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ يَعْبُرُ بِهِ هَؤُلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَبِهِ هَؤُلَاءِ إِلَى نِيرَانِهِمْ» «برخیزید ای بزرگ‌منشان به سوی مرگی که از آن چاره نیست، که همانا این تیرها فرستادگان این مردم به سوی شمایند. به خدا سوگند که بین شما [دو گروه] و بهشت و آتش فاصله‌ای جز مرگ نیست که شما را به بهشتتان و آنان را به دوزخشان می‌رساند.»

به این ترتیب جنگ آغاز شد. یاران حسین بن علی علیه‌السلام یک یک به میدان می‌رفتند و مبارز می‌طلبیدند و پس از نبردی جانانه به شهادت می‌رسیدند. گفته شده است که در نبرد تن به تن پیروزی با یاران امام علیه‌السلام بود، زیرا که قوتشان بیشتر بود و دست از جان شسته بودند. از این رو، یکی از فرماندهان عمر بن سعد به او پیشنهاد داد که دیگر نبرد تن به تن نکنند. این چنین شد که وقتی فردی از یاران امام علیه‌السلام به میدان می‌آمد، او را تیرباران و سنگ‌باران می‌کردند و گروهی از افراد به او حمله می‌نمودند.

از امام سجاد علیه‌السلام مطلبی بدین مضمون نقل شده است: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی علیه‌السلام سخت شد، بعضی از یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام علیه‌السلام در اثر شدت جنگ و با مشاهده بدن‌های قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن نوبت شهادتشان رنگشان متغیر شده

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۰ و ۲۲۸، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص

و لرزه بر اندامشان افتاده است. ولی خود حسین بن علی علیه السلام و بعضی از یاران دیگر با نزدیک شدن به شهادت رنگ رخسارشان شاداب تر می شود و آرامش و سکون بیشتری در رفتار آنان نمایان می گردد. آنان با دیدن این وضع گفتند: «انظروا لا یبالی بالموت» «بنگرید! باکی از مرگ ندارند!» آن حضرت چون این جمله را شنید، یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد: «صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تُعْبَرُ بِكُمْ عَنِ الْيُوسُ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعَمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يُنْتَقَلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ إِلَّا غَدَانِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يُنْتَقَلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ» «صبر و شکیبایی، ای بزرگ زادگان! همانا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و رنج به بهشت پهناور و نعمتهای جاودان آن می رساند. کدام یک از شماست که دوست نداشته باشد از زندانی به قصری منتقل شود؟ و آن [=مرگ] برای دشمنان شما همانند [وضع] کسی است که از قصری به زندان و [محل] عذاب شکنجه برده شود. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من نقل نمود که: همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که این گروه را به بهشتشان و آن گروه را به دوزخشان در می آورد. آری، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم.»

سخن امام (ع) هنگام شهادت یارانش^۱

حسین بن علی علیه السلام پیش از شهادت بعضی یارانش بر بالین آنان حاضر می شد و با ایشان سخن می گفت.

همچنین، بنا به نقل بعضی مورخین، هر گاه یکی از صحابه و یاران به سوی میدان حرکت می کرد با این جمله از آن حضرت خداحافظی می نمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ» امام در پاسخ وی نخست می فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَنَحْنُ خَلْفُكَ» «و درود بر تو، و ما نیز از بی تو روانیم» و سپس این آیه را می خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۴

تَبْدِيلاً» «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.»^۱ [سوره‌ی احزاب، ۲۳]

گفتاری با مسلم بن عوسجه^۲

یکی از افرادی که امام علیه‌السلام به هنگام شهادت نزد او حاضر شد مسلم بن عوسجه بود. حسین بن علی علیه‌السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد، در کنارش نشست و چنین گفت: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ» «خدا تو را رحمت کند ای مسلم.» سپس این آیه را خواند: «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند» [سوره‌ی احزاب، ۲۳] حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم گفت: «مسلم، کشته شدن تو بر من دشوار است، اما مژده باد تو را که به زودی به بهشت وارد شوی.» مسلم در پاسخ گفت: «خدا تو را جزای خیر دهد.» حبیب گفت: «اگر چنین نبود که پس از تو بلافاصله به میدان خواهم رفت، دوست داشتم که اگر وصیتی داری به انجامش رسانم.»

مسلم با صدایی ضعیف در حالی که به حسین بن علی علیه‌السلام اشاره می‌نمود به حبیب گفت: «اَوْصِيكَ بِهَذَا اَنْ تَمُوتَ دُونَهُ» «تو را به او سفارش می‌کنم، که پیش روی او بمیری!» حبیب گفت: «به خدا سوگند که بدین وصیت تو عمل خواهم کرد.» در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

خطاب به ابوئمامه صائدی^۳

عمرو بن کعب معروف به ابوئمامه صائدی چون متوجه شد که هنگام ظهر است، به آن

۱ سوره‌ی احزاب، ۲۳: از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.

۲ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۴

۳ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۸۱، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۹۴

حضرت گفت: «ای ابا عبدالله! جانم به فدایت! می بینم که اینان، به تو نزدیک شده‌اند. نه، به خدا سوگند، کشته نمی شوی تا من، به خواست خدا، پیش از تو کشته شوم! دوست دارم که پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده، بخوانم.»

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ. نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا» «از نماز یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران ذکرگو قرار دهد. آری، این اول وقت آن است.» سپس گفت: «سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُؤُوا عَلَيْنَا حَتَّى نَصَلِّيَ» «از آنان بخواهید دست از جنگ بدارند تا نماز بگزاریم.»

چون به لشکر کوفه پیشنهاد توقف جنگ برای خواندن نماز داده شد، حُصَيْن بن تَمِيم، یکی از سران آنان، گفت: «آن [نماز] پذیرفته نیست» و بدین ترتیب جنگ ادامه یافت. ابو ثمامه به جنگ ادامه داد، و سپس برای نماز بازگشت. امام علیه السلام با او و عده‌ای دیگر نماز را به صورت نماز خوف^۱ خواند.

ابو ثمامه پس از ادای فریضه‌ی ظهر نزد امام علیه السلام آمد و گفت: «ابا عبدالله، جانم به فدایت، عزم دارم که به یاران [شهید] تو بپیوندم و خوش ندارم که باقی بمانم و تو را در میان خانواده‌ات تنها ببینم که کشته می شوی.» امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «تَقَدَّمَ فَاِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ» «قدم پیش بگذار، که ما نیز به زودی به تو خواهیم پیوست.» پس ابو ثمامه به سوی سپاه دشمن حرکت کرد و جنگید تا به دست پسرعمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نایل گردید.

ابو ثمامه از شجاعان عرب و از افراد سرشناس شیعه و از اصحاب و یاران امیرمؤمنان

۱ در بیشتر نقل‌ها آمده که امام علیه السلام نماز ظهر عاشورا را با جماعت و به شکل نماز خوف خوانده‌اند. نماز خوف، مانند نماز مسافر شکسته است. بنا به مشهور، در صورتی که نماز به جماعت برگزار شود، عده‌ای از مجاهدان رکعت اول را با امام می خوانند، و امام پس از اتمام این رکعت صبر می کند تا این گروه رکعت دوم را به سرعت و فرادا بخوانند و جای خود را با گروه دیگری عوض کنند. گروه دوم رکعت اول خود را با رکعت دوم امام به جا می آورند. (شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۹۶)

علیه‌السلام بوده و در همه‌ی جنگها آن حضرت را همراهی کرده است. او پس از شهادت آن بزرگوار نیز جزو صحابه و یاران امام مجتبی علیه‌السلام بود و پس از انتقال آن حضرت به مدینه، در کوفه ماندگار گردید. ابو‌ثمامه از افرادی بود که پس از مرگ معاویه به حسین بن علی علیه‌السلام نامه نوشت و از وی دعوت نمود که به عراق و به سوی کوفه حرکت نماید. مسلم بن عقیل پس از ورود به کوفه مسئولیت جمع‌آوری اموال و اجناس از شیعیان و خرید سلاح را بر عهده‌ی ابو‌ثمامه گذاشت. پس از شهادت مسلم بن عقیل، ابو‌ثمامه متواری و مخفی شد و تلاش فراوان ابن‌زیاد در پیدا کردن وی به جایی نرسید تا اینکه به همراه نافع بن هلال برای یاری رساندن به حسین بن علی علیه‌السلام حرکت نمود و بدو ملحق شد.

خطاب به سعید بن عبدالله حنّفی^۱

سعید بن عبدالله حنّفی از جمله کسانی بود که از نمازگزاران در مقابل حملات دشمن دفاع می‌کرد. بعد از نماز ظهر، جنگ بالا گرفت و سپاهیان دشمن به حسین علیه‌السلام نزدیک شدند. سعید در این موقعیت از امام علیه‌السلام دفاع می‌کرد و خود را سپر تیرهایی می‌نمود که به جانب امام می‌آمد. او آن قدر در برابر تیرهایی که از چپ و راست می‌آمدند ایستاد تا از پای درآمد.

گفته شده که چون سعید بن عبدالله به زمین افتاد، این‌گونه دعا نمود: «اللَّهُمَّ لَا يُعْجِزُكَ شَيْءٌ تُرِيدُهُ، فَأَبْلِغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُصْرَتِي وَدَفَعِي عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهُ فِي دَارِ الْخُلُودِ» «خدایا! چیزی تو را از آنچه بخواهی باز نمی‌دارد. پس یاری و دفاع مرا از حسین علیه‌السلام، به محمد صلی الله علیه و آله برسان و همراه شدن با او در سرای جاودان را روزی من بگردان.»

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۵۳۲

در پاسخ فرمود: «آئی لم اغر اخاک وما اضللتہ ولكن ھداه اللہ واضلک» «من برادر تو را فریب ندادم و گمراه نکردم، بلکه خدا او را هدایت کرد و تو را بیراه گذارد.» علی بن قرظہ گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم!» و به آن حضرت حمله نمود. نافع بن ہلال سر راہ او قرار گرفت و نیزہای بہ او زد و او بہ زمین افتاد. دوستان علی بن قرظہ او را نجات دادند و بہ سوی لشکر کوفہ بازگرداندند و معالجه‌اش نمودند.

بہ هنگام شہادت حبیب بن مَظاہر^۱

همچنان کہ پیشتر گفته شد، آنگاہ کہ امام علیہ السلام برای ادای نماز ظہر درخواست توقف جنگ را نمود، حُصَین بن تمیم با فریاد گفت: «این نماز پذیرفته نیست!» حبیب بن مظاہر بہ حصین پاسخ داد: «زَعَمْتُ أَنَّهُ لَا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ؟» «گمان می‌کنی نماز خاندان پیامبر پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است، ای حمار؟!» حصین با شنیدن این جملہ بہ حبیب حمله نمود و یاران وی نیز بہ یاریش آمدند و چند تن ہم بہ یاری حبیب شتافتند. حبیب با اینکہ سالخورده بود بہ خوبی جنگید و تعدادی از دشمن را بہ ہلاکت رسانید تا آنکہ از پا درآمد و دشمن سر از تنش جدا نمود.

امام در کنار پیکر بی‌سر او فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحَمَاةَ أَصْحَابِي» «[وجود و جان] خود و یاران حمایتگرم را برای رضای خدا می‌دہم و بہ او تقدیم می‌کنم.»

با حرّ بن یزید ریاحی^۲

درست پیش از شروع جنگ، حرّ بن یزید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «ای عمر، آیا تو با این مرد وارد جنگ می‌شوی؟» عمر گفت: «آری، بہ خدا سوگند؛ جنگی کہ سادہ‌ترین حادثہ آن افتادن سرها و قطع شدن دست‌ها باشد.» حرّ گفت: «آیا شما بہ آنچه حسین پیشنہاد کرد راضی نبودید؟» عمر پاسخ داد: «اگر کار بہ دست من بود می‌پذیرفتم، ولی امیر

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینہ تا کربلا، ص ۲۹۰

۲ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲، شہادت‌نامہ‌ی امام حسین(ع)، ص ۵۱۹

تو [عبیدالله] نپذیرفت.»

پس حر کمی از لشکر فاصله گرفت، و مردی از قبیله‌ی او به نام قُرّة بن قیس نیز همراهش بود. حر به قره گفت: «ای قره، آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟» قره گفت: «نه.» حر گفت: «نمی‌خواهی آبش دهی؟»

از قره نقل شده است که: «به خدا من گمان کردم می‌خواهد از جنگ کناره بگیرد و خوش ندارد که من او را در آن حال ببینم. به او گفتم: اسبم را آب نداده‌ام و اکنون می‌روم تا آبش دهم. پس از آنجایی که بودم دور شدم. و به خدا اگر بدانچه می‌خواست انجام دهد مرا نیز آگاه کرده بود، من نیز با او به نزد حسین می‌رفتم.»

حرّ اندک اندک از سپاه فاصله می‌گرفت و به اصحاب حسین علیه‌السلام نزدیک می‌شد. یکی از سپاهیان عمر سعد، به نام مهاجر بن اوس او را خطاب قرار داد و گفت: «ای پسر یزید! می‌خواهی چه کنی؟ آیا می‌خواهی حمله کنی؟» حر پاسخی نداد، و لرزه اندامش را گرفته بود.

مهاجر گفت: «کار تو مشکوک است! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می‌بینم، ندیده بودم. اگر از من می‌پرسیدند که شجاع‌ترین مرد کوفه کیست، از تو نمی‌گذشتم. پس این چیست که از تو می‌بینم؟!»

حرّ پاسخ داد: «همانا که من، به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم و - به خدا سوگند - ، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی‌گزینم، حتی اگر تکه تکه یا سوزانده شوم.» پس اسب خود را به تاخت درآورد و به سوی حسین علیه‌السلام شتافت.

چون حرّ نزد حسین علیه‌السلام رسید، گفت: «جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا! من، همان کسی هستم که تو را از برگشتن، باز داشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تو را مجبور به فرود آمدن در این جا کردم. گمان نمی‌کردم که این گروه، پیشنهاد تو را نپذیرند و کار تو را به این جا برسانند.» به خدا سوگند، اگر گمان می‌کردم که کار تو را به

۱ بنا به یک روایت، حر چنین سخنانی را نیز در اینجا می‌گوید: «به خود می‌گفتم: چه اشکالی دارد

اینجا می‌کشانند، آنچه با تو کردم را انجام نمی‌دادم. و اکنون، از آنچه کرده‌ام، به سوی خدای تعالی توبه می‌برم، آیا برای من توبه‌ای [را ممکن] می‌بینی؟» حسین علیه‌السلام پاسخ داد:

«نعم، یتوب الله علیک فانزل» «آری. خداوند، توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی.»

حر گفت: «سواره باشم، برایت سودمندترم تا اینکه پیاده باشم. ساعتی برای تو با ایشان سواره می‌جنگم، پایان کارم [خواهی نخواهی] به فرود آمدن خواهد انجامید.» حسین علیه‌السلام گفت: «فاصنع یرحمک الله ما بدا لک» «خدا رحمت کند، هر چه به نظرت می‌رسد، همان گونه عمل کن.»

پس حر آمد و روبروی سپاهیان عمر سعد ایستاد و آغاز به سخن کرد: «ای مردم کوفه! مادران به عزایتان بنشینند و گریان شود! آیا این بنده‌ی صالح را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید؟ ادعای جان دادن در راهش را نمودید و سپس بر او تاخته‌اید تا او را بکشید؟ او را باز داشته‌اید و اختیار را از کفش رُبوده و از همه سو محاصره‌اش کرده‌اید و از روی آوردن به این همه سرزمین‌های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده‌اش، باز داشته‌اید؟ اینک، اسیر دست شماس و اختیارِ سود و زیبایی برای خود ندارد. او و خانواده و یارانش را از آب جاری فرات، محروم نموده‌اید؛ آبی که یهود و مسیحی و مجوس، از آن می‌نوشتند، و خوک و سگ صحرا در آن می‌غلتند، آن‌گاه، ایشان از تشنگی، در حال جان سپردن هستند. چه بد رعایت محمد را درباره‌ی فرزندانِش کردید! خداوند، در روز تشنگی بزرگ (قیامت) سیرایتان نکند!»

پیادگان لشکر، به او حمله بُردند و به او تیراندازی کردند. حر بازگشت و پیش روی امام علیه‌السلام، آماده‌ی نبرد، ایستاد.^۱

که در برخی امور، از آنان، اطاعت کنیم تا آنان، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند؟ آنها نیز این پیشنهادهای حسین را می‌پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می‌یابد].» (شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۵۲۱)

۱ در کتاب‌های تاریخی، جز حر بن یزید از افراد دیگری هم به عنوان کسانی که در روز عاشورا به امام علیه‌السلام پیوستند یاد شده است، مثلاً سعد بن حارث و ابوالحوتوف برادر وی، که گفته شده است که پیشتر بر عقیده‌ی خوارج بودند.

حرّ بن یزید، از نخستین کسانی بود که به مبارزه شتافت، و پس از نبرد سخت، به زمین افتاد. او را در حالی که هنوز رمقی در تن داشت از صحنه نبرد بیرون آوردند.

حسین بن علی علیه السلام، بر بالین او حاضر شد و در حالی که غبار از چهره اش می زدود، گفت: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَحُرٌّ فِي الْآخِرَةِ» «تو حرّ [= آزاده] هستی، همانگونه که مادرت تو را چنین نام نهاد؛ در دنیا آزاده‌ای و در آخرت آزاده.»^۱

خطاب به زُهیر بن قین^۲

روز عاشورا زهیر بن قین بعد از خطبه‌ی حسین بن علی علیه السلام، خطاب به سپاهیان عمر سعد چنین گفت: «ای مردم کوفه، شما را از عذاب الهی بیم می‌دهم. بر مسلمان واجب است که خیرخواه برادر مسلمانش باشد. ما تا این هنگام که جنگی بین ما در گرفته است، برادریم، دارای یک آیین و مذهبیم و شما سزاوار نصیحت هستید. با وقوع جنگ، پیوند ما گسسته خواهد شد و دو اُمّت جداگانه خواهیم بود. اینک پروردگار متعال ما و شما را به وسیله فرزندان پیامبرش محمد می‌آزماید، تا ببیند با آنها چگونه رفتار می‌کنیم و ما شما را به یاری آنها و رها کردن عبیدالله بن زیاد بیدادگر دعوت می‌کنیم. زیرا شما در تمام دوران حکومت این دو نفر [عبیدالله و پدرش] جز بدی از آنان چیزی ندیده‌اید: چشم‌هاتان را میل

۱ در بعضی منابع این سخن امام(ع)، به هنگام خروج حر از لشکر عمر سعد و پیوستن به امام و در گفتگوی ابتدایی بین امام(ع) و حر نقل شده است.

همچنین در بعضی منابع، گفته شده که امام(ع) هنگام شهادت حر این شعر را سرود:

لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرٌّ بَنِي رِيحٍ وَ نِعْمَ الْحُرُّ مُخْتَلَفَ الرِّمَاحِ
وَتَعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ يَنْفُسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

«بهترین آزاده، حرّ ربّاحی است؛ و چه آزاده‌ای، که [تن او] جایگاه آمد و شد نیزه‌هاست! و چه خوب آزاده‌ای که چون حسین ندا داد، در نخستین ساعات صبح [بی‌درنگ] جان خود را فدا کرد.»

اما منابع معتبر انتساب این شعر به امام را تأیید نمی‌کنند و احتمالاً این شعر سروده‌ی شاعری دیگر است. بعضی منابع این شعر را از زبان یکی از اصحاب امام(ع) در روز عاشورا نقل کرده‌اند.

۲ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۳، سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۶

می‌کشیدند، دست و پایتان را می‌بریدند، به سختی شکنجه‌تان می‌دادند و بر ساقه‌های درخت خرما به دارتان می‌کشیدند. ایشان خوبان شما و قاریان قرآن را می‌کشتند؛ همچون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و مانند او را.»

سپاهیان عمر سعد، زهیر را دشنام دادند و عیب‌الله را ستایش کردند و گفتند: «از اینجا نمی‌رویم تا اینکه رفیقت و همراهانت را بکشیم، یا اینکه تسلیم شوند و آنان را نزد ابن‌زیاد بفرستیم.»

زهیر گفت: «ای بندگان خدا، فرزندان فاطمه، که رضوان خدا بر او باد، به دوستی و یاری، از فرزند سمیه سزاوارترند. اگر به آنان کمک نمی‌کنید، شما را به خدا مبادا آنان را بکشید. او را با پسر عمویش یزید واگذارید. به جانم سوگند، بدون کشتن حسین نیز، یزید از فرمانبرداری شما خشنود خواهد بود.»

در این هنگام، شمر تیری به سوی او افکند و گفت: «ساکت شو، خدا صدایت را خاموش کند. با پُرحرفی‌ات ما را خسته کردی.»

زهیر گفت: «ای پسر کسی که ایستاده ادرار می‌کرد! با تو حرف نمی‌زنم. تو حیوانی بیش نیستی. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم دو آیه از قرآن را درست بدانی! تو را بشارت می‌دهم به خواری و رسوایی در روز قیامت و عذاب دردناک.»

شمر گفت: «تا ساعتی دیگر، خداوند تو و رفیقت را خواهد کُشت.»

زهیر پاسخ داد: «مرا از مرگ می‌ترسانی؟! به خدا سوگند، مردن در کنار او از زندگی جاودانه با شما نزد من محبوب‌تر است!» آن گاه رو از او برگردانید و خطاب به دیگران با صدای بلند گفت: «بندگان خدا، این نادان خشن و امثال او، شما را دربارہ دینتان فریب ندهند. به خدا سوگند، شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم به کسانی که فرزندان و اهل بیت او و یاوران و مدافعان آنها را کشته‌اند، نمی‌رسد!»

در این هنگام، کسی زهیر را صدا زد و گفت: اباعبدالله علیه‌السلام می‌فرماید: «برگرد. به جانم سوگند، چنان که مؤمن آل فرعون مردمش را نصیحت کرد، تو نیز اینها را نصیحت

کردی، اگر نصیحتشان فایده‌ای داشته باشد.»

با شروع جنگ، زهیر و حرّ بن یزید با کمک هم به نبرد شتافتند. هر گاه یکی از آنها به محاصره می‌افتاد، دیگری نجاتش می‌داد تا اینکه حر به شهادت رسید. در هنگام نماز ظهر، زهیر از جمله مدافعان نمازگزاران بود.

نقل شده که زهیر بن قین پس از یک حمله و جنگ شدید، به خیمه‌ها و به حضور امام برگشت و در حالی که دستش را روی شانه‌ی امام گذاشت و برای دومین بار اذن جهاد می‌خواست، این دو بیت شعر را خواند: «جانم به فدای تو که هدایت یافتی و هدایت کردی؛ امروز روزی است که جد تو پیامبر را ملاقات می‌کنم، و حسن و علی مرتضی را و جعفر طیار، آن جوانمرد سلاح به تن را ملاقات می‌کنم، و اسدالله حمزه، آن شهید زنده را ملاقات می‌کنم.»

امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: «وَأَنَا الْقَاهُْمُ عَلَىٰ اِثْرِكَ» «من نیز در پی تو به دیدار آنان خواهم آمد.» زهیر به میدان نبرد بازگشت و جنگید تا به شهادت رسید.

شهادت عابِس بن ابی شَیبِیْب و شَوَدَب^۱

عابِس بن ابی شیبیب شاکری^۲، همراه با شَوَدَب، هم‌پیمان قبیله‌اش، از سپاهیان امام علیه‌السلام بودند. پس از آغاز نبرد، عابِس به شَوَدَب گفت: «قصد داری چه کنی؟» شَوَدَب پاسخ داد: «چه کنم؟! همراه تو در دفاع از فرزند فاطمه، دختر رسول خدا، می‌جنگم تا کشته شوم.»

عابِس گفت: «همین گونه هم به تو گمان می‌رفت؛ امّا نه! پیش روی اباعبدالله برو، تا

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، صص ۵۳۶-۵۳۵، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۳

۲ عابِس، یکی از دلاورترین و کوشاترین یاران امام حسین(ع) بوده است. وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم، نامه‌ی امام(ع) را برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و در حمایت از او سخن گفت (ر.ک. به ص ۸۱). عابِس، نامه‌ی مسلم را به سوی امام(ع) برد و از آن پس ملازم وی بود تا در کربلا به شهادت رسید.

همان‌گونه که شهادت دیگر یارانش را دیده، شهادت تو را نیز ببیند و پاداش شکیبایی بر آن را ببرد، و من نیز پاداش شکیبایی بر تو را ببرم. اگر در این لحظه، کس دیگری از تو نزدیک‌تر داشته‌ام، خوش داشتم که او را پیش بیندازم تا برای کسب رضای خدا بر شهادت او شکیبایی کنم که امروز، برایمان سزاوار است با هر چه می‌توانیم، کسب پاداش کنیم؛ که پس از امروز، دیگر عملی نیست و تنها حساب است.»

آنگاه شوذب آمد و بر حسین علیه‌السلام سلام داد و روانه میدان شد و جنگید تا به شهادت رسید.

پس از آن، عابس نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت: «یا ابا عبدالله! به خدا سوگند که در روی زمین، هیچ کس، چه دور و چه نزدیک، نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست. اگر می‌توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ستم و کشته شدن را از تو دور کنم، چنین می‌کردم. درود بر تو، یا ابا عبدالله! خداوند را گواه می‌گیرم که بر مسیر هدایت از جانب تو و از جانب پدرت هستم.» پس به میدان رزم شتافت.

گفته شده که چون سپاهیان عمر سعد، عابس را دیدند، او را شناختند و به خاطر شهرت او به دل‌آوری هیچ‌کس حاضر به مبارزه‌ی تن به تن با وی نشد. تعداد زیادی از سپاهیان عمر سعد به سوی او سنگ پرتاب کردند و سپس او را احاطه کردند و به شهادت رساندند.

خطاب به حنظله شبامی^۱

یکی دیگر از یاران و اصحاب حسین بن علی علیه‌السلام به نام حنظله‌ی شبامی در دفاع از امام پیش روی او ایستاد و خطاب به دشمن فریاد زد: «يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ. مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَتَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ. يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحِتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» «ای قوم من،

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۸، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۷

من از [روزی] مثل روز دسته‌ها [ی مخالف خدا] بر شما می‌ترسم؛ [از سرنوشتی] نظیر سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها [آمدند]، و خدا بر بنندگان [خود] ستم نمی‌خواهد. و ای قوم من، من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی‌دهند بیم دارم؛ روزی که پشت‌کنان [به عاف] بازمی‌گردید برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست.^۱ [سوره ی غافر، ۳۲-۳۰].

ای قوم من، حسین را نکشید که خدا شما را به عذابی [سخت] هلاک می‌کند و هر که دروغ بندد نومید می‌گردد [سوره ی طه، ۶۱].»

حسین بن علی علیه السلام خطاب به وی چنین فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَ نَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابِكَ فَكَيْفَ بِهِمْ أَلَانٌ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ» «رحمت خدا بر تو باد. در آن زمان که ایشان را به حق فراخواندی و نپذیرفتند و برخاستند تا خون تو و یارانت را بریزند مستوجب عذاب خدا شدند، پس چگونه است اکنون که برادران صالح تو را نیز کشته‌اند!»

حفظه پاسخ گفت: «صَدَقْتَ جَعَلْتَ فِدَاكَ. أَفَلَا نُرُوحُ إِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقُ بِإِخْوَانِنَا؟» «راست گفتی، جانم به فدایت! پس آیا به سوی پروردگار خود نرویم و به برادرانمان ملحق نگردیم؟»

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «رُحٌ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلِي» «رهسپار شو به سوی بهتر از دنیا و هر چه در آن است، و به سوی مملکی که زایل نشود.»

پس حفظه به رسم خداحافظی گفت: «أَلَسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَ عَرَفَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ» «سلام بر تو ای ابا عبدالله، خداوند بر تو و اهل بیتت رحمت فرستد و در بهشت میان ما آشنایی آورد.» امام علیه السلام پاسخ داد: «آمین! آمین!» حفظه به سوی دشمن شتافت و جانانه جنگید تا به شهادت رسید.

۱ این آیات بیانگر سخنان مؤمن آل فرعون در مقابل فرعون و یاران اوست.

خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد'

بنا به نقلی، دو نفر از قبیله‌ی «همدان» به نام «سیف بن حارث» و «مالک بن عبد» که با هم پسرعمو و از یک مادر بودند در روزهایی که هنوز رفت و آمد در میان کربلا و کوفه ممکن بود خودشان را به کربلا رساندند و به لشکریان حسین بن علی علیه‌السلام پیوستند. آن دو عموزاده در روز عاشورا در حالی که اشک می‌ریختند نزد آن حضرت آمدند. چون حسین بن علی علیه‌السلام گریه‌ی آنها را دید فرمود: «أی ابنی أخی ما یبکیکما؟ فوالله انسی لأرجو أن تکونا بعد ساعةٍ قریر العین» «فرزندان برادر! چه چیز شما را به گریه در آورده؟ که به خدا سوگند امیدوارم ساعتی دیگر چشم‌روشن [و شادمان] شوید.»

گفتند: «خدا ما را فدای تو کناد! ما بر خود گریه نمی‌کنیم، بلکه گریه‌ی ما بر توست که می‌بینم دشمن تو را در میان گرفته و ما نمی‌توانیم به چیزی بیش از جان خود پاست بداریم.»

امام علیه‌السلام در پاسخ ایشان فرمود: «جزاکم الله یا ابنی أخی عن وجدکما من ذلک ومواساتکما ایای احسن جزاء المتقین» «فرزندان برادر! خدا در برابر این عاطفه و یاری شما بهترین پاداش پارسایان را عطایتان کند.»

پس آن دو جوان رو به میدان گذاشتند در حالی که گویی در رفتن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. در همین حال رو به سوی خیمه‌ها کردند و اینچنین با صدای بلند وداع نمودند: «السلام علیک یا بن رسول الله» و امام فرمود: «وعلیکما السلام ورحمة الله وبرکاته» آنگاه به همراه هم وارد کارزار شدند و در مبارزه از یکدیگر حمایت می‌نمودند تا آنکه هر دو به شهادت رسیدند.

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۰۰

هنگام شهادت طفل صغیر^۱

در اواخر نبرد، حسین علیه السلام نزدیک خیمه‌ها آمد و نشست. فرزندش عبدالله بن حسین را - که خردسال بود - [برای خداحافظی] نزد وی آوردند. امام علیه السلام، او را در آغوش گرفت که ناگاه تیری که مردی از بنی اسد به سوی حسین علیه السلام افکنده بود به کودک اصابت نمود. دست حسین علیه السلام از خون کودک پر شد. آن حضرت خون را به زمین ریخت و چنین دعا کرد: «رَبِّ إِن تَكُن حَبِستَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَأَجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «پروردگارا! اگر یاری آسمانی را از ما دریغ داشتی، آن را برای چیزی بهتر قرار ده و انتقام ما را از این مردم ستمکار بگیر.» سپس آن کودک را آورد و کنار کشتگان خاندانش قرار داد.

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)^۲

چون بسیاری از یاران حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیدند، عباس بن علی علیه السلام، به برادرانش عبدالله، جعفر و عثمان، فرزندان علی علیه السلام که مادر همگی آن‌ها ام‌البنین عامری بود، گفت: «قدم پیش نهید، جانم به فدایتان، و از آقایان حمایت کنید تا به پای او جان دهید.»

آنان همگی به میدان نبرد شتافتند و از حسین بن علی علیه السلام دفاع کردند تا به شهادت رسیدند. پس عباس خود به یاری حسین بن علی علیه السلام شتافت و هر کجا حسین علیه السلام می‌رفت با او بود و همراه وی می‌جنگید.

گفته شده که در حین نبرد، تشنگی بر حسین بن علی علیه السلام شدت گرفت و او تصمیم گرفت خود را به فرات برساند، سپاهیان ابن‌سعد از راه رسیدند و راه را بر امام علیه السلام بستند و یکی از آنان، که مردی از بنی‌دارم بود فریاد زد: «وای بر شما! میان او و فرات

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۷۱. در مورد نام این کودک و کیفیت شهادت وی اختلاف نظرهایی وجود دارد. برای اطلاعات بیشتر به صفحه ۵۶۷ همین منبع رجوع کنید.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۸۴ و ۵۸۵

حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید.»

در آن سو، عده‌ای از دشمنان که عباس علیه‌السلام را از حسین علیه‌السلام جدا کرده بودند، از هر طرف بر او حمله بردند و عباس با ایشان جنگید تا به شهادت رسید. شرکت‌کنندگان در قتل او، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل بودند که پس از آنکه زخم‌هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند، او را به شهادت رساندند.

در شهادت عبدالله بن حسن (ع)^۱

گروهی از پیادگان سپاه عمر بن سعد، به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، پیشروی کردند و به سوی خیمه‌ای که خانواده حسین علیه‌السلام در آن بود، رفتند و میان او و خیمه‌هایش، مانع شدند. حسین علیه‌السلام رو به آنان گفت: «وَيْلَكُمْ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ، فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أحراراً ذَوِي أَحْسَابٍ، اَمْنَعُوا رَحْلِي وَأَهْلِي مِنْ طُعَامِكُمْ وَجُهَالِكُمْ» «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست‌کم در دنیایتان آزاده و بزرگ‌منش باشید. خیمه و خانواده‌ام را از دستبرد اراذل و اوباشتان دور بدارید.» شمر گفت: «این [حق] برای تو هست، ای پسر فاطمه!» پس به سمت حسین علیه‌السلام آمدند.

حسین علیه‌السلام به آنها حمله می‌برد و آنها را از هم می‌شکافت، تا آنکه آنها به طور کامل، گرد او را گرفتند. در این هنگام عبدالله بن حسن (ع)، که پسرپناه‌ای بود، به سوی او آمد. زینب علیها‌السلام او را گرفت تا نگاه دارد، حسین علیه‌السلام نیز به خواهرش گفت: «او را نگاه دار!» اما عبدالله تسلیم نشد و به سوی حسین علیه‌السلام دوید و در کنارش ایستاد.

یکی از دشمنان با شمشیر به سوی حسین علیه‌السلام حمله کرد. عبدالله گفت: «ای مادر خبیث! آیا عمویم را می‌کشی؟» آن مرد، شمشیرش را بر او زد. عبدالله، دستش را سپر

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۶۳۴، ۶۰۴، تاریخ طبری، ص ۴۶۸

کرد و شمشیر، آن را از آرنج، قطع کرد و فقط به پوست آویزان ماند. عبدالله، مادرش را صدا زد. حسین علیه السلام او را گرفت و به سینه اش چسباند و گفت: «يَا بْنَ أَخِي، اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَانِكَ الصَّالِحِينَ؛ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَحَمَزَةَ وَجَعْفَرَ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و آن را خیر به شمار آور، که خداوند، تو را به پدران شایسته‌ات ملحق می‌کند؛ به پیامبر خدا، علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر و حسن بن علی، که خداوند بر همه آنان درود فرستد.»

گفته شده است که حرمه بن کاهل تیری به عبدالله بن حسن (ع) زد و وی را به شهادت رساند.

امام علیه السلام در میدان شهادت^۱

سرانجام همه‌ی یاران امام علیه السلام به شهادت رسیدند، و آن حضرت به تنهایی، در حالی که از زخم‌های بسیار برداشته بود، شمشیر می‌زد و سپاهیان را می‌راند. پیادگان بر او یورش می‌بردند و او نیز به آن‌ها یورش می‌برد و آن‌ها را از چپ و راست می‌تاراند. آنگاه حسین علیه السلام را تیرباران کردند. امام علیه السلام از جنگیدن باز ماند و آنان در برابرش صف کشیدند.

سپاهیان عمر سعد از این ابا داشتند که به امام علیه السلام نزدیک شوند. گویی که هر گروهی می‌خواست گروه دیگر کار را تمام کند. شمر بن ذی الجوشن، سواران و پیادگانش را ندا داد و گفت: «وای بر شما! مادرانتان به عزایتان بنشینند! چه چیزی را از او انتظار می‌کشید؟» پس، از هر سو به حسین علیه السلام حمله شد. هر کس ضربه‌ای به وی می‌زد، تا آنکه امام علیه السلام به زمین افتاد.

خولی بن یزید أصبَحی، بی‌درنگ، از اسب پیاده شد تا سر حسین بن علی علیه السلام را از

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۳۷

تن جدا کند؛ اما لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست این کار را انجام دهد. شمر به او گفت: «خدا بازوانت را بشکند! چرا می لرزی؟» سپس خود شمر پیاده شد و سر امام علیه السلام را قطع کرد و آن را به خولی بن یزید داد و گفت: «آن را برای امیر عمر بن سعد ببر.»

آخرین مناجات حسین بن علی (ع)^۱

گفته شده که آخرین دعای حسین بن علی علیه السلام، هنگامی که او را در میان گرفتند و مغلوب شد، این بود: «اللَّهُمَّ [أَنْتَ] مُتَعَالِي الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدِ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النِّعَمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيتَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَأَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَأُبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا؛ أَحْكُمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرَوْنَا وَخَدَعُونَا وَخَدَلُونَا، وَغَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عَتْرَةُ نَبِيِّكَ، وَوَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ، وَأَتَمَمْتَهُ عَلَيَّ وَحَيْكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» «خداوند! تو والا مکان، سترگ اقتدار، سخت کیفر و بی نیاز از آفریده‌هایی؛ بزرگی‌ات فراگیر است و به آنچه بخواهی توانایی؛ رحمتت نزدیک و وعده‌ات صادق است؛ فرو ریزنده‌ی نعمت، نیکو آزمون، و چون خوانده شوی نزدیکی؛ بر آنچه آفریده‌ای احاطه داری؛ توبه‌ی آن کس را که به سویت توبه کند پذیرایی؛ بر آنچه اراده کنی توانایی؛ آنچه را که بخواهی درخواهی یافت؛ کسی را که شکرگزار تو باشد شکرگزاری؛ یادکننده‌ات را یادکننده‌ای. من تو را خوانم که نیازمندم، و به سوی تو روی آورم که درمانده‌ام. از تو فریاد خواهم که ترسانم، و در برابر تو می‌گیرم که غمگینم، از تو مدد می‌طلبم که ناتوانم، و بر تو توکل می‌کنم که بسنده‌ای. در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را وا نهادند و به ما خیانت کردند و به قتلمان رسانیدند، و ما خاندان پیامبر تو و فرزندان حبیب تو محمد صلی الله علیه

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۴۹۹

و آله هستیم. آن کس که به رسالت انتخاب نمودی و امین و حیث قرار دادی. پس در کار ما برای ما گشایش و راه بیرون شدنی [از تنگنا] قرار ده، به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان.»

پیوست ۱: مسلم بن عقیل در کوفه^۱

وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او^۲

تاریخ الطبری: مسلم آمد تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عبید فرود آمد. شیعیان به رفت و آمد با مسلم پرداختند. چون گروهی از کوفیان در آن جا اجتماع کردند، مسلم، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و آنان به شدت گریستند. آن گاه عابس بن ابی شیبب شاکری برخاست و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: «اما بعد، من از طرف مردم، سخن نمی گویم و نمی دانم در درون آنها چه می گذرد و تو را در باره آنان نمی فرییم. به خدا سوگند، از آنچه خودم را برای آن آماده کرده ام، سخن می گویم. به خدا سوگند، هر گاه مرا فرا بخوانید، شما را اجابت می کنم و به همراه شما با دشمنانان می جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می کنم تا خدا را ملاقات کنم و از این کار، چیزی جز رضای خدا نمی خواهم.»

سپس حبیب بن مظاهر قَعَسی برخاست و گفت: «خدا تو را رحمت کند! با جملاتی کوتاه، آنچه در دل داشتی، گفتی.» سپس گفت: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من نیز مانند عابس هستم.» سپس حَنَفی، مانند همین سخنان را بر زبان راند. حَجَّاج بن علی گفت: «به محمد بن بشر گفتم: تو هم سخنی داری؟» گفت: «دوست دارم خداوند، اصحابم را با پیروزی، عزیز گرداند ولی دوست ندارم کشته شوم و خوش نمی دارم که دروغ بگویم.»

شیعیان به نزد مسلم رفت و آمد داشتند، تا این که محل اقامت او شناسایی شد و خبر به نَعْمان بن بشیر رسید.

الإرشاد: مسلم بن عقیل آمد تا وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبید، سُکَنی گزید. شیعیان به رفت و آمد نزد او رو آوردند. هر گاه گروهی از شیعیان نزد او اجتماع می کردند،

۱ این بخش شامل مجموعه ای از گزارش ها، از منابع مختلف، است. در ابتدای هر گزارش نام منبع آن آمده است.

۲ شهادت نامه ای امام حسین (ع)، ص ۲۳۸

نامه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام را برایشان می‌خواند و آنان می‌گریستند. مردم با او بیعت کردند و این بیعت، ادامه یافت تا [شمار بیعت کنندگان] به هجده هزار^۱ نفر رسید. آن‌گاه مسلم - که خدا رحمتش کند - برای حسین علیه‌السلام نامه نوشت و به ایشان خبر داد که هجده هزار نفر بیعت کرده‌اند و از او خواست به کوفه بیاید. رفت و آمد شیعیان به نزد مسلم، ادامه داشت تا این که محل اقامتش شناسایی شد و خبر به نعمان بن بشیر رسید. او والی کوفه از جانب معاویه بود و یزید هم او را ابقا کرده بود.

سخنرانی نعمان بن بشیر برای مردم کوفه^۲

تاریخ الطبری: نعمان بن بشیر، نزد مردم آمد و بر منبر رفت. حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: «اما بعد، - بندگان خدا - از خدا پروا کنید و در تفرقه و فتنه و آشوب، شتاب مکنید؛ چرا که در فتنه و تفرقه است که مردان هلاک می‌شوند و خون‌ها ریخته می‌شود و اموال به غارت می‌رود.» نعمان مردی بردبار، اهل عبادت و آرامش طلب بود. آن‌گاه گفت: «من با کسی که با من نجنگد، نمی‌جنگم و بر کسی که به من هجوم نیاورده، هجوم نمی‌برم و به شما دشنام نمی‌دهم، متعرض کسی نمی‌شوم، و به صرف اتهام و گمان، کسی را نمی‌گیرم؛ لیکن اگر شما از نیات خود، پرده برداشتید و بیعت خود را شکستید و با پیشوای خود به مخالفت برخاستید، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، با همین شمشیر، تا در دست من است، با شما خواهیم جنگید، گرچه از میان شما، کسی یاری‌ام نکند؛ لیکن امیدوارم در میان شما، آن که حق را می‌شناسد، بیشتر باشد از کسی که باطل، او را گمراه کرده است.»

آن‌گاه عبد الله بن مسلم، پسر سعید حضرمی و هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: «این

۱ هر چند این تعداد در بسیاری از منابع کهن آمده، اما بعید به نظر می‌رسد که افرادی که مسلم از بیعت ایشان مطمئن بوده به این تعداد رسیده باشند. احتمالاً این تعداد تخمینی است و با توجه به استقبال ظاهری افراد و ادعاهای ایشان حاصل شده است. برای تحلیل بیشتر، ر.ک. به نهضت امام حسین(ع) و قیام کربلا، صص ۱۳۹-۱۳۳.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۴۵ و ص ۲۴۷

وضعیت را جز ستمگری [به زور] اصلاح نمی‌کند. این رویه‌ای که تو با دشمنت در پیش گرفته‌ای، شیوه ناتوان‌هاست!» نعمان گفت: «اگر من جزو ناتوان‌ها، ولی در مسیر اطاعت خدا باشم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که جزو عزیزها، ولی در مسیر نافرمانی خدا باشم.» آن‌گاه از منبر فرود آمد.

تاریخ الطبری: عبد الله بن مسلم [از مجلس نعمان] بیرون آمد و برای یزید بن معاویه چنین نامه‌ای نوشت: «ما بعد، مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده است و پیروان حسین بن علی، با او بیعت کرده‌اند. اگر کوفه را می‌خواهی، مردی نیرومند به کوفه بفرست که بتواند دستورات تو را اجرا کند و با دشمنت، مانند تو رفتار کند. به راستی که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می‌زند». او نخستین کسی بود که برای یزید نامه نوشت. سپس عماره بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص، نیز چنین کردند.

انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه^۱

تاریخ الطبری: چون نامه‌های بسیاری در فاصله دو روز به دست یزید رسید، وی سرجون، غلام معاویه، را خواست و از او پرسید: «نظر تو چیست؟ به درستی که حسین، قصد کوفه کرده و مسلم بن عقیل در کوفه برایش بیعت می‌گیرد. از ناتوانی نعمان و سخنان نابجای او نیز گزارش‌هایی به من رسیده است.» آن‌گاه نامه‌ها را برایش خواند [و گفت: «رأی تو چیست؟ چه کسی را بر کوفه بگمارم؟» البته یزید، همیشه عبیدالله بن زیاد را سرزنش می‌کرد.

سرجون گفت: «اگر معاویه اینک زنده شود، آیا به نظر او تن می‌دهی؟» یزید گفت: «آری.» سرجون، فرمان معاویه در باره حکومت عبیدالله بر کوفه را بیرون آورد و گفت: «این، نظر معاویه است. او از دنیا رفت و دستور داده بود که این فرمان نوشته شود.» یزید، این رأی را پذیرفت و کوفه را به عبیدالله واگذار کرد و حکم زمامداری آن شهر را برایش فرستاد.

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۴۸، ص ۲۵۰

مقتل الحسين (ع) خوارزمی: یزید نوشت: «از بندهی خدا یزید، امیر مؤمنان، به عبید الله بن زیاد. درود بر تو! اما بعد، هر ستوده‌ای، روزی نکوهیده می‌شود و هر نکوهیده‌ای، روزی ستوده. گذشته‌ها گذشته و تو رشد کرده‌ای و به منصب‌هایی ارتقا یافته‌ای، چنان که شاعری قدیمی گفت:

بالا رفتی تا از ابرها بالاتر شدی،

اکنون جایی جز نشیمنگاه خورشید نداری.

از میان همه‌ی زمان‌ها این زمان، و از میان همه شهرها شهر تو، به حسین دچار شده و از میان همه کارگزاران، تو به او دچار گشته‌ای و در این آزمون، یا آزاده خواهی بود و یا بنده‌ای که مانند بردگان، بندگی می‌کند.

طرفدارانم از کوفیان، به من خبر داده‌اند که مسلم بن عقیل در کوفه نیرو جمع می‌کند و می‌خواهد میان مسلمانان، اختلاف بیفکند و جمع بسیاری از شیعیان ابو تراب (علی)، دور او گرد آمده‌اند. هر وقت نامه‌ام به دستت رسید و آن را خواندی، حرکت کن تا به کوفه وارد شوی و مرا از آن ناحیه خاطر جمع کنی؛ که آن جا را به تو سپرده و ضمیمه حکمرانی‌ات کرده‌ام^۱. آن‌گاه مانند مردی خشمگین که به دنبال کسی می‌گردد که او را به خشم آورده است، در جستجوی مسلم بن عقیل باش و وقتی بر او دست یافتی، از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد او را بکش و بدان که در اجرای آنچه به تو فرمان دادم، هیچ عذری پذیرفته نیست. شتاب، شتاب! سرعت، سرعت! والسلام!».

آن‌گاه نامه را به مسلم بن عمرو باهلی سپرد و دستور داد که به سرعت، آن را به عبید الله برساند. چون نامه به عبید الله رسید و آن را خواند، دستور داد وسایل سفر برای رفتن به کوفه فراهم شود و خود نیز آماده حرکت شد.

۱ عبیدالله در آن زمان امیر بصره بود.

تسلط ابن زیاد بر کوفه^۱

تاریخ الطبری: ابن زیاد بر سران قبیله‌ها و مردم بسیار سخت گرفت و گفت: «نام افراد غریبه و کسانی که امیرمؤمنان به دنبال آنان است و پیروان خوارج و افراد تفرقه‌افکن را که عقیده به مخالفت و جدایی دارند، برایم بنویسید. هر کس نام این افراد را بنویسد، چیزی بر عهده‌اش نیست؛ ولی اگر ننویسد، باید تضمین کند که در میان افراد قبیله‌ی او، کسی با ما مخالفت نمی‌ورزد و بر ضد حکومت سرکشی نخواهد کرد و هر که گزارش یا تعهدی چنین ندهد، حکومت، نسبت به او تعهدی نخواهد داشت و مال و خونش برای ما حلال است. هر سردسته قبیله که در محدوده او، یکی از کسانی یافت شود که مورد پیگرد امیرمؤمنان است و او را به ما معرفی نکرده باشد، بر در خانه اش به چارمیخ کشیده می‌شود و حق نقابت وی، مُلغاً می‌گردد و به جنگلی در عُمان، تبعید می‌شود.»

تاریخ الطبری: مسلم پس از آمدن عبیدالله بن زیاد، از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عروه‌ی مرادی^۲ نقل مکان کرد.

شناسایی محل مسلم و دستگیری هانی^۳

ابن زیاد، جاسوسی را به کشف مکان مسلم مأمور کرد. آن جاسوس توانست یاران مسلم را با دادن پیمان‌های محکم و [ادعای] کمک مالی [به نهضت] فریب دهد و خود را به مسلم برساند. سپس چند روز پیش او رفت و آمد کرد و اخبار را به ابن زیاد رساند.

أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجة بن حُصَین فزاری را نزد هانی بن عروه فرستاد و آن دو با وی ملایمت کردند، تا این که او را [به فریب] نزد ابن

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۵۴، ص ۲۵۵

۲ هانی بن عروه، از یاران پیامبر(ص) و امام علی(ع) بود و در همه‌ی جنگ‌های امام علی(ع) وی را همراهی کرد. او بزرگ قبیله بود و احترام فراوان داشت، و افراد بسیاری از قبیله‌اش ادعای طرفداری و حمایت از او را داشتند.

۳ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۶۵، ص ۲۶۷، الارشاد، ج ۲، ص ۴۹

زیاد آوردند. عیب‌دالله، او را به خاطر پناه دادن به مسلم بن عقیل، سرزنش کرد و به وی گفت: «مردم، متحد و هم‌سخن‌اند. چرا در جهت تفرقه و جدایی آنان، به مردی که برای تفرقه‌افکنی آمده، کمک می‌کنی؟»

هانی به خاطر پناه دادن به مسلم، عذرخواهی کرد و گفت: «خداوند، کارهای امیر را سامان بخشد! او بدون اطلاع و آمادگی من، وارد خانه‌ام شد و از من خواست که به او پناه دهم. از این جهت، دینی بر گردنم احساس کردم.»

عیب‌دالله گفت: «پس او را نزد من بیاور تا تلافی اشتباهاتت گردد.» هانی، امتناع ورزید. عیب‌دالله گفت: «به خدا سوگند، اگر او را نیاوری، گردنت را خواهم زد.»

هانی گفت: «به خدا سوگند، اگر گردنم را بزنی، شمشیرها بر گرد خانه‌ات بسیار می‌شوند.» عیب‌دالله دستور داد او را نزدیک آورند و او را با چوبی یا عصایی کج که همراه داشت، چنان زد که بینی‌اش شکست و پیشانی‌اش شکاف برداشت. آن‌گاه دستور داد او را در یکی از اتاق‌های قصر، زندانی کنند.

الارشاد: عیب‌دالله به هانی گفت: «آیا تو پس از نابودیِ خارجیان، خارجی شده‌ای؟ خون تو بر ما حلال است! او را به بند بکشید.» پس او را بر زمین کشانده به اتفاقی افکندند و در آن را بستند. ابن زیاد گفت: «پاسبانانی بر او بگمارید»، این کار را کردند.

حسان بن اسماء برخاسته گفت: «بھانه‌ی خارجی‌گری را درباره‌ی هانی به یکسونه، به ما دستور دادی او را به نزد تو آوریم و چون آوردیمش، بینی و روی او را شکستی و خونش را بر ریشش روان کردی، و می‌خواهی او را بکشی؟!»

عیب‌دالله گفت: «تو اینجا هستی؟» پس دستور داد او بزنند و در گوشه‌ای از مجلس بنشانند.

۱ در گزارش ارشاد آمده که ابن‌زیاد جاسوس خود را با هانی روبرو کرد و هانی متوجه شد که ابن‌زیاد از حضور مسلم در خانه‌ی او اطلاع یافته است.

۲ در گزارش ارشاد آمده که هانی به تسلیم مسلم راضی نشد و عذر خود را این‌گونه بیان کرد که او به خانه‌ی من پناهنده شده است.

محمد بن اشعث گفت: «ما به هر چه امیر بیستند خوشنودیم، چه به سود ما باشد و چه بر زیان ما، چون امیر بزرگ و مهتر ما است!»

از آن سو، عمرو بن حجاج زبیری شنید که هانی کشته شده پس با قبیله‌ی مَذْحِج آمده و قصر ابن زیاد را محاصره کرد، و گروه بسیاری با او بودند، آنگاه فریاد زد: «من عمرو بن حجاجم و اینان سواران قبیله‌ی مَذْحِج هستند، ما که از پیروی خلیفه دست برداشته، و از گروه مسلمانان جدا نشده‌ایم [پس چرا باید بزرگ ما هانی کشته شود]؟» و اینان شنیده بودند که هانی کشته شده است.

پس به عبیدالله بن زیاد گفتند: «این قبیله‌ی مَذْحِج است که بر در قصر ریخته‌اند!» ابن زیاد به شریح قاضی گفت: «به نزد بزرگشان [هانی] برو و او را بین، سپس بیرون رو و اینان را آگاه کن که او زنده است و کشته نشده.» شریح به اتاق هانی آمده او را دید. چون هانی شریح را دید گفت: «ای خدا! ای مسلمانان! قبیله‌ی من هلاک شدند! کجایند دینداران! کجایند مردم شهر؟» و خون به ریشش می‌ریخت، که صدای فریاد و غوغا از بیرون قصر شنید، پس گفت: «من گمان دارم اینها فریاد قبیله‌ی مَذْحِج و پیروان مسلمان من است، همانا اگر ده تن پیش من آیند مرا رها خواهند ساخت!»

شریح که این سخن را شنید به نزد قبیله‌ی مَذْحِج آمده گفت: «همین که امیر آمدن شما و سخنانتان را درباره‌ی بزرگتان شنید، به من دستور داد بر او درآیم، پس من پیش او رفتم و او را بدیدم، و به من دستور داد شما را ببینم و به اطلاع شما برسانم که او زنده است، و اینکه به شما گفته‌اند او کشته شده، دروغ است.» عمرو بن حجاج و همراهانش گفتند: «اکنون که کشته نشده، خدای را سپاسگزاریم» و پراکنده شدند.

حرکت مسلم بن عقیل به سوی دارالحکومه^۱

تاریخ الطبری: عبیدالله چون هانی را کتک زد و زندانی نمود، ترسید که مردم به خاطر او

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۶۸، ص ۲۷۲، ص ۲۷۳، ص ۲۷۴، ص ۲۷۶، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۹

شورش کنند. از این رو، از قصر (دارالحکومه) بیرون آمد و بر منبر رفت و به همراه او بزرگان کوفه، نگهبانان و خدمتکارانش بودند. او حمد و ثنای خدا را به جا آورد و آنگاه گفت: «اما بعد، ای مردم - به اطاعت خداوند و پیشوایان تنگ چنگ زبید و از اختلاف و تفرقه بپرهیزید تا مبادا نابود و خوار گردید و کشته شوید یا مورد ستم و محرومیت قرار بگیرید. برادرت کسی است که با تو یک‌رنگ باشد، و آن که [پیش از تنبیه] ترساند، معذور است.»

او خواست از منبر پایین بیاید که دیده‌بانان از سمت بازار خرمافروشان، دوان دوان، داخل مسجد شدند و می‌گفتند: پسر عقیل آمد! پسر عقیل آمد! عیب‌الله به سرعت به قصر رفت و درها را بست.

تاریخ الطبری (به نقل از عباس جدلی): ما با ابن عقیل [به سوی دارالحکومه] حرکت کردیم، در حالی که چهار هزار نفر بودیم، [ولی] وقتی به قصر رسیدیم تنها سیصد تن با ما باقی‌مانده بودند!

۱ در گزارش‌های مربوط به تعداد افراد قیام کرده همراه مسلم، نشانه‌هایی از غلو مشاهده می‌شود. بعضی گزارش‌ها عده‌ی افراد که به قصر رسیده‌اند را همان چهار هزار نفر دانسته‌اند که شامگاه پراکنده شده‌اند. اما در صورتی که مسلم چهار هزار نیروی گوش به فرمان داشت، ابن زیاد، که بنا به همان گزارش‌ها تنها سی یا چهل نفر در قصر داشت، هرگز قادر به مقاومت نبود. در واقع، حتی باید به همین گزارش طبری که تعداد اولیه را چهار هزار نفر و تعداد باقی‌مانده را سیصد تن اعلام کرده هم به دیده‌ی تردید نگریست. به نظر می‌رسد تعداد افرادی که این گزارش‌ها آمده، نه بر اساس یقین، که بر اساس حدسیات و تخمین تعداد یاران مسلم با توجه به ادعاهای مطرح شده از جانب کوفیان، و همین‌طور گزارش‌های مبالغه‌آمیز خود کوفیان از افرادی که حاضر به یاری مسلم هستند، شکل گرفته باشد. احتمالاً تعداد همراه شدگان با مسلم هنگام حرکت به سوی دارالحکومه از همان ابتدا هم زیاد نبوده، و همان عده هم به سرعت پراکنده شده‌اند.

در واقع، بسیاری از مردم کوفه و بزرگان اقوام، پیش از شروع حرکت مسلم بن عقیل، خود را باخته بودند و مسلم در زمان دستگیری هانی یاران چندانی نداشت. ابن‌زیاد از همان ابتدا با اطمینان در جمع‌ها حاضر می‌شد و سخنرانی می‌کرد و مردم را تهدید می‌نمود. این تهدیدها در بسیاری از بزرگان کوفه اثر کرد، و در نتیجه عده‌ای به ابن زیاد پیوستند و عده‌ای گوشه‌نشینی اختیار کردند. رضایت ساده‌ی قبیل‌ی مذحج به دستگیری هانی بر اساس گفته‌ی شریح، و پراکنده شدن سریع ایشان نیز نشانه‌ای از تسلیم مردم به سیاست تطمیع و تهدید ابن زیاد است.

الأخبار الطوال : عبیدالله بن زیاد به بزرگان کوفه که نزد او بودند، گفت: «هر یک از شما در یک جهت از برج های قصر بروید و از بالای قصر، به مردم رو کنید و آنان را [از مخالفت با من و یزید] بیم دهید.» کنیر بن شهاب، محمد بن اشعث، قَعْقَاع بن شَور، شَبَث بن رَبِعی، حَجَّار بن أَبَجْر و شمر بن ذی الجوشن، هر یک [از جانبی] بالای سر مردم ایستادند و فریاد زدند که: «ای کوفیان! از خداوند پروا کنید و در فتنه [و بحران] شتاب مکنید و اتحاد امت را بر هم مزیند و لشکر شام را به سوی خود مکشانید، که شما [پیش از این، آمدن] آنان را چشیده و صولت آنها را تجربه کرده اید!»

الکامل فی التاریخ: ابن زیاد، کثیر بن شهاب حارثی را خواست و به وی دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله مَذحِج حرکت کند و [در کوفه] بگردد و مردم را از اطراف پسر عقیل، پراکنده سازد و آنان را بترساند. او به محمد بن اشعث نیز دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله کِنده و حَضْرَمَوْت بیرون رود و پرچم امان را برای کسانی که به سمت او می آیند، برافزاد و همین دستور را به قَعْقَاع بن شَور ذُهَلِی، شَبَث بن رَبِعی تمیمی، حَجَّار بن أَبَجْر عِجَلِی و شمر بن ذی الجوشن ضِبَابِی داد و سایر سران را به خاطر اُنس گرفتن با آنان و نیز به خاطر کمی همراهان و نیروها پیش، نزد خود نگه داشت. پس آن گروه، برای پراکنده ساختن مردم، بیرون رفتند. عبیدالله به بزرگان و سرانی که نزد او بودند، دستور داد از بالای قصر، برای مردم سخن گویند و به فرمانبران، وعده نیکی دهند و اهل سرکشی را بترسانند و آنان چنین کردند.

أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث بن قیس و کثیر بن شهاب حارثی و گروهی دیگر از سران را فرستاد تا مردم را از مسلم بن عقیل و حسین بن علی علیه السلام جدا کنند و آنان را از یزید بن معاویه و لشکر شام و قطع بخشش های حکومتی و کیفر شدن بی گناه

مسلم می دانست که ابن زیاد بعد از دستگیری هانی به سراغ او خواهد آمد. به این ترتیب، به نظر می رسد که وی، با وجود اطلاع از نبود یاری از سوی مردم کوفه، چون راه دیگری پیش روی خود نمی دید حرکت خود به سوی دارالحکومه را آغاز کرد. برای تحلیل بیشتر ر.ک. به نهضت / امام حسین (ع) و قیام کربلا، صص ۱۶۳-۱۵۷.

به خاطر گنهکار و حاضر به خاطر غایب، بترسانند. یاران مسلم بن عقیل، از اطراف او پراکنده شدند و شب هنگام، جز سی مرد، کسی همراهش نبود. مسلم، وقتی اوضاع را چنین دید، [از داخل مسجد کوفه] به سمت درهای کِنده [که به خانه‌های قبیله کِنده باز می‌شدند]، حرکت کرد؛ ولی باقیمانده‌ی همراهانش نیز پراکنده شدند و خودش تنها ماند و در کوچه‌های کوفه به این طرف و آن طرف می‌رفت، در حالی که کسی همراه او نبود.

تاریخ الطبری - نقل به مضمون: مسلم، که دیگر در کوفه جایی را نداشت، بر در خانه‌ای نشست. زنی که در آن خانه ساکن بود، متوجه حضور وی شد و از کار او پرسید. مسلم، در نهایت خود را معرفی کرد، و از آن زن خواست که وی را پناه دهد. آن زن پذیرفت، ولی پسر آن زن، که با پسر محمد بن اشعث آشنایی داشت، روز بعد گزارش محل اختفای مسلم را به گوش محمد بن اشعث رساند، و ابن اشعث این موضوع را با ابن زیاد در میان گذاشت.

اسارت مسلم بن عقیل^۱

الأخبار الطوال: ابن زیاد، وقتی دیگر سر و صداهای مردم را نشنید، گمان کرد جمعیت، وارد مسجد شده‌اند. گفت: «بنگرید و ببینید در مسجد کسی را می‌یابید.» مسجد، کنار قصر بود. آنها مسجد را جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. پس طناب‌های حصیری [مسجد] را آتش زدند و آنها را به طرف صحن مسجد، پرتاب کردند تا فضا روشن شود. آن‌گاه جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. ابن زیاد گفت: «مردم، پراکنده شده‌اند و مسلم را رها کرده‌اند و بازگشته‌اند.» سپس به همراه گروهی بیرون آمد و وارد مسجد شد و شمع‌ها و قندیل‌ها روشن شدند.

البدایة و النهایة: عبیدالله بن زیاد به همراه فرماندهان و بزرگان، به هنگام نماز عشا از قصر بیرون آمد و نماز عشا را با مردم در مسجد جامع اقامه کرد. آن‌گاه برای مردم، خطبه خواند و مسلم بن عقیل را از آنان خواست و بر جستجو برای یافتن مسلم تأکید کرد و گفت: «هر کس مسلم را نزد خود بیابد و خبر ندهد، خونش هدر خواهد بود و هر کس او را بیاورد، به

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۸۰، ص ۲۸۳، ص ۲۸۴، ص ۲۸۶، ص ۲۸۷

اندازه ديه‌اش [جايزه مي‌گيرد].» او نگهبانان را نيز فرا خواند و آنان را بر جستجو براي يافتن مسلم، تحريك و تهديد كرد.

تاريخ الطبري: چون صبح شد، ابن زياد جلوس كرد و اجازه داد مردم بر او وارد شوند. چون محمد بن اشعث آمد. عبيدالله گفت: «مرحبا به كسي كه دورويي ندارد و مورد اتهام نيست!» و او را كنار خود نشانده. پسر پيرزني كه مسلم بن عقيل را پناه داده بود [...] صبحگاهان نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث رفته بود و به وي خبر داده بود كه مسلم بن عقيل، نزد مادر اوست. عبدالرحمان به نزد پدرش - كه در مجلس ابن زياد بود - آمد و با او در گوشي صحبت كرد. ابن زياد پرسيد: «چه گفت؟»

محمد بن اشعث گفت: «به من خبر داد كه مسلم بن عقيل در يكي از خانه‌هاي ماست.» ابن زياد با چوبش به پهلوي محمد زد و گفت: «برخيز و هم اينك او را بياور.»

الفتوح: عبيدالله بن زياد به جانشين خود، عمرو بن حُرَيْث مخزومي، دستور داد كه سيصد مرد دلاور را به همراه پسر اشعث بفرستد. محمد بن اشعث با اين جمع حركت كرد تا به خانه‌اي رسيد كه مسلم بن عقيل در آن بود.

البداية والنهاية: سپاهيان بر مسلم، هجوم آوردند و مسلم با شمشير، در برابر آنان ايستاد و سه مرتبه آنان را از خانه بيرون راند. لب بالا و پايين مسلم، ضريت خورد. آن‌گاه سپاهيان به سوي مسلم، سنگ پرتاب كردند و طناب‌هاي حصيري را آتش زدند [و به طرفش انداختند]: ولي باز هم نتوانستند بر او دست يابند. مسلم با شمشير از خانه بيرون آمد و به نبرد با آنان پرداخت.

الملهوف: چون مسلم، گروهی از آنان را كشت، محمد بن اشعث بانگ بر آورد: «ای مسلم! تو در امانی.» مسلم گفت: «چه اعتمادی به امان اهل نیرنگ و فجور هست؟!» و باز يورش آورد و با آنان می‌جنگید و سروده‌های حمران بن مالک خَتَمِي را در روز نبرد خَتَم و بنی عامر می‌خواند:

سوگند ياد کرده‌ام كه جز به آزادگي، كشته نشوم،

گرچه مرگ را ناخوش بینگارم.

خوش ندارم که به من نیرنگ بزنند یا فریب بخورم،

و با آب گوارا، آب گرم و تلخ را مخلوط کنم.

هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می کند.

با شما نبرد می کنم و از سختی، هراسی ندارم.

به وی گفتند: «به راستی که نیرنگ و فریبی نیست.» ولی مسلم، بدان توجه نکرد و پس از

دیدن جراحات‌های سنگین، جمعیت بر او هجوم آوردند و مردی از پشت به وی ضربتی زد و

به زمین افتاد و به اسارت گرفته شد.

گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد^۱

المهوف: چون مسلم بن عقیل را بر عبیدالله بن زیاد وارد کردند، بر او سلام نکرد. نگهبان به

وی گفت: «بر امیر، سلام کن.» مسلم به او گفت: «وای بر تو! ساکت شو! به خدا سوگند که

او برای من، امیر نیست.»

ابن زیاد گفت: «مانعی ندارد. سلام کنی یا نکنی، کشته خواهی شد.»

مسلم به وی گفت: «اگر مرا بکشی، به راستی که بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است و تو

هیچ‌گاه بدکشتن و زشت‌مُثله کردن و بدسرشتی و پیروزیِ دنائت‌آمیز را رها نخواهی

ساخت و کسی به این کارها، سزاوارتر از تو نیست.»

ابن زیاد به وی گفت: «ای نافرمان و ای تفرقه افکن! بر امام خویش، خروج کردی و اتحاد

مسلمانان را بر هم زدی و بذرفتنه در میان آنها پاشیدی!»

مسلم گفت: «دروغ می‌گویی، ای پسر زیاد! همانا معاویه و پسرش یزید، اتحاد مسلمانان را

بر هم زدند و بذرفتنه را تو و پدرت زیاد پسر عبید - عبیدی که بنده طایفه بنی‌علاج از

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۹۷. روایت ارشاد با این روایت اختلاف‌هایی دارد؛ رک. به

الارشاد، ج ۲، ص ۶۲.

قبیله ثقیف بود^۱ - کاشتید. من امیدوارم که خداوند، شهادت را به دست بدترین بندگان، روزی ام گرداند.»

ابن زیاد گفت: «نَفَسْتُ، آرزوی چیزی داشت که خداوند، آن را از تو دریغ کرد و تو را شایسته آن ندانست و آن را به اهلش سپرد!» مسلم گفت: «اهل آن کیست، ای پسر مرجانه؟» ابن زیاد گفت: «اهل آن، یزید بن معاویه است.» مسلم گفت: «ستایش خدا را! ما به حکمیت خداوند در میان ما و شما، راضی هستیم.» ابن زیاد گفت: «گمان می‌کنی که در حکومت، سهمی دارید؟» مسلم گفت: «به خدا سوگند، گمان که نه، بلکه یقین دارم.»

ابن زیاد گفت: «ای مسلم! به من بگو که چرا به این شهر آمدی، با این که کارهایشان به سامان بود؛ ولی تو آن را بر هم زدی و وحدت آنان را در هم شکستی؟»

مسلم گفت: «برای تفرقه و بر هم زدن نظم نیادم؛ بلکه شما زشتی‌ها را آشکار و خوبی‌ها را دفن کردید، بدون رضایت مردم، بر آنان حکومت کردید، آنان را به غیر آنچه خدا دستور داده بود، وا داشتید و مانند کسرا و قیصر با آنان رفتار کردید. ما آمدیم تا در میان آنان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، به حکم کتاب و سنت فرا بخوانیم و ما، شایسته این امور هستیم، چنان که پیامبر خدا دستور داد.»

ابن زیاد - که خداوند، او را لعنت کند - شروع به دشنام دادن به مسلم و علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام کرد. مسلم به وی گفت: «تو و پدرت، شایسته این دشنام‌ها هستید. هر چه می‌خواهی بکن، ای دشمن خدا!»

شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه^۲

الارشاد: [ابن زیاد پس از گفتگو با مسلم، خشمگین شد و] گفت: «کجاست کسی که ابن عقیل بر سرش ضربت زد؟» بکر بن حُرَمانِ احمري را آوردند. ابن زیاد به وی گفت: «بالا

۱ این سخن طعنه‌ای است به نسب دروغین عبیدالله. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، معاویه، زیاد پدر عبیدالله را بر اساس ادعای واهی ابوسفیان، پسر ابوسفیان و برادر خود اعلام کرد.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۰۲، ص ۳۰۵

[ی قصر] برو. باید تو گردنش را بزنی.»

او مسلم را بالا [ی قصر] بُرد، در حالی که مسلم تکبیر می‌گفت، استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد و می‌گفت: «خداوندا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و خوار ساختند، داوری فرما.» مسلم را به بالای محلّی که امروزه جایگاه کفشدارها نامیده می‌شود، بردند و گردنش را زدند و بدنش را به دنبال سرش پایین انداختند.

تاریخ الطبری: وقتی مسلم بن عقیل به شهادت رسید، این زیاد، دستور داد هانی بن عروه را به بازار ببرند و سرش را از بدنش جدا کنند. هانی را با دستان بسته به بازار خرید و فروشِ گوسفند بردند و او پیوسته می‌گفت: «ای قبیله مَدَحِج! امروز برای من، مَدَحِجی نیست! ای قبیله مَدَحِج! قبیله مَدَحِج کجاست؟» آن‌گاه چون دید کسی او را یاری نمی‌کند، دستش را کشید و از طناب، بیرون آورد و گفت: «آیا عصایی، کاردی، سنگی، استخوانی یافت نمی‌شود تا آدمی از جان خود، دفاع کند؟» بر او حمله بردند و او را محکم بستند.

آن‌گاه به وی گفتند: «گردنت را دراز کن.» گفت: «من نسبت به گردنم، سخاوتمند نیستم و شما را بر کشتن خویش یاری نمی‌کنم.»

غلام عبید الله بن زیاد [...] با شمشیر، ضربتی بر او زد؛ ولی اثر نکرد. هانی گفت: «إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ» «بازگشت، به سوی خداست. خدایا! به سوی رحمت تو و رضوان تو.» آن‌گاه [آن غلام،] ضربه‌ای دیگر زد و او را کشت.

نامه‌ی ابن زیاد به یزید بن معاویه^۱

الفتوح: عبید الله بن زیاد، دستور داد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند، آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار کشند و تصمیم گرفت سرهای آنان را نزد یزید بن معاویه بفرستد....

سپس نامه‌ای این چنین برای یزید بن معاویه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۰۸

خدا، یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، از عبید الله بن زیاد. ستایش، خدایی را که حقّ امیر مؤمنان را ستاند و او را از شرّ دشمنش رها کرد! به امیر مؤمنان - که خداوند او را تأیید کند - خیر می‌دهم که مسلم بن عقیل، آن بر هم زنده‌ی وحدت، وارد کوفه شد و در خانه‌ی هانی بن عروه مَذْحِجِی فرود آمد. من بر آن دو، جاسوسانی را گماردم، تا این که آنان را از خانه بیرون آوردم و پس از نبرد و درگیری، خداوند مرا بر آنان مسلط ساخت. گردن آنها را زدم و سرهایشان را به همراه هانی بن ابی حیه و ادعی و زبیر بن اروح تمیمی، برای شما فرستادم. این دو، گوش به فرمان و به سنت و جماعت [مسلمانان] ملتزم هستند و امیر مؤمنان، هر چه [از اخبار کوفه که] می‌خواهد، از آنان بپرسد. آن دو، اهل خرد و فهم و صداقت‌اند.»

وقتی نامه و دو سر به یزید بن معاویه رسید، آن را خواند و دستور داد سرها بر دروازه‌ی شهر دمشق، نصب گردند.

پیوست ۲: پیام آوران عاشورا^۱

ورود کاروان اسیران به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب(س) برای مردم^۲

الإرشاد: عمر بن سعد، بقیه روز عاشورا و نیز تا ظهر روز بعد را [در کربلا] ماند و سپس به لشکر، فرمان حرکت داد و در حالی که دختران و خواهران حسین علیه‌السلام و همه زنان و کودکان کاروان [اسیران] با او بودند، رو به کوفه نهاد. در میان اسیران، زین العابدین علیه‌السلام نیز بود. ایشان بیمار و نزدیک به مرگ بود.

الأمالی، مفید - به نقل از حَدَّثَم بن ستیر - : زینب دختر علی علیه‌السلام را [پس از عاشورا و به هنگام ورود به کوفه] دیدم و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام، گویی با زبان [پدرش] امیر مؤمنان علیه‌السلام سخن می‌گفت.

او در آغاز به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید.» نفس‌ها در سینه‌ها حبس شدند و آواها فروخفتند. زینب علیها‌السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَيْلِ وَالْخِذْلِ، فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ، وَلَا هِدَاةِ الرَّئِثَةِ، فَمَا مَثَلُكُمْ إِلَّا كَأَنَّي تَقَضَّتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكُنَّا تَتَخَذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»

«ستایش خدای راست و بر پدرم پیامبر خدا، درود! اما بعد، ای کوفیان و ای دغلكاران بی‌وفا! اشکتان هرگز خشک مباد! و ناله‌تان هیچ‌گاه فروخته مباد! مثل شما، مثل زنی است که رشته‌ی خود را، پس از محکم بافتن، از هم می‌گسست. [شما که] سوگندها پتان را دستاویز فریب قرار می‌دهید [سوره نحل، ۹۲].»

ألا وهل فيكم إلا الصلْفُ النَّطْفُ، وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ، خَوَّارُونَ فِي اللَّفَاءِ، عَاجِزُونَ عَنِ الْأَعْدَاءِ، نَاكِبُونَ لِلْبَيْعَةِ، مُضَيِّعُونَ لِلذِّمَّةِ، فَبَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكَونَ! إِي وَاللَّهِ فَبَاكُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فَرُتُمْ بِعَارِهَا

۱ این بخش شامل مجموعه‌ای از گزارش‌ها، از منابع مختلف، است. در ابتدای هر گزارش نام منبع آن آمده است.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۳۳، ص ۷۳۸

وَسَنَارِهَا ، وَلَنْ تَغْسِلُوهَا دَنَسَهَا عَنْكُمْ أَبَدًا . فَسَلِيلَ خَاتَمِ الرَّسَالَةِ ، وَسَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَلَأَ خَيْرَتِكُمْ ، وَمَفْرَعِ نَازِلَتِكُمْ ، وَأَمَارَةَ مَحَجَّتِكُمْ ، وَمَدْرَجَةَ حُجَّتِكُمْ خَذَلْتُمْ ، وَلَهُ قَتَلْتُمْ ! أَلَا سَاءَ مَا تَزُرُونَ ، فَتَعَسَا وَنُكْسَا ، فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ ، وَتَرَبَّتِ الْأَيْدِي ، وَخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ .

هان! آیا جز لاف زنان گزافه گو و سینه های کینه جو میان شما هست؟ به گاه دیدار نرم، و در برابر دشمن ناتوان، و شکننده ی پیمان و تباه کننده ی تعهدید. چه بد چیزی برای خود پیش فرستاده اید که موجب خشم خدا بر شما و عذاب همیشگی می شود! گریه می کنید؟! آری به خدا سوگند، باید فراوان بگریید و کم بخندید، که به ننگ و عار آن رسیده اید و هرگز از آلودگی آن پاکیزه نخواهید شد. نگیں مهر پیامبری و سرور جوانان بهشتی، پناهگاه نیکوکاران تان و جان پناه پیشامدهایتان و نشانه ی روشن راهتان و نردبان پیروزی تان را تنها گذاشتید و او را کشتید. چه بد باری را بر دوش می کشید! سرنگون و نگونسار باشید، که تلاشتان ناکام و دستانتان خالی ماند و بازی را باختید و در [جایگاه] خشم خدا خانه کردید و مهر خواری و درماندگی بر پیشانی تان زده شد!

وَيَلْكُمُ ، أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَصَبْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ، تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ، وَلَقَدْ آتَيْتُمْ بِهَا خَرَقَاءَ شَوْهَاءَ ، طَلَاعَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ . أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا ! وَاعْدَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى ، فَلَا يَسْتَخَفُّنَكُمْ الْمَهَلُ ، فَإِنَّهُ لَا يُحْفَظُهُ الْبِدَارُ ، وَلَا يُخَافُ عَلَيْهِ فَوْتُ النَّارِ ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ .»

وای بر شما! آیا می دانید چه جگری از محمد صلی الله علیه و آله خستید؟! و چه خونی از او ریختید؟! و چه دُرْدانه ای را از او گرفتید؟! بی گمان، کاری ناروا کردید. نزدیک است که آسمان ها از آن بشکافتند و زمین دهان باز کند و کوه ها فرو ریزند! [سوره ی مریم، ۹۰-۸۹] به سان احمقان زشتکار، بر سر دُرْدانه ی او ریختید و زمین و آسمان را از سیاهی لشکر پُر کردید. آیا از خون بارش آسمان، به شگفت می آید؟! همانا عذاب آخرت رسواکننده تر است

[سورهی فصلت، ۱۶]. مهلت خدا، سُبُکسرتان نکند، که خدا عجله‌ای ندارد و از دست دادن فرصت انتقام، نگرانش نمی‌کند. هرگز! به راستی که پروردگارت در کمین‌گاه است [سورهی فجر، ۱۴].»

آن‌گاه زینب علیها السلام خاموش شد. مردم را حیران و انگشت به دهان دیدم و پیرمردی گریان را دیدم که محاسنش خیس شده بود.

زینب(س) در مجلس ابن زیاد^۱

الارشاد: خانواده‌ی حسین علیه‌السلام را بر ابن زیاد وارد کردند. پس زینب خواهر حسین علیه‌السلام در میان ایشان بطور ناشناس با کهنه‌ترین جامه‌های خود بدان مجلس در آمد و در کناری نشست و کنیزان آن جناب دورش را گرفتند. ابن زیاد گفت: «این زن که بود که کناره گرفت و در گوشه نشست و زنان همراه اویند؟» زینب پاسخش نداد. ابن زیاد سؤال خویش را تکرار کرد. یکی از کنیزان گفت: «این زن زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا(ص) است.»

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: «ستایش، خدایی را که شما را رسوا کرد و شما را کُشت و سخن دروغتان را آشکار کرد!» زینب علیها السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيرًا، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَيُكَذِّبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ» «سپاس خداوندی را که ما را بوسیله‌ی محمد(ص) گرامی داشت، و ما را از هر پلیدی پاک و پاکیزه کرد. تنها فاسق است که رسوا می‌شود و تنها تبهکار است که تکذیب می‌شود، و او جز ماست، و ستایش خدای را.»

ابن زیاد گفت: «کار خدا را با خاندان چگونه دیدی؟» زینب فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَجِعَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّونَ إِلَيْهِ، وَ تَخَاصُمُونَ عِنْدَهُ» «خداوند، کشته شدن را برایشان مقدر کرد، و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند و به

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹

زودی، خداوند، تو و ایشان را گرد هم می‌آورد، و نزد او حجت گویند و از او داوری خواهید.»^۱ ابن زیاد به خشم آمد و برافروخته شد [و آهنگ مجازات زینب علیها السلام را کرد].

عمرو بن حُرَیث گفت: «ای امیر! این زن است؛ زن را به سخنش نمی‌گیرند و بر خطایش سرزنش نمی‌کنند.» [...]

ابن زیاد گفت: «این، سجع گو است. به جانم سوگند که پدرش نیز سجع گو و شاعر بود.» زینب فرمود: «مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ! إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنَّ صَدْرِي نَفَثَ لِمَا قُلْتَ» «زن را به سجع چه کار؟! مرا مشغله‌ای است که از سجع‌پردازی باز می‌دارد. لیکن آنچه می‌گویم از سینه‌ام می‌جوشد.»

امام زین العابدین (ع) در مجلس ابن زیاد^۲

المهلوف: ابن زیاد - که خدا لعنتش کند - به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام توجه کرد و گفت: «این کیست؟»

گفتند: «علی بن الحسین است.» ابن زیاد گفت: «مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟» علی [بن الحسین] علیه السلام به او فرمود: «برادری داشتم که [او نیز] علی بن الحسین نامیده می‌شد و مردم او را کُشتند.»

ابن زیاد گفت: «بلکه خدا او را کُشت.» علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «خداوند، جانها را هنگام مرگشان می‌گیرد [سوره‌ی زمر، ۴۲].»

ابن زیاد گفت: «تو جرئت جواب دادن به من را داری؟! او را ببرید و گردنش را بزنید!» عمه او زینب علیها السلام، این را شنید و گفت: «ای ابن زیاد! تو یک تن هم از ما باقی

۱ در روایت فتوح سخن زینب (س) چنین آغاز می‌شود: «ما رأیت إلا جمیلاً، هؤلاء القوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم...» «جز زیبایی ندیدم؛ ایشان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را برایشان مقدر کرد، و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند...» (الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲)

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۷۵۲

نگذاشته‌ای. اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.»

علی [بن‌الحسین] علیه‌السلام به عمّه‌اش گفت: «ای عمّه! سخنی مگو تا من با او سخن بگویم.» آن‌گاه به او رو کرد و گفت: «ای ابن‌زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که کشته شدن، عادت ما و شهادت، کرامت ماست؟»
[ابن‌زیاد از کشتن علی بن‌الحسین علیه‌السلام منصرف شد.]

شهادت عبدالله بن عقیف^۱

تاریخ الطبری: ندای نماز جماعت داده شد و مردم در مسجد اعظم کوفه، گرد آمدند. ابن‌زیاد، از منبر بالا رفت و گفت: «ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید بن معاویه و حزیش را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی و پیروانش را کُشت!»

ابن‌زیاد، سخنش را به پایان نبرده بود که عبدالله بن عقیف آزدی برخاست و بر او فریاد کشید. او از شیعیان علی علیه‌السلام بود و چشم‌چپش را در جنگ جَمَل، همراه علی علیه‌السلام از دست داده بود و چون پیکار صفین شد، ضربه‌ای بر سرش و ضربه‌ای هم بر ابرویش زدند و چشم دیگرش هم نابینا شد. از این رو، از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد، تا شب که در آن نماز می‌خواند و سپس به خانه باز می‌گشت.

عبدالله، هنگامی که سخن ابن‌زیاد را شنید، گفت: «ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و نیز کسی است که به تو حکومت داد و پدرش. ای پسر مرجانه! آیا پسران پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقان را بر زبان می‌آوردید؟!»

ابن‌زیاد گفت: «او را بر ایم بیاورید.» پاسبان‌ها دور او را گرفتند و او را دستگیر کردند. عبدالله، شعار قبیله اَزْد را سر داد: «یا مِرور (ای آمرزیده)!»

عبد الرحمان بن مَخْنَف اَزْدی، نشسته بود. گفت: «وای بر تو! خودت و قومت را تباه

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۵۳

کردی.»

در آن روز، هفتصد جنگجو از قبیله اَزْد در کوفه بودند. جوانانی از اَزْد به سوی او جستند و او را از دست پاسبانان در آوردند و به خانواده‌اش سپردند.

عبیدالله بن زیاد، [شب هنگام] کسی را [به همراه گروهی مسلح] به سراغ او فرستاد. او را کُشت و فرمان داد تا او را در جایگاه خاکروبه‌ها به صلیب کشیدند.

ورود کاروان اسیران به مجلس یزید^۱

أنساب الأشراف: عبیدالله بن زیاد مدتی سر حسین بن علی علیه‌السلام را در کوفه نصب کرد، سپس زحر بن قیس را خواند و سر حسین علیه‌السلام و دیگر شهیدان را با او برای یزید فرستاد.

هنگامی که آنان بر یزید وارد شدند، او گفت: «من از اطاعتتان، بدون کشتن حسین هم راضی می‌شدم. خدا پسر سمیه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند اگر من بودم از حسین می‌گذشتم! [خدا حسین را رحمت کند، که مردی او را کشته که پیوند خانوادگی بین خود و او را بریده است]!»

أنساب الأشراف: عبید الله بن زیاد، فرمان داد تا علی بن الحسین علیه‌السلام را تا گردن در بند کنند و زنان و کودکان امام حسین علیه‌السلام را آماده کرد و آنگاه، آنان را با مُحفَّز بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن روانه [شام] کرد. هنگامی که [اسیران] در درگاه یزید ایستادند، مُحفَّز، صدایش را بلند کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! این، مُحفَّز بن ثعلبه است که فرومایگان تبهکار را برایت آورده است!»

الاحتجاج: هنگامی که زین‌العابدین علیه‌السلام و اهل حرمش بر یزید وارد شدند، سر امام حسین علیه‌السلام پیش روی یزید در تشت گذاشته شد و وی با چوب‌دستی‌اش بر

۱ انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۵، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۷۲

دندان‌های پیشینِ امام حسین علیه‌السلام می‌زد و می‌خواند^۱:

هاشمیان با سلطنت بازی کردند، وگر نه

نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند

و بی‌تابی خزرچ را از زخم سلاح می‌دیدند!

هلله می‌کردند و از شادی فریاد می‌کشیدند

و می‌گفتند: ای یزید! پاینده و سربلند باشی.

ما جزای بدر را به آنها دادیم

و مانند آن را بر سرشان آوردیم و اکنون برابریم.

من از خندف^۲ نیستم، اگر

انتقام آنچه را خاندان احمد کرده‌اند، از آنها نگیرم.

زینب(س) در مجلس یزید^۳

الإرشاد، به نقل از فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام: [در مجلس یزید،] مردی سرخ‌رو از

شامیان برخاست و گفت: «ای امیرمؤمنان! این دختر را (منظورش من بودم) به من ببخش.»

من بر خود لرزیدم [...] و لباس عمّام زینب را گرفتم.

عمّام به آن مرد شامی گفت: «به خدا سوگند، خطا کردی و پستی نشان دادی. به خدا

سوگند، این، نه حقّ توست و نه حقّ یزید.»

یزید، خشمگین شد و گفت: «تو خطا کردی. این، حقّ من است و اگر بخواهم چنین کنم،

۱ شاعر اصلی این ابیات، عبدالله بن الزبیری است که این شعر را پس از جنگ احد سروده و یزید ابیاتی را از خود اضافه کرده است.

۲ خندف، تیره‌ای از قبیله‌ی مُضَر و لقب یکی از اجداد شاعر است.

۳ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۸۸، ص ۷۹۳

می‌کنم.»

زینب علیها السلام گفت: «كَلَّا وَاللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينِ بِغَيْرِهَا» «به خدا سوگند، هرگز! خداوند، این حق را برای تو ننهاده است، مگر آن که از امت ما خارج شوی و به دین دیگری بگروی.»

یزید با خشم فراوان گفت: «با این گونه سخن، با من رویارو می‌شوی؟! آنانی که از دین خارج شده‌اند، پدر و برادرت هستند.»

زینب علیها السلام گفت: «بِدِينِ اللَّهِ وَدِينِ أَبِي وَدِينِ أَخِي اهْتَدَيْتَ أَنْتَ وَجَدُّكَ وَأَبُوكَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا» «تو و جد و پدرت، اگر مسلمان باشید، به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت شده‌اید.»

یزید گفت: «ای دشمن خدا! دروغ گفتی!»

زینب علیها السلام گفت: «أَنْتَ أَمِيرٌ تَشْتُمُ ظَالِمًا وَتَقَهَّرُ بِسُلْطَانِكَ» «تو امیری و به ستم، ناسزا می‌گویی و به قدرتت، [نه برهانت،] چیره‌ای.»

یزید ساکت شد. آن شامی دوباره گفت: «این دختر را به من ببخش.» یزید به او گفت: «دور شو! خداوند به تو مرگی دهد که کارت را تمام کند!»

المهلوف: [پس از مشاهده‌ی رفتار یزید با سر بریده‌ی حسین علیه السلام و شعر خواندنش] زینب دختر علی برخاست و چنین گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ. أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ، حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَأَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نَسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ، أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبِكِ عَلَيْهِ كَرَامَةً! وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظْمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ جَذَلًا مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِفَةً، وَالْأُمُورَ مُتَسِفَةً، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا. فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْهُمْ لَنْ يَمْلِكُوا لَكُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنْ مَا نُمَلِّ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؟»

«ستایش، ویژه‌ی خدای جهانیان است و خداوند بر محمد و خاندانش همگی درود فرستد! خدا، راست می‌گوید و این گونه می‌گوید: سپس فرجام بدکاران این شد که آیات خدا را انکار کردند و آنها را مسخره می‌کردند [سوره‌ی روم، ۱۰].»

ای یزید! آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما و کشاندن ما به مانند کنیزان به هر کجا نشانه خواری ما نزد خدا و تکریم خدا برای توست؟! و این از بزرگی ارزش تو نزد اوست؟! پس آن گاه که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می‌چرخد و امور مرتب‌اند و فرمانروایی و حکومتی که از آن ماست به تو رسیده است، به دماغت باد انداختی و از سر شادی و سرمستی سر به این سو و آن سو چرخاندی؟! آرام بگیر و اندکی مهلت ده! آیا سخن خدای متعال را از یاد برده‌ای که فرمود: و کافران نپندارند که مهلت ما به آنان برایشان نیکوست. ما به آنها تنها برای آن مهلت می‌دهیم که برگناهان خود بیفزایند و آنان عذابی خوارکننده دارند [سوره‌ی آل عمران، ۱۷۸].

أَمِنَ الْعَدْلُ - يَا بَنِي الطُّلَقَاءِ - تَخْدِيرُكَ إِمَاءَكَ وَنِسَاءَكَ وَسَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَابًا، قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلَ الْمَنَازِلِ وَالْمَنَاهِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالذَّيْنِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَوَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ؟! وَكَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مَنْ لَفْظَ فَوْهُ أَكْبَادِ الْأَزْكَيَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَظِلُّ فِي ظِلِّهَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَالسَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَنِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا، ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسْلُ مُنْتَحِيًا عَلَيَّ ثَنَائِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَتَكُنُّهَا بِمِخَصَرَتِكَ.

ای فرزند آزادشدگان [در فتح مکه]! آیا این عدالت است که کنیزان و زنان را در پرده می‌داری و دختران پیامبر خدا علیه‌السلام را به اسارت می‌کشی و پرده‌داری می‌کنی و سیمایشان را آشکار می‌نمایی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند و اهل هر منزل و آبادی، به تماشای آنان می‌آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورت‌های آنان

را می بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنها؟ و چگونه به مراقبت کسی امید برده شود که دهانش جگر پاکان را [در جنگ اُحد، گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟! و چگونه کسی سایه خود را بر سرما اندازد، درحالی که با نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می نگرد؟!

سپس بی آن که احساس گناه کنی و یا این سخن را [گناهی] بزرگ بشمری، می گویی: [پدرانم] هلهله می کردند و فریاد شادی بر می کشیدند و می گفتند: ای یزید! سربلند و برقرار باشی! در حالی که با چوب دستی ات بر دندان های پیشین ابا عبدالله، سرور جوانان بهشت، می زنی.

وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَقَدْ نَكَاتَ الْفُرْحَةَ وَاسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ وَتَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، وَزَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَادِيهِمْ! فَتَرِدُنَّ وَشِيكَامُ مَوْرِدِهِمْ، وَلْتَوَدَّنَّ أَنَّكَ سَلَلْتَ وَبَكِمْتَ، وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ، وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَأَنْتَقِمَ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَأَحْلِلْ غَضَبِكَ بَيْنَ سَفْكَ دِمَائِنَا وَقَتْلِ حِمَاتِنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتُ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَزْتُ إِلَّا لِحِمِّكَ، وَلْتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمَّا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكَ دِمَائِهِ ذُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَرَّتِهِ وَوَلْحَمَّتِهِ، وَحَيْثُ يُجْمَعُ اللَّهُ شَمْلُهُمْ، وَيُلْمُ شَعْنَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ».

و چگونه این را نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، عقده‌ی دل مجروح خود گشودی و نهال غم خود ریشه کن کردی! به شعار و عربده [به زعم خود] با پدران سخنی می گویی و می بنداری که آنان را صدا می زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان در خواهی آمد و آن گاه دوست خواهی داشت که اِفلیح و کُننگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی کردی. خدایا! حق ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشم را بر کسی که خون‌های ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بر دوش کشیدن خون‌هایی که از فرزندان ریخته‌ای و حرمتی که از خاندان و خویشانش هتک کرده‌ای، وارد می‌شوی. در آن جا که خدا، پراکندگی‌شان را گرد می‌آورد و پریشانی‌شان را سامان می‌دهد و حقشان را می‌گیرد؛ و مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مُرده هستند؛ بلکه زنده‌اند و نزد خدا/یشان روزی می‌خورند [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۶۹].

وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَيُحَمِّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصِيمًا وَبَجْرَيْئِلَ ظَهِيرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بَسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأَيْكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا. وَلَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَأَسْتَغْظِمُ تَفْرِيعَكَ، وَأَسْتَكْتِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعَيْونَ عَبْرِي وَالصُّدُورَ حَرِي. أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ التُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْضَحُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُونِنَا، وَتِلْكَ الْجُنُثُ الطُّوَاهِرُ الزَّوَاقِي تَتَنَاهَبُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَلَئِنْ اتَّخَذْنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَسَيِّكَا مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، فَاِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ.

تو را داوری خدا، طرفِ دعوا بودن محمد صلی الله علیه و آله و پشתיبانی جبرئیل، بس است و آن که [جنایت را] برای تو آراست و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد، به زودی خواهد دانست که ستمکاران چه بد جایگزینی بر گرفته‌اند و کدام یک از شما جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان‌تر دارد.

اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو وا داشته است، ولی من منزلتت را کوچک می‌بینم و سرزنش کردن تو را دون شأن خود می‌دانم؛ اما چشم‌ها اشکبارند و سینه‌ها سوزان؛ هان! شگفت و بس شگفت که نجیب‌زادگان حزب خدا، به دست آزادشدگان حزب شیطان، کشته می‌شوند! از این دست‌ها، خون ما می‌چکد و دهانشان از [دیدن] گوشت ما آب افتاده است، و آن پیکرهای پاک و پاکیزه را گرگ‌ها دهان می‌زنند و بقیه‌اش را کفتارهای ماده می‌خورند.

اگر ما را غنیمت بگیری، به زودی خسارت می‌بینی، آن هنگام که چیزی جز دستاوردهای
پیش‌فرست خود، چیزی نمی‌یابی، و خدایت بر بندگان ستمکار نیست [سوره ی فصلت،
۴۶]. پس شکوه به درگاه خدا باید برد و تکیه بر هموست.

فَكَدَّ كَيْدَكَ وَاسَعَ سَعِيكَ وَ نَاصِبَ جَهْدِكَ، فَوَّ اللَّهُ لَا تَمَحُّونَ ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ وَحِينَا، وَلَا
تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَرَحُّضُ عَنكَ عَارَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَأَيُّمَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَجَمْعُكَ إِلَّا
بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ
وَالْمَغْفِرَةِ، وَبَاخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَنَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ،
وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.»

حیله‌ات را به کار ببند، تلاشت را بکن و همه‌ی توانت را به کار گیر؛ اما به خدا سوگند،
نخواهی توانست یاد ما را پاک کنی و وحی ما را بمیرانی، و به مرتبت ما دست نمی‌یابی و
نگت شسته نمی‌شود. آیا اندیشه‌ات جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهایی شمردنی
و جمعت جز پریشانی است، آن روز که منادی ندا می‌دهد: هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد
[سوره ی هود، ۱۸]؟!]

ستایش، ویژه‌ی خدایی است که زندگی نخستین از ما را با سعادت و مغفرت به پایان برد، و
زندگی آخرین ما را با شهادت و رحمت، ختم نمود! از خدا می‌خواهیم که پاداش آنان را
کامل کند و [از رحمت خویش] افزون هم بدهد و [در نبود ایشان] ما را نیکو جانشینی باشد،
که او بخشنده و مهربان است و خدا ما را بس است و او نیکو و کیلی است [سوره ی
آل عمران، ۱۷۳].»

مجموعه‌ای از حکمت‌ها و نیایش‌های امام حسین(ع)

□ [امام حسین(ع)، از پیامبر خدا(ص) روایت نمود:] کسی که دینش را از راه تفکر در نعمت‌های خدا، و تدبیر در کتاب او و فهم سنت من به دست آرد، کوه‌ها بجنبند و او از جا نجنبند. و کسی که دینش را از دهان افراد فراگیرد و دنباله‌رو آنان شود، افراد او را به هر سو ببرند و دینش در معرض بزرگ‌ترین زوال است. (گزیده‌ای از سخنان امام حسین(ع)، محمد حکیمی، ص ۴۴)

□ [در نامه به مردم بصره:] شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم، که همانا سنت میرانده شده و بدعت زنده گشته. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۲؛ متن حاضر، ص ۲۲)

□ [پس از ورود به کربلا در خطبه‌ای فرمود:] همانا دنیا دگرگون شده و زشتی آن آشکار گردیده و نیکی آن پشت کرده و از آن باقی نمانده جز اندکی، همانند اندکی [آب] که ته ظرفی باقی بماند، و زندگی‌ای پر از خواری در چراگاهی پرسنگلاخ. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل باز داشته نمی‌شود؟ [در این هنگام] شایسته است که مؤمن به دیدار پروردگار رغبت کند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵؛ متن حاضر، ص ۴۵)

□ مردم بندگان دنیایند، و دین، بازیچه‌ای بر سر زبان آن‌هاست؛ تا زمانی که زندگی‌شان بچرخد، حول دین می‌گردند، اما چون به بلاها آزموده شوند دینداران اندکنند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵؛ متن حاضر، ص ۴۵)

□ [در پاسخ نامه‌ی ابن‌زیاد که، در اطاعت فرمان یزید، او را به انتخاب مرگ یا بیعت مخیر کرده بود، فرمود:] رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به بهای کسب غضب خالق خریدند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۰؛ متن حاضر، ص ۴۶)

□ روزی گذر امام حسین(ع) بر عبدالله پسر عمرو عاص افتاد، پس عبدالله گفت: «هر که دوست دارد محبوب‌ترین مردم زمین نزد اهل آسمان را ببیند، پس به این عبور کننده بنگرد، اگر چه من از شب‌های صفین تا کنون با او هم‌سخن نشده‌ام.»

ابوسعید خُدَری [این سخن را شنید و] او را نزد امام حسین(ع) آورد. امام(ع) پرسید: «آیا تو می‌دانستی که من محبوب‌ترین مردم زمین نزد آسمانیانم، با این حال با من و پدرم در صفین به جنگ برخاستی؟ و به خدا سوگند که پدر من بهتر از من بود.»

عبدالله پوزش خواست و گفت: «پیامبر(ص) به من فرمود: از پدرت اطاعت کن.»

امام(ع) پاسخ داد: «آیا فرموده‌ی خدای متعال را نشنیده بودی که: ”وَأُكْرِمْ أَبَاكَ وَمَدْرَتَ [تو را و مادرند تا درباره‌ی چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان میر“ [سوره‌ی لقمان، ۱۵]؟! و آیا گفته‌ی رسول خدا را نشنیده بودی که: ”هَمَانَا اطاعت از غیر خدا فقط در کارهای نیک است“؟! و نیز این گفته‌ی او را که: ”هیچ مخلوقی در چیزی که نافرمانی آفریدگار است، نباید اطاعت شود“؟!»
(حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۷۱)

□ شخصی به امام حسین(ع) در نامه‌ای نوشت: «آقای من، مرا از خیر دنیا و آخرت آگاه فرما.» امام(ع) در پاسخ او نوشت: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. اما بعد، حَقّاً که هر کس خشنودی خدا را، [هر چند] با خشم مردم می‌طلبد، خدا او را از کارهایی که در دست مردم است کفایت می‌کند و هر کس خشنودی مردم را با خشم خدا می‌جوید، خدا او را به مردم واگذار می‌کند. والسلام.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۳۱)

□ آن کس که دوستت دارد، تو را [از بدی] باز می‌دارد و آن کس که تو را دشمن دارد، [به آن] برانگیزاند. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۲۷)

□ [بخش‌هایی از خطبه‌ی امام(ع) در مِنّا:] خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری واجب از جانب خویش آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به

معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانه] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

[...] کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال]، شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده، [یعنی] نهی [از بدی] و بازداشتن یکدیگر [از زشتی‌ها]، و شما از آن غافلید.

[...] پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی، [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشانند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده. مردم بردگان آنانند و دست [ستمی] که به ایشان ضربه زند را از خود نرانند. آنانی که برخی زورگو و ستیزه‌جویند، و برخی بر ناتوانان سلطه‌گر و تندخویند، اطاعت‌شوندگانی که [خدای] آغازگر [خلقت] و بازگرداننده [به قیامت] را نمی‌شناسند. (تحف‌العقول، باب سخنان امام حسین (ع)؛ متن حاضر، ص ۵)

□ [در نامه به مردم کوفه:] به جانم سوگند امام و پیشوا نیست مگر آن‌کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۵؛ متن حاضر، ص ۲۱)

□ ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فرمان‌راوی ستمگر را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا

مخالفت می‌کند و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، آنگاه نه در عمل بر او بشورد و نه با گفتار، بر خداست که [در روز جزا] او را به همان جایگاهی در آورد که آن ستمگر را در می‌آورد.

بدانید، اینان به پیروی شیطان چسبیده‌اند و اطاعت رحمان را ترک گفته‌اند. تباهی‌ها را آشکار ساخته، حدود [خداوندی] را تعطیل کرده، ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند [...]. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۱؛ متن حاضر، ص ۳۹)

□ [در پاسخ به عبیدالله بن حرّ که به او گفت: «من از مرگ سخت‌گریزانم ولی اسب خود، مُلحِقَه، را به تو می‌دهم، اسبی که با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز اینکه به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته‌ام»، امام(ع) فرمود: اکنون که خود را از ما دریغ داشتی، ما را حاجتی به اسب تو نیست. (الاخبار الطوال، ص ۲۵۰؛ متن حاضر، ص ۴۰)

□ [از امام حسین(ع) در مورد شجاعت پرسیدند، فرمود: قدم پیش نهادن در سختی، شکیبایی و وزیدن در مصیبت و دفاع از برادران. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۴۳)

□ آنجا که حق تو را ملزم می‌سازد، بر آنچه نمی‌پسندی شکیبا باش، و آنجا که هوای نفس تو را فرا می‌خواند، از آنچه دوست می‌داری خود را نگه دار. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۳۷)

□ راستی، عزّت است و دروغ، ناتوانی. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۱۵)

□ [به روایت امام صادق(ع)]: شخصی به امام حسین(ع) نامه نوشت که: «با دو کلمه‌ی

۱ این منبع شامل اغلب سخنان منسوب به امام حسین(ع)، بدون بررسی سند روایات است. از این رو، روایات نامعتبر فراوانی نیز در این کتاب وارد شده‌است. در این بخش، سخنانی از این کتاب نقل شده است که در منابع قابل استناد دیگر نیز یافت می‌شوند و با محکمت قرآن و سنت سازگاری دارند.

مختصر، مرا پندی بده.» امام(ع) به او نوشت: «کسی که از راه نافرمانی خدا در پی چیزی باشد، آنچه را امید دارد زودتر از دست می‌دهد و آنچه را بیم دارد زودتر سر می‌رسد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۲۲۹)

□ [در ضمن خطبه‌ای فرمود: بدانید، نیازهای مردم به شما، از نعمت‌های خدا بر شماست؛ از نعمت‌های الهی تنگ‌دلی [و بی‌حوصلگی] نشان ندهید، که به کیفرهای او تبدیل شوند. [و نیز، در همین خطبه فرمود:] نهال‌هایی که بر کشت‌گاه خود پایدار مانده‌اند از راه شاخه‌های خود اوج گیرند، پس هر که برای برادر خود در انجام خیری شتاب ورزد، آن را فردا [ی قیامت] که بر او وارد می‌شود، می‌یابد؛ و هر که به وسیله‌ی نیکی به برادر خود، خدای تبارک و تعالی را قصد نموده باشد، خدا پاداش آن را هنگام نیازمندیش عطا فرماید، و از گرفتاری‌های دنیای او بیشتر [از اندازه‌ی احسانش] برطرف فرماید؛ و هر کس کس اندوه مؤمنی را برطرف کند، خداوند اندوه دنیا و آخرت او را رفع سازد؛ و هر کس که نیکی کند خدا به او نیکی می‌کند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۳۴]. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۱۴)

□ شخصی نزد امام حسین(ع) گفت: «اگر نیکی به نا اهل برسد، تباه می‌شود.» امام حسین(ع) فرمود: «چنین نیست، بلکه نیکوکاری همچون بارانی تند است که به نیک و بد می‌رسد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۷)

□ [در ضمن خطبه‌ای فرمود: از کسانی مباش که بر گناهان بندگان خدا بیمناک است و از عقوبت گناه خود آسوده خاطر، که خدای سبحان درباره‌ی بهشتش فریب نمی‌خورد و به آنچه نزد اوست جز به اطاعت او و خواست [و توفیق وی] نتوان رسید. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۴۴)

□ روزی، سائلی طلب حاجت می‌نمود. امام حسین(ع) فرمود: «می‌دانید چه می‌گویید؟» گفتند: «نه، ای فرزند رسول خدا.» فرمود: «می‌گویید: من فرستاده‌ی شما [به سوی آخرت] هستم، اگر چیزی به من دادید آن را می‌گیرم و به آنجا می‌رسانم، وگرنه به آنجا

- می‌رسم در حالی که دستم خالی است.» (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۲۶)
- سخاوت [مایه‌ی] دوستی و بخل [مایه‌ی] دشمنی است، و بهشت بر بخیل حرام است. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۶۳)
- آن کس که بخشش تو را بپذیرد، تو را در جوانمردی کمک کرده است. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۲۶)
- ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دعا باز ماند، و بخیل‌ترین مردم کسی است که بر سلام بخل ورزد. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۰)
- شکرگزاری تو بر نعمت پیشین، نعمت تازه را سبب می‌شود. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۳۴)
- امام حسین(ع) دید مردی به غذا دعوت شد، اما به دعوت‌کننده‌ی خود گفت: «مرا عفو کن، [نمی‌خورم].» امام(ع) فرمود: «برخیز، که در پذیرش دعوت عذری نیست. اگر روزه [واجب] نداری بخور، و اگر روزه داری [با دعایت] بدان برکت ده.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۱)
- نزد امام(ع) نام مردی از بنی‌امیه را بردند که صدقه‌ی زیادی داده است. امام(ع) فرمود: «مثل او مانند کسی است که از حاجیان راهزنی کند، و از آنچه ربوده صدقه دهد. بی‌گمان صدقه‌ی پاکیزه، صدقه‌ی کسی است که در راه به دست آوردن آنچه صدقه می‌دهد، بر پیشانی او عرق نشسته و چهره‌ی او غبار گرفته باشد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۴۰۳)
- مردی به امام حسین(ع) گفت: «خانه‌ای ساختم که دوست دارم به آن درآیی و خدا را بخوانی.» امام(ع) به آن درآمد و بدان نگریست و سپس فرمود: «خانه‌ی خود را ویران و خانه‌ی غیر خود را آباد کردی. آن که در زمین بود، تو را فریفت و آن که در آسمان بود، از تو متنفر شد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۸۹)

- مالت اگر برای تو نباشد، تو مال اوایی. پس آن را باقی مگذار، که برایت باقی نمی ماند و آن را بخور، پیش از آنکه تو را بخورد. (حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۳)
- ای مردم! هر کس ببخشد، سروری می یابد و هر که بخل بورزد، به پستی می گراید. بخشنده ترین مردم کسی است که به فردی ببخشد که امیدی به او ندارد. (حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۲، ص ۳۷)
- هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فراخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد. (حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۱، ص ۳۳)
- استدرج خدای سبحان نسبت به بنده‌ی خود این است که نعمت های خود را بر او سرشار بارد، و توفیق شکر آن ها را از او سلب کند. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۸۵۰)
- [به فرزند خود علی بن حسین (ع) فرمود:] بصرم، بیرهیز از ستم کردن بر آن کس که در برابر تو یاری کننده‌ای جز خدای عزّ و جلّ نمی یابد. (تحف العقول، باب سخنان امام حسین (ع))
- جمعی خدا را از شوق بهشت می پرستند، این عبادت سوداگران است و گروهی خدا را از بیم دوزخ می پرستند، این عبادت بردگان است و مردمی هم خدا را از سرِ شکر می پرستند، این عبادت آزادگان و بهترین عبادت است. «(فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۸۱۰)
- [در پاسخ به امان نامه‌ی کارگزار یزید در مکه:] همانا بهترین امان ها امان خدا است و کسی که در دنیا خوف خدا نداشته باشد در روز قیامت از جانب او امانی نخواهد داشت. پس، از خداوند خوفی در دنیا را خواستاریم که امان او را در روز قیامت برای ما موجب شود. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۱؛ متن حاضر، ص ۲۸)
- همه‌ی امور در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضا بدانگونه که دوست داریم و می پسندیم نازل شود، خدا را بر نعمت هایش سپاس می گوئیم و هم اوست

مددکار در ادای شکر، و اگر قضا بر خلاف انتظار فرود آید، آن کس که نیتش حق و در نهادش تقوی است ستم نکرده است. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۵؛ متن حاضر، ص ۲۹)

□ ما خاندانی هستیم که خدای سبحان را [به دعا] می‌خوانیم و او به ما عطا می‌کند، و چون آنچه را که ناخوشایند ماست اراده کند، به آنچه او می‌پسندد خوشنود می‌شویم. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۶۹۳)

□ [در پاسخ به زهیر بن قین که گفت: «ای پسر رسول خدا، به خدا که من آینده را سخت‌تر از حال می‌بینم. هم‌اینک جنگ با اینان آسان‌تر است از جنگ با کسانی که پس از این گرد خواهند آمد؛ به جانم سوگند که سپاهسانی [بسیار] خواهند آمد که با آنان برابری نتوانیم کرد»، امام(ع) فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود. (الارشاد، ج ۲، ص ۸۴؛ متن حاضر، ص ۴۴)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود: آیا من کسی از شما را کشته‌ام که [تقاضا] خونش را می‌خواهید؟ آیا مالی از شما را تباه کرده‌ام؟ آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جوئید؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۲؛ متن حاضر، ص ۵۵)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود: شما سخن مرا نمی‌شنوید، چرا که هدایا و پاداش‌هایی به حرام گرفته‌اید و شکم‌هایتان از حرام پر گشته و خدا بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرا نمی‌دهید؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۵۷)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود: همه با هم دشمنِ دوستان خود و یکدست بر علیه آنان شدید تا دشمنان خود را خرسند کنید؟ بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کرده یا آرزویی از شما برآورده باشند، به جز [مال] حرام دنیا و زندگی بی‌مقداری که در دنیا خواهانش هستید، و بدون اینکه از ما گناهی سر زده یا اندیشه‌ی

ناصوابی داشته باشیم؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۵۷)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] شما ناپاک‌ترین درختید، که [میوه‌ی آن] برای باغبانش لقمه‌ای گلوگیر و برای غاصب آن شیرین و گواراست. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۵۸)

□ [امام حسین(ع) از پدر بزرگوارش معنای فرومایگی را پرسید، امیرمؤمنان(ع) فرمود:] جرأت‌ورزی در برابر دوست و بی‌خیالی و بی‌عملی در برابر دشمن است. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۶۳)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] هیئات که ما ذلت را بپذیریم! خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۸؛ متن حاضر، ص ۵۸)

□ [در نامه‌ای که پس از ورود به کربلا خطاب به محمد حنفیه و افرادی از بنی‌هاشم نوشت:] بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی‌هاشم که نزد اویند، اما بعد، گویی دنیا هرگز نبوده است و گویی آخرت هرگز زوال نداشته است. والسلام. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۹؛ متن حاضر، ص ۴۵)

□ [خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ فرمود:] صبر و شکیبایی، ای بزرگ‌زادگان! همانا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و رنج به بهشت پهناور و نعمتهای جاودان آن می‌رساند. کدام یک از شماست که دوست نداشته باشد از زندانی به قصری منتقل شود؟ و آن [=مرگ] برای دشمنان شما همانند [وضع] کسی است که از قصری به زندان و [محل] عذاب شکنجه برده شود. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من نقل نمود که: همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که این گروه را به

بهشتشان و آن گروه را به دوزخشان در می‌آورد. آری، نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۵؛ متن حاضر، ص ۶۲)

□ [در صبح عاشورا چنین دعا فرمود: خداوندا! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی، و در هر سختی امید منی، در هر حادثه‌ی ناگواری که بر من آید پشت و پناه و ذخیره‌ی منی. چه بسا غمی که در آن دل ناتوان و چاره‌نیاب می‌شد، و دوست و امی‌گذاشت و دشمن زبان به شماتت می‌گشود، و من آن را نزد تو آوردم و شکوه به درگاه تو کردم، تا از جز تو گسسته و تنها به تو روی آورده باشم، و تو آن را رفع کردی و [در کارم] گشایش دادی. پس تو ولیّ هر نعمت و منتهای هر خواسته‌ای. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۳۱؛ متن حاضر، ص ۵۱)

□ [از نیایش‌های اوست: خداوندا! من خود را به تو می‌سپارم، و روی خود را به سوی تو می‌دارم، و کارم را به تو وامی‌گذارم، و رستگاری از هر بدی دنیا و آخرت را تنها از تو می‌طلبم. خداوندا! به راستی که تو مرا از هر کس دیگری، بسنده هستی، و هیچ کس مرا از تو کفایت نتواند کرد؛ پس مرا در آنچه از آن می‌ترسم و بیم دارم، از دیگری کفایت فرما، و در کارهایم برایم گشایش و روزنه‌ی خروج قرار ده. به راستی که تو می‌دانی و من نمی‌دانم، و تو می‌توانی و من نمی‌توانم، و تو بر هر چیز توانایی. به رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۴)

□ [از دعای عشرات: خداوندا! ستایش از آن توست، ستایشی همیشگی به جاودانی تو [...] و ستایش از آن توست، ستایشی که جز خشنودی تو پاداشی برای گوینده‌اش ندارد. ستایش از آن توست بر بردباری پس از دانایی‌ات، و ستایش از آن توست بر گذشت پس از توانایی‌ات، و ستایش از آن توست ای برانگیزنده‌ی ستایش، و ستایش از آن توست ای وارث ستایش، و ستایش از آن توست ای پدیدآورنده‌ی ستایش، و ستایش از آن توست ای نهایت ستایش، و ستایش از آن توست ای خریدار ستایش ... و ستایش از آن توست ای پاسخ‌دهنده‌ی دعاها، ای بزرگ‌برکت، ای برون‌آورنده‌ی روشنایی از

تاریکی‌ها و ای برون‌آورنده‌ی فروماندگان در تاریکی به سوی روشنایی. (زبده‌ی مفاتیح‌الجنان)

□ [از نیایش‌های اوست:] خداوندا! شوق آخرت را روزیم فرما تا از بی‌رغبتی‌ام به دنیا به صدق آن [شوق] در دلم پی برم. خداوندا! بصیرت در کار آخرت را روزیم فرما تا از سرِ شوق، در پی خوبی‌ها بر آیم و از سرِ بیم، از بدی‌ها گریزان شوم، ای پروردگار من. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۱، ص ۵۰۷)

□ [از دعای عرفه:] [خداوندا!] نادانی و گستاخیم بر تو مانع نشد که مرا بدانچه به درگاہت نزدیک کند راهنمایی کنی و بر آنچه مرا به آستانت نزدیک کند توفیقم دهی. اگر خوانمت پاسخم دهی، و اگر خواهمت عطایم کنی، و اگر فرمانت برم پاداشم دهی، و اگر سپاست گویم فرونیم دهی. همه‌ی این‌ها زان‌روست که نعمت‌ها و احسانت را بر من کامل کنی.

[...] خداوندا! مرا بدان مقام ترس و خشیت رسان که گویی تو را بینم و به تقوای خود، نیک‌بختم فرما. [...] برایم مبارکی و فرخندگی مقرر دار تا دوست نداشته باشم شتاب را در هر چه تو پس اندازی و تأخیر نجویم در هر چه تو پیش آری. خداوندا! بی‌نیازی را در جانم نشان و یقین را در دلم گمار و اخلاص را در کردارم بنه و روشنی را به دیده‌ام ده و بینش را در دینم گذار و به اعضای تنم برخوردارم کن.

[...] خداوندا! اندوهم زُدای و زشتییم پوشان و خطایم بخشای و شیطانم بران.

[...] معبودا مرا به کدامین کس واگذاری؟ به خویشاوندی که از من گسلد، یا بیگانه‌ای که بر من روی در هم کشد؟ یا آنان‌که ناتوانیم خواهند؟ حال آنکه تو پروردگار و صاحب اختیار هستی. به سوی تو شکایت آرم از بی‌کسی و دوری از وطن.

[...] ای آنکه با بردباری‌اش از گناهان بزرگ در گذرد؛ [...] ای آنکه به بخشندگی‌اش، دهش فراوان دهد؛ ای برگ و نوای من به گاه افتادندم به سختی‌ها؛ ای همدم من در تنهایی‌ام.

[...] تویی پناه من آنگاه که راه‌های وسیع با همه‌ی وسعت خود مرا خسته و درمانده کنند،

و زمین با همه‌ی پهناوری‌اش بر من تنگ نماید؛ و اگر مهر و رحمت تو نباشد، هر آینه به ورطه‌ی نابودی افتم؛ و تویی درگذرنده از لغزشم؛ و اگر عیبم نبوشانی از رسوایان خواهیم بود.

[...] ای دارنده‌ی احسانی که هرگز گسسته نشود؛ ای فرودآورنده‌ی کاروان برای رهایی یوسف در هامون بی‌آب و علف و برآورنده‌ی او از چاه و رساننده‌ی او به اوج جاه از پس غلامی؛ ای برگرداننده‌ی او به یعقوب از پس نابینا شدن چشمانش از اندوه [و گریه بر او]، که او اندوه دل نهان می‌داشت؛ ای گرداننده‌ی آسیب از ایوب و بازدارنده‌ی دست ابراهیم از ذبح فرزندش به دوران کهن‌سالی و به سر آمدن عمرش؛ ای آنکه دعای زکریا شنود و یحیی را بدو بخشود و او را بی‌کس و ابتر نهاد؛ ای آنکه یونس را از شکم ماهی برون آورد؛ ای آنکه دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت و آنان را رهانید و فرعون و سپاهیان‌ش را غرق کرد؛ ای آنکه بادها فرستد پیش، نوید دهنده به رحمت خویش؛ ای آنکه در کیفر بندگان نافرمان خود نشتابد؛ ای آنکه جادوگران [فرعونی] را پس از خیره‌سری و ستیزه‌گری طولانی [از گمراهی] نجات بخشید، و آنان در حالی که به نعمت خداوند کامروا بودند و رزق او را روزی‌خوار، جز او را می‌پرستیدند و با او می‌ستیزیدند و برای او شریک و انبازی می‌گزیدند و فرستادگانش را انکار می‌کردند.

[...] ای آنکه سپاسش اندک گویم و مرا نومید نگرداند و خطایم بزرگ است و رسوایم نکند؛ و مرا به گناه انجام بیند و پرده‌ی [آبرویم] ندرد.

[...] ای آنکه با من به احسان و نیکی رفتار کند و من با بدی و سرکشی؛ ای آنکه مرا به ایمان هدایت کرد پیش از آنکه راه سپاسگزاریش شناسم؛ ای آنکه به دوران ناخوشی‌ام خواندمش و درمانم بخشید، و برهنه بودم بیوشاندم، و گرسنه بودم سیرم کرد، و تشنه بودم سیرابم نمود، و خوار بودم عزیزم کرد، و نادان بودم شناختم داد، و تنها بودم جمعیتم بخشید، و آواره بودم به وطنم بازگردانید، و بینوا بودم توانگرم ساخت، و یاری می‌جستم یاری‌ام داد، و توانگر بودم و آن را از من نستانند؛ ولی با همه‌ی این‌ها [سپاس او نگزاردم]

و او باز هم بر من نیکی و احسان آورد.

[...] سرورا تویی که منت نهادهی؛ تویی که نعمت دادی؛ [...] تویی که کامل گرداندی؛ [...] تویی که پناه دادی؛ تویی که کفایت کردی؛ تویی که ره نمودی؛ تویی که نگه داشتی؛ تویی که پوشاندی؛ تویی که آزمزدی؛ تویی که [از لغزش‌ها] درگذشتی؛ [...] تویی که یاوری نمودی؛ تویی که توانایی دادی؛ تویی که پیروزی بخشیدی؛ تویی که شفا دادی؛ تویی که عافیت دادی؛ تویی که گرامی داشتی؛ تویی مبارک و برتر.

[...] معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از ستمگرانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از آمرزش خواهانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از یکتاپرستانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از بیمناکانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از هراسندگانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از امیدوارانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از مشتاقانم. [...] معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از درخواست‌کنندگانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از نیایشگرانم. [...] خداوندا! تو نزدیک‌ترین کسی هستی که بخواندش و سریع‌ترین کسی هستی که [دعاها] اجابت کند و گرامی‌ترین کسی هستی که [از گناهان] درگذرد، و بخشنده‌ترین کسی هستی که بخشد و شنواترین کسی هستی که خواهندش. ای بخشاینده در دنیا و آخرت و مهربان در هر دو جهان.

[...] ای منتهای آرمان خواستاران مشتاق و نهایت آرزوی امیدواران؛ ای آنکه دانش او بر هر چیز احاطه دارد و مهر و عطوفتش همه‌ی عذرخواهان را در بر گرفته است.

[...] خداوندا! در این شب از هر خیری که میان بندگان تقسیم می‌کنی برای ما نصیبی عطا فرما و از هر نوری که بدان، خلق را راهنمایی کنی و رحمتی که [بر جهانیان] بگسترانی و برکتی که فرو فرستی و عافیتی که بر بندگان پوشانی و رزق که گسترانی [برای ما هم بهره‌ای قرار ده،] ای مهربان‌ترین مهربانان. (زبده‌ی مفاتیح‌الجنان)

□ [از نیایش‌های اوست:] خداوندا! هر کس در پی پناهی است و تو پناه منی، و هر کس در پی دل‌آرامی است و تو دل‌آرام منی. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و نیایشم را بشنو و دعایم را اجابت نما، و بازگشت‌گاه و اقامت‌گاه مرا نزد خود قرار ده.
(فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۲)

فهرست منابع

- الاخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، نشر الشریف الرضی
- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات اسلامیة
- الامامة و السياسة، عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ، انتشارات دارالاضواء
- أنساب الأشراف، احمد بن یحیی بلاذری، انتشارات دارالفکر
- تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، انتشارات رواع التراث العربی
- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ترجمه صادق حسن زاده، انتشارات آل علی(ع)
- حکمت نامہ امی امام حسین(ع)، محمدی ری شهری، مؤسسه علمی و فرهنگی دارالحدیث
- زبدهی مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، گزینش و ترجمه کریم زمانی، انتشارات اطلاعات
- سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، محمد صادق نجمی، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ یازدهم
- شهادت نامہ امی امام حسین(ع)، محمدی ری شهری، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث
- الفتوح، ابن اعثم کوفی، انتشارات دارالاضواء
- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، پژوهشکدهی باقرالعلوم(ع)، ترجمه علی مؤیدی، انتشارات امیرکبیر
- اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، نشر انوار الهدی
- مشیر الاحزان، ابن نما الحلی، انتشارات مدرسه امام مهدی(عج)
- معرفی و نقد منابع عاشورا، سید عبدالله حسینی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- مقتل الحسین(ع)، موفق بن احمد خوارزمی، نشر انوار الهدی
- نهضت امام حسین(ع) و قیام کربلا، غلامحسین زرگری نژاد، انتشارات سمت